



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



سازمان بهداشت و آموزش پزشکی
پروژه ملی سلامت ملی



دوست گزین و دوست یاب

دوست گزین و دوست یاب

© بحریب الله فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کیمیای سعادت : دوست گزینی و آداب دوستی

نویسنده:

حبیب الله فرحزاد

ناشر چاپی:

نشر عطش

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	کیمیای سعادت : دوست گزینی و آداب دوستی
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۸	فهرست مطالب
۳۸	پیشگفتار
۴۲	گفتار اول: شخصیت پنهان
۴۲	اشاره
۴۴	عوامل شکل گیری شخصیت
۴۴	مهم ترین شاخصه شخصیت
۴۵	همراهی با راهزنان
۴۷	میزان عقل
۴۷	کیمیای سعادت
۴۸	بوی همنشین
۴۹	تأثیر هم نشینی
۵۰	صیقل
۵۲	محبان غارتگر
۵۲	محکم ترین دستاویز ایمان
۵۵	بزرگ ترین شعبه ایمان
۵۵	فرستادگان خدا و چهارده معصوم علیهم السلام
۵۶	تجسم دوستان به هنگام مرگ
۵۸	گفتار دوم: گزینش دوست
۵۸	اشاره
۶۰	نزدیک ترین نزدیکان

- ۶۰ رنگ و بوی دوست
- ۶۱ درخشش آهن
- ۶۲ دوست یابی
- ۶۴ دوستان همراه
- ۶۵ شیوه دوست یابی
- ۶۷ همراه و همسفر
- ۶۸ انس با دوستان پاک
- ۷۰ گزینش همسفر
- ۷۱ مصاحب ناجنس
- ۷۳ نگاهی به فرودستان
- ۷۶ گفتار سوم: دوستان ناباب
- ۷۶ اشاره
- ۷۸ معاشرت با بدان
- ۸۰ مشاوران ناباب
- ۸۱ ای کاش با فلانی دوست نمی شدم!
- ۸۳ رنگ پذیری از همنشین
- ۸۴ انسان دو بین
- ۸۵ فاصله گرفتن از منحرفان
- ۸۶ در معرض اتهام
- ۸۸ گفتار چهارم: با چه کسانی رفاقت نکنیم
- ۸۸ اشاره
- ۹۰ رفاقت با چند گروه ممنوع!
- ۹۱ (۱) دروغگویان
- ۹۲ (۲) فاسقان و اهل گناه
- ۹۴ رفاقت با کافر و فاجر
- ۹۵ (۳) انسان های بخیل

- ۹۶ (۴) انسان های احمق
- ۹۷ (۵) قاطعان رحم
- ۹۸ (۶) جاهلان نافهم
- ۹۸ برخورد با جاهلان
- ۱۰۰ (۷) انسان های شرور
- ۱۰۱ (۸) بدعت گزاران
- ۱۰۲ (۹) مرفهان بی درد
- ۱۰۳ نگاهی به کم توان تر از خود
- ۱۰۶ گفتار پنجم: لذت دیدار
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۸ لذت دیدار دوست
- ۱۰۹ همنشینی با اولیای الهی
- ۱۱۰ قدرشناسی از نعمت دوست خوب
- ۱۱۱ در پی دوستان خوب
- ۱۱۳ نعمت همنشینی با اهل تقوا
- ۱۱۳ نظر ولی خدا
- ۱۱۵ همنشینی امام علیه السلام با ابو حمزه
- ۱۱۶ آرامش همنشینی با مؤمن
- ۱۱۶ زمینه ی ارتباط معنوی
- ۱۱۸ حرکت از درون
- ۱۱۹ دوست دیرینه ی امام راحل
- ۱۲۲ گفتار ششم: آثار معاشرت
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۴ تأثیر مجالست
- ۱۲۴ یاد خوبان و بدان
- ۱۲۶ سید جمال الدین گلپایگانی در وادی السلام

- ۱۲۷ کنترل معاشرت ها
- ۱۲۹ برکات دوستان خوب
- ۱۳۰ صلوات های شما به داد ما رسید!
- ۱۳۳ نجات از گرفتاری در برزخ
- ۱۳۴ چشم های کور
- ۱۳۵ معاشرت با خویشان ناهل
- ۱۳۷ تحمل یکدیگر
- ۱۳۸ نجات غریق
- ۱۴۰ گفتار هفتم: دوستی با رنگ خدا
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۲ دوستان ایمانی
- ۱۴۳ لذت مجالست با خوبان
- ۱۴۵ نمونه ملاقات خدا در بهشت
- ۱۴۶ دیدار اهل بیت علیهم السلام
- ۱۴۷ محبت خدایی
- ۱۴۸ قوت انسان الهی
- ۱۴۹ شخصیت زکریا بن آدم
- ۱۵۰ زکریا در کنار امام هشتم علیه السلام
- ۱۵۲ برترین انیس
- ۱۵۳ اسباب پیوند با امام علیه السلام
- ۱۵۶ خلوت با امام زمان علیه السلام
- ۱۵۸ گفتار هشتم: مونس تنهایی
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۶۰ خویش تر از پدر و مادر
- ۱۶۱ دوستان هم افق
- ۱۶۱ دوستان پیامبران صلی الله علیه وآله وسلم

- ۱۶۳ ----- نصیب روح و ایمان
- ۱۶۳ ----- رفاقت در معاشرت
- ۱۶۴ ----- پیامدهای تنهایی
- ۱۶۶ ----- محرومیت در تنهایی
- ۱۶۸ ----- آرامش در کنار دوستان
- ۱۶۹ ----- با طناب دوست
- ۱۷۰ ----- دوستان پدر
- ۱۷۱ ----- دستگیری از دوست
- ۱۷۳ ----- عاقبت همراهی با دوست ناهل
- ۱۷۴ ----- موقعیت های دوست یابی
- ۱۷۶ ----- گفتار نهم: آداب دوستی
- ۱۷۶ ----- اشاره
- ۱۷۸ ----- سپر امنیت
- ۱۷۹ ----- تقوای دوست
- ۱۸۱ ----- دوستی های دیرینه
- ۱۸۲ ----- آداب دوستی
- ۱۸۳ ----- (۱) یکرنگی
- ۱۸۳ ----- (۲) یگانگی
- ۱۸۴ ----- (۳) ثبات در دوستی
- ۱۸۵ ----- (۴) کمک بی دریغ
- ۱۸۵ ----- (۵) همراهی در گرفتاری ها
- ۱۸۶ ----- وفا در رفاقت
- ۱۸۷ ----- (۶) مراعات دوست
- ۱۸۷ ----- (۷) نصرت دوست در همه حال
- ۱۸۹ ----- (۸) نبریدن از دوست
- ۱۸۹ ----- (۹) بی تکلفی

- ۱۹۰ احسان و بخشش (۱۰)
- ۱۹۱ همراهی و پیوند (۱۱)
- ۱۹۱ قهر کردن
- ۱۹۳ قهر کردن بیش از سه روز
- ۱۹۵ خروج از اسلام
- ۱۹۵ سبقت در آشتی
- ۱۹۶ کیفر عداوت بین دو دوست
- ۱۹۸ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای اهل مکه
- ۱۹۸ وفای دوست
- ۱۹۹ یعقوب لیث
- ۲۰۰ وفای مرحوم حاج اسماعیل دولابی
- ۲۰۱ برکت مؤمن
- ۲۰۲ اصحاب رقیم
- ۲۰۶ گفتار دهم: دوستان برگزیده
- ۲۰۶ اشاره
- ۲۰۸ دوستی عقل
- ۲۰۹ گمشده انسان
- ۲۱۰ دوستی با خود
- ۲۱۲ مجالست با صالحان
- ۲۱۲ مجالست با کریمان
- ۲۱۳ اهل سخاوت و کرامت
- ۲۱۵ تحول عظیم زهیر
- ۲۱۶ همراهی با امام حسین علیه السلام
- ۲۱۷ با چه کسانی مجالست کنیم؟
- ۲۱۸ خیری از سوی خداوند
- ۲۱۹ بهترین دوستان

- ۲۲۰ جهانگیرخان قشقایی
- ۲۲۱ محدث قمی در کشاکش دوران
- ۲۲۳ راستگویی و امانتداری
- ۲۲۴ صداقت در رفتار
- ۲۲۵ دوستی و مجالست با مساکین
- ۲۲۸ گفتار یازدهم: الفت و گذشت
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۳۰ الفت و یگانگی
- ۲۳۱ میعادگاه شیاطین
- ۲۳۲ همبستگی
- ۲۳۴ تعامل با دشمن
- ۲۳۶ خیری که به وسیله ظالم می رسد!
- ۲۳۷ احسان به خود
- ۲۳۸ حقیقت ستم ستمگر
- ۲۳۹ واقعیت تغییر ناپذیر
- ۲۳۹ دل های تهی از فریب و کینه
- ۲۴۱ قضاوت در جایگاه ظالم
- ۲۴۴ گفتار دوازدهم: رنجاندن و رنجیدن
- ۲۴۴ اشاره
- ۲۴۶ همدلی و همراهی
- ۲۴۷ صلح و آشتی
- ۲۴۸ اتصال و جدایی
- ۲۴۹ مهر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام
- ۲۵۰ پیوند جزء با کل
- ۲۵۲ اساس احکام الهی
- ۲۵۲ مرنج و مرنجان

- ۲۵۳ برترین جهاد
- ۲۵۴ نشانه ایمان
- ۲۵۵ حفظ زبان
- ۲۵۶ دوزخ شعله ور
- ۲۵۷ عذاب زبان
- ۲۵۸ تخریب دیگران
- ۲۵۹ کمال عقل و آسایش تن
- ۲۶۰ آه مظلوم
- ۲۶۱ گشودن گره ها
- ۲۶۲ جوانی که سخت جان می داد
- ۲۶۶ گفتار سیزدهم: ظلم و حماقت
- ۲۶۶ اشاره
- ۲۶۸ ویژگی های مؤمن
- ۲۶۹ گستره یک ظلم
- ۲۷۰ تعامل با خدا
- ۲۷۱ در برابر هستی مطلق
- ۲۷۳ سبک شمردن اهل بیت علیهم السلام
- ۲۷۴ حق ناپذیری
- ۲۷۵ مراتب حماقت
- ۲۷۶ درمان احمق
- ۲۷۷ بازنگری در خود
- ۲۷۸ متهم ساختن خویشان
- ۲۷۹ حقیقت حماقت
- ۲۸۰ داروی محبت
- ۲۸۱ نیم نگاهی به خود
- ۲۸۲ گفتار چهاردهم: پذیرش اشتباه

۲۸۲	اشاره
۲۸۴	احمق ترین مردم
۲۸۵	دو نوع ظالم
۲۸۵	انگشت اتهام به سوی خویش
۲۸۶	دو کلمه نجاتبخش
۲۸۷	تفاوت ابلیس و آدم علیه السلام
۲۸۷	ادب آدم علیه السلام
۲۸۸	اقرار حضرت یونس علیه السلام
۲۹۰	ذکر یونسیه
۲۹۲	حلالیت طلبی
۲۹۲	عاقبت به خیری
۲۹۳	سرانجام زبیر
۲۹۴	تفاوت زبیر با حر
۲۹۵	ریشه بدی ها
۲۹۶	برخورد امام هشتم علیه السلام با زید
۲۹۸	آمادگی برای مرگ
۳۰۰	فهرست ها
۳۰۰	اشاره
۳۰۲	فهرست آیات
۳۰۶	فهرست روایات و دعاها
۳۲۴	فهرست منابع
۳۳۳	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : فرحزاد، حبیب‌الله، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور : کیمیای سعادت : دوست‌گزینی و آداب دوستی / حبیب‌الله فرحزاد ؛ تدوین و ویرایش اکبر اسدی.

مشخصات نشر : قم : نشر عطش، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری : ۳۰۲ ص.

فروست : سلسله مباحث برنامه سمت خدا.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۲۹-۲۴-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیا

موضوع : دوستی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام

موضوع : دوستی -- احادیث

موضوع : آداب معاشرت اسلامی

شناسه افزوده : اسدی، اکبر، ویراستار

رده بندی کنگره : BP۲۵۴/۲/ف۴۴۳ ۹ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۵۲

شماره کتابشناسی ملی : ۴۲۱۷۵۱۱

این کتاب به صورت مردمی (خواهران و طلاب) شهر نجف آباد اصفهان به صورت افتخاری تایپ، کدزنی و غلط‌گیری شده جهت نشر دیجیتالی در فضای مجازی بر روی سایت مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

پیشگفتار..... ۱۷

گفتار اول: شخصیت پنهان..... ۲۱

عوامل شکل گیری شخصیت..... ۲۳

مهم ترین شاخصه شخصیت..... ۲۳

همراهی با راهزنان..... ۲۴

میزان عقل..... ۲۶

کیمیای سعادت..... ۲۶

بوی همنشین..... ۲۷

تأثیر هم نشینی..... ۲۸

صیقل..... ۲۹

محبان غارتگر..... ۳۱

محکم ترین دستاویز ایمان..... ۳۱

بزرگ ترین شعبه ایمان..... ۳۴

فرستادگان خدا و چهارده معصوم علیهم السلام..... ۳۴

تجسم دوستان به هنگام مرگ..... ۳۵

گفتار دوم: گزینش دوست..... ۳۷

نزدیک ترین نزدیکان..... ۳۹

رنگ و بوی دوست..... ۳۹

درخشش آهن..... ۴۰

دوست یابی..... ۴۱

دوستان همراه..... ۴۳

شیوه دوست یابی..... ۴۴

همراه و همسفر..... ۴۶

انس با دوستان پاک..... ۴۷

گزینش همسفر..... ۴۹

مصاحب ناجنس..... ۵۰

نگاهی به فرودستان..... ۵۲

گفتار سوم: دوستان ناباب..... ۵۵

معاشرت با بدان..... ۵۷

مشاوران ناباب..... ۵۹

ای کاش با فلانی دوست نمی شدم!..... ۶۰

رنگ پذیری از همنشین..... ۶۲

انسان دو بین..... ۶۳

فاصله گرفتن از منحرفان..... ۶۴

در معرض اتهام..... ۶۵

گفتار چهارم: با چه کسانی رفاقت نکنیم..... ۶۷

رفاقت با چند گروه ممنوع!..... ۶۹

(۱) دروغگویان..... ۷۰

(۲) فاسقان و اهل گناه..... ۷۱

رفاقت با کافر و فاجر..... ۷۳

(۳) انسانهای بخیل..... ۷۴

(۴) انسانهای احمق..... ۷۵

(۵) قاطعان رحم..... ۷۶

(۶) جاهلان نافهم..... ۷۷

برخورد با جاهلان..... ۷۷

(۷) انسانهای شرور..... ۷۹

(۸) بدعت گزاران..... ۸۰

(۹) مرفهان بی درد..... ۸۱

نگاهی به کم توان تر از خود..... ۸۲

گفتار پنجم: لذت دیدار..... ۸۵

لذت دیدار دوست..... ۸۷

هم نشینی با اولیای الهی..... ۸۸

قدرشناسی از نعمت دوست خوب..... ۸۹

در پی دوستان خوب..... ۹۰

نعمت هم نشینی با اهل تقوا..... ۹۲

- نظر ولی خدا.....۹۲
- هم نشینی امام علیه السلام با ابو حمزه.....۹۴
- آرامش هم نشینی با مؤمن.....۹۵
- زمینه ارتباط معنوی.....۹۵
- حرکت از درون.....۹۷
- دوست دیرینه امام راحل.....۹۸
- گفتار ششم: آثار معاشرت.....۱۰۱
- تأثیر مجالست.....۱۰۳
- یاد خوبان و بدان.....۱۰۳
- سید جمال الدین گلپایگانی در وادی السلام.....۱۰۵
- کنترل معاشرت ها.....۱۰۶
- برکات دوستان خوب.....۱۰۸
- صلوات های شما به داد ما رسید!.....۱۰۹
- نجات از گرفتاری در برزخ.....۱۱۲
- چشم های کور.....۱۱۳
- معاشرت با خویشان نااهل.....۱۱۴
- تحمل یکدیگر.....۱۱۶
- نجات غریق.....۱۱۷

گفتار هفتم: دوستی با رنگ خدا.....۱۱۹

دوستان ایمانی.....۱۲۱

لذت مجالست با خوبان.....۱۲۲

نمونه ملاقات خدا در بهشت.....۱۲۴

دیدار اهل بیت علیهم السلام.....۱۲۵

محبت خدایی.....۱۲۶

قوت انسان الهی.....۱۲۷

شخصیت زکریا بن آدم.....۱۲۸

زکریا در کنار امام هشتم علیه السلام.....۱۲۹

برترین انیس.....۱۳۱

اسباب پیوند با امام علیه السلام.....۱۳۲

خلوت با امام زمان علیه السلام.....۱۳۵

گفتار هشتم: مونس تنهایی.....۱۳۷

خویش تر از پدر و مادر.....۱۳۹

دوستان هم افق.....۱۴۰

دوستان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم.....۱۴۰

نصیب روح و ایمان.....۱۴۲

رفاقت در معاشرت.....۱۴۲

پیامدهای تنهایی.....۱۴۳

محرومیت در تنهایی.....۱۴۵

- آرامش در کنار دوستان.....۱۴۷
- با طناب دوست.....۱۴۸
- دوستان پدر.....۱۴۹
- دستگیری از دوست.....۱۵۰
- عاقبت همراهی با دوست نااهل.....۱۵۲
- موقعیت های دوست یابی.....۱۵۳
- گفتار نهم: آداب دوستی.....۱۵۵
- سپر امنیت.....۱۵۷
- تقوای دوست.....۱۵۸
- دوستی های دیرینه.....۱۶۰
- آداب دوستی.....۱۶۱
- (۱) یکرنگی.....۱۶۲
- (۲) یگانگی.....۱۶۲
- (۳) ثبات در دوستی.....۱۶۳
- (۴) کمک بی دریغ.....۱۶۴
- (۵) همراهی در گرفتاریها.....۱۶۴
- وفا در رفاقت.....۱۶۵
- (۶) مراعات دوست.....۱۶۶
- (۷) نصرت دوست در همه حال.....۱۶۶
- (۸) نبریدن از دوست.....۱۶۸

- ۹) بی تکلفی.....۱۶۸
- ۱۰) احسان و بخشش.....۱۶۹
- ۱۱) همراهی و پیوند.....۱۷۰
- قهر کردن.....۱۷۰
- قهر کردن بیش از سه روز.....۱۷۲
- خروج از اسلام.....۱۷۴
- سبقت در آشتی.....۱۷۴
- کیفر عداوت بین دو دوست.....۱۷۵
- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای اهل مکه.....۱۷۷
- وفای دوست.....۱۷۷
- یعقوب لیث.....۱۷۸
- وفای مرحوم حاج اسماعیل دولابی.....۱۷۹
- برکت مؤمن.....۱۸۰
- اصحاب رقیم.....۱۸۱
- گفتار دهم: دوستان برگزیده.....۱۸۵
- دوستی عقل.....۱۸۷
- گمشده انسان.....۱۸۸
- دوستی با خود.....۱۸۹
- مجالست با صالحان.....۱۹۱
- مجالست با کریمان.....۱۹۱

- اهل سخاوت و كرامت.....۱۹۲
- تحول عظيم زهير.....۱۹۴
- همراهی با امام حسين عليه السلام.....۱۹۵
- با چه كسانی مجالست كنيم؟.....۱۹۶
- خيري از سوي خداوند.....۱۹۷
- بهترين دوستان.....۱۹۸
- جهانگير خان قشقايبی.....۱۹۹
- محدث قمی در كشاكش دوران.....۲۰۰
- راستگویی و امانتداری.....۲۰۲
- صداقت در رفتار.....۲۰۳
- دوستی و مجالست با مساكين.....۲۰۴
- گفتار يازدهم: الفت و گذشت.....۲۰۷
- الفت و يگانگی.....۲۰۹
- ميعاد گاه شياطين.....۲۱۰
- همبستگی.....۲۱۱
- تعامل با دشمن.....۲۱۳
- خيري كه به وسيله ظالم می رسد!.....۲۱۵
- احسان به خود.....۲۱۶
- حقيقت ستم ستمگر.....۲۱۷
- واقعیت تغيير ناپذير.....۲۱۸

- دل‌های تهی از فریب و کینه.....۲۱۸
- قضاوت در جایگاه ظالم.....۲۲۰
- گفتار دوازدهم: رنجاندن و رنجیدن.....۲۲۳
- همدلی و همراهی.....۲۲۵
- صلح و آشتی.....۲۲۶
- اتصال و جدایی.....۲۲۷
- مهر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام.....۲۲۸
- پیوند جزء با کل.....۲۲۹
- اساس احکام الهی.....۲۳۱
- مرنج و مرنجان.....۲۳۱
- برترین جهاد.....۲۳۲
- نشانه ایمان.....۲۳۳
- حفظ زبان.....۲۳۴
- دوزخ شعله ور.....۲۳۵
- عذاب زبان.....۲۳۶
- تخریب دیگران.....۲۳۷
- کمال عقل و آسایش تن.....۲۳۸
- آه مظلوم.....۲۳۹
- گشودن گره ها.....۲۴۰
- جوانی که سخت جان می داد.....۲۴۱

- گفتار سیزدهم: ظلم و حماقت..... ۲۴۵
- ویژگی های مؤمن..... ۲۴۷
- گستره یک ظلم..... ۲۴۸
- تعامل با خدا..... ۲۴۹
- در برابر هستی مطلق..... ۲۵۰
- سبک شمردن اهل بیت علیهم السلام..... ۲۵۲
- حق ناپذیری..... ۲۵۳
- مراتب حماقت..... ۲۵۴
- درمان احمق..... ۲۵۵
- بازنگری در خود..... ۲۵۶
- متهم ساختن خویشان..... ۲۵۷
- حقیقت حماقت..... ۲۵۸
- داروی محبت..... ۲۵۹
- نیم نگاهی به خود..... ۲۶۰
- گفتار چهاردهم: پذیرش اشتباه..... ۲۶۱
- احمق ترین مردم..... ۲۶۳
- دو نوع ظالم..... ۲۶۴
- انگشت اتهام به سوی خویش..... ۲۶۴
- دو کلمه نجاتبخش..... ۲۶۵
- تفاوت ابلیس و آدم علیه السلام..... ۲۶۶

ادب آدم علیه السلام.....۲۶۶

اقرار حضرت یونس علیه السلام.....۲۶۷

ذکر یونسیه.....۲۶۹

حلالیت طلبی.....۲۷۱

عاقبت به خیری.....۲۷۱

سرانجام زبیر.....۲۷۲

تفاوت زبیر با حر.....۲۷۳

ریشه بدی ها.....۲۷۴

برخورد امام هشتم علیه السلام با زید.....۲۷۵

آمادگی برای مرگ.....۲۷۷

فهرست ها.....۲۷۹

فهرست آیات.....۲۸۱

فهرست روایات و دعاها.....۲۸۴

فهرست منابع.....۲۹۵

ص: ۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

یکی از عوامل مهم تربیت و رشد و تعالی انسان که در شکل گیری شخصیت والای او بسیار تأثیرگذار است، دوستان خوب و هم نشینی با افراد فرهیخته و مؤدب به آداب الهی است.

جذبده دوست بالاترین جذبده هاست و رشدی که از طریق دوستان خوب نصیب انسان می شود، آسان ترین، کم هزینه ترین، شیرین ترین و مؤثرترین رشد هاست.

دوست است که ناخودآگاه انسان را هم شکل و هم رنگ خود و در حقیقت همانندسازی می کند. بر این اساس بزرگان فرموده اند: مهمترین شاخصه برای شناخت شخصیت افراد دوستان آنها هستند.

تو اول بگو با کیان زیستی

پس از آن بگویم که تو کیستی

از این روست که رسول خدا فرمودند:

إن المرء يحشر يوم القيامة مع من احب؛^(۱) بی تردید انسان در روز قیامت با کسانی که دوستشان دارد محشور میشود.

ص: ۱۷

یعنی کشش دوستی آن قدر نیرومند است که تا قیامت انسان را به دنبال خود می برد. بنابراین، اگر انسان بخش زیادی از عمر خود را در پی یافتن دوستان خوب و الهی صرف کند ضرر نکرده است؛ که دوست و رفیق خوب کیمیای سعادت و راه نجات انسان است. و به قول حافظ:

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم

که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

بی دلیل نیست که پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

أوثق عمری بالإیمان أن تحب الرجل فی الله و تبغض فی الله؛^(۱) محکم ترین رشته ایمان، این است که دوستیها و دشمنیها برای خدا و در راه خدا باشد.

بنابراین، نزدیک ترین و مطمئن ترین راه رسیدن به همه کمالات و سعادتها، دوستان الهی و دوستی هایی است که بر اساس محبت خداوند شکل می گیرد.

مدتی چند توفیق داشتم که در برنامه سمت خدا، در شبکه سوم سیما، با تمسک به آیات الهی و روایات اهل بیت علیهم السلام و سخنان بزرگان، مباحثی پیرامون اهمیت دوست یابی، دوست گزینی و آداب و شرایط دوستی برای مخاطبان عزیز مطرح کنم، تا از این رهگذر بخش کوچکی از دین خود را ادا کرده باشم.

آنچه پیش روی شماست حاصل همان مباحث است که پس از تدوین و ویرایش به شما عزیزان تقدیم می گردد. امید است این مباحث راه گشای

ص: ۱۸

همه رهروان وادی عشق و محبت بوده و با به کار گیری آن مشکلات و معضلات را پشت سر گذارده و نردبان تعالی و سعادت جاودان را پیمایند.

در پایان از تهیه کننده فهیم و دلسوز برنامه سمت خدا، جناب آقای سید عبدالمجید رکنی و مجری عزیز و دوست داشتنی آن، جناب آقای نجم الدین شریعتی که با زحمات شبانه روزی آنها این برنامه به ثمر نشسته است قدردانی کنم. همچنین از دوست بسیار عزیزم جناب آقای اسدی که زحمت تدوین و ویرایش این مباحث را بر عهده داشتند و نیز از ناشر محترم تشکر می کنم.

قم مقدس

۹۵/۱/۲۱- اول رجب ۱۴۳۸ / ولادت امام پنجم علیه السلام

حییب الله فرحزاد

ص: ۱۹

گفتار اول: شخصیت پنهان

اشاره

ص: ۲۱

عوامل شکل گیری شخصیت

یکی از موضوعات کلیدی و کاربردی که نقش بسیار مهمی در تربیت و رشد و تعالی انسان دارد، دوست یابی و دوست گزینی است.

چند چیز در شکل گیری شخصیت افراد نقش اساسی و سازنده دارد.

یکی از آنها وراثت است که مربوط به آباء و اجداد است. وراثت در جسم و روح انسان تأثیر می گذارد.

یکی دیگر از چیزهایی که در شخصیت ما بسیار مؤثر است، پدر و مادر و نحوه تربیت آنان است.

از دیگر مسائل شخصیت ساز انسان محیط و فضای جامعه است.

اما قوی ترین و مهم ترین چیزی که شاکله و شخصیت ما را بارور می کند و می سازد، دوستان ما هستند. باید بینیم با چه کسانی انس داریم. دوستان خوب کلید بزرگی برای حل معضلات و مشکلات ما هستند.

مهم ترین شاخصه شخصیت

مهم ترین شاخصه برای شناخت شخصیت افراد، دوستان آنها هستند. پدر و مادر برای شناخت افراد آنقدر مهم نیستند که دوستان مهم اند. ممکن است جوانی جلوی پدر و مادرش سیگار نکشد، کار خلاف نکند و بسیاری

از مسائل را مراعات می کند، اما با دوستان خود که صمیمی و یگانه هستند و خیلی رفت و آمد دارند، به راحتی خود را نشان می دهد.

بر این اساس، در هنگام خواستگاری برای شناخت پسر و دختر باید از دوستانشان تحقیق کرد؛ چون دوستان از روحيات و شخصیت او خبر دارند. واقعیت ها را می دانند. ممکن است انسان شخصیت واقعی خود را پیش پدر و مادر و کارفرما و استاد نشان ندهد، ولی سفره دلش را پیش دوست پهن می کند. ملاحظاتی که جاهای دیگر است آنجا نیست. شاعر می گوید:

عن المرء لا تسأل وسل عن قرينه

فکل قرین بالمقارن یقتدی (۱)

درباره افراد از خودشان سؤال نکنید، بلکه از دوست و رفیقشان بپرسید که هر کس به دوست و رفیقش اقتدا می کند.

تو اول بگو با کیان زیستی

پس آنگه بگویم که تو کیستی

همراهی با راهزنان

می گویند: گروهی از دزدان و راهزنان سالیان سال مشغول دزدی و راهزنی بودند و کسی به آنها دست نمی یافت. تا بالاخره به دست امیری که گویا عضد الدوله بوده است، گرفتار شدند. امیر یک یک از آنها بازپرسی می کرد و بعد از ثبوت جرم هر یک دستور قتل وی را صادر می کرد.

چون نوبت به یکی از دزدها رسید، با گریه و زاری گفت: ای امیر، من دزد نیستم و ارتباطی با این قوم ندارم. من در میان اهل قافله ای که از شهری

ص: ۲۴

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۴۶؛ منهاج البراعه، ج ۱، ص ۱۴۱.

به شهری می رفتند بودم. قافله به دست این دزدان گرفتار شد. همه به قتل رسیدند. من چون خوش آواز بودم و دزدان از این موضوع باخبر شدند، مرا برای آوازه خوانی پیش خود نگاه داشتند.

امیر گفت: اگر راست می گویی برای ما آوازی بخوان. آن مرد اییاتی خواند که از آن جمله همین بیت بود: «از خود مرد مپرس که چه کاره هستی و پیشه و شغلت چیست، بلکه از قرین و رفیقش بپرس؛ زیرا هرکس با همجنس خود آمد و رفت می کند و افت و خیز دارد.» یعنی ملاحظه حال هرکس را به ملاحظه حال هم نشین او بکن که این بهترین معرف اوست.

امیر چون این بیت را شنید، پرسید: چند سال در دست اینان گرفتار بودی؟ گفت: سالیان متمادی است. گفت: باید گردن تو را نیز بزنم؛ زیرا اگر از این گروه نبودی و میل به کار ایشان نداشتی، در ظرف این چند سال می توانستی ایشان را غافل کرده و فرصتی به دست آری و فرار کنی تا از دست ایشان خلاص شوی. چون این کار را نکردی معلوم می شود که همکار و همفکر ایشان بوده ای. پس به حکم این بیت دستور قتل وی را نیز صادر کرد.

تو اول بگو با کیان زیستی

پس آنگه بگویم که تو کیستی (۱)

«عن المرء لا تسأل وسل عن قرینه»؛ از خود شخص پرسش نکن، برو از رفقا و اطرافیانش که با او هم پیاله هستند و انس دارند پرس و جو کن.

ص: ۲۵

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

خلیل للمراء دلیل علی عقله؛(۱) دوست هر کس نشان میزان عقل اوست.

یعنی از دوستان یک شخص می توان عقل و بی عقلی او را استنباط کرد و فهمید. اگر دوستان او نادان باشند، این نشان بی عقلی اوست. و اگر دوستان او عاقل و دانا باشند، این نشان عقل و دانایی اوست.

پیغمبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

المراء علی دین خلیله و قرینه؛(۲) انسان پیرو دین و آیین دوست و هم نشین خود می باشد.

نشست و برخاست با هواپرستان در انسان تأثیر خواهد گذارد. دین هر کس مطابق دین دوست و رفیق اوست. باید ببینیم با چه کسانی معاشر است. اگر معاشرانش خوب هستند، شک نکنید که او هم در آن وادی است. اما اگر دوستان و معاشرانش ناباب و ناجور و آدمهای عوضی هستند، شک نکنید که او هم در آن مسیر و وادی است.

کیمیای سعادت

حافظ شخصیت بزرگی است. ما تنها به دید یک شاعر نباید به او نگاه کنیم. او عارف و سالک و عالم بوده است. با چهارده روایت حافظ قرآن بوده است. شخصیتی راه رفته و کار کشته است. این شعر حافظ برگرفته از

ص: ۲۶

۱- عیون الحکم، ج ۱، ص ۲۴۲؛ تصنیف غرر الحکم، ص ۴۱۳.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۲.

بسیاری از آیات و روایات است:

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم

که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

یعنی بعد از ده ها سال سیر و سلوک فهمیدم چیزی که توانسته مرا متحول کند و نجات بدهد، یک دوست خوب و صمیمی بوده است. حسرت می خورد که چرا تا به حال نمیدانستم رفیق این قدر مهم است.

ما گاهی میخواهیم یک صفت بدی را کنار بگذاریم، اما نمی شود. بلکه گاهی شدیدتر می شود. می خواهیم خوش اخلاق باشیم، غضب نکنیم، عصبانی نشویم نمی شود. گاهی بدتر می شود. ولی چند مدتی که با یک دوست حلیم و مهربان و نرم، قاطی و یگانه می شویم، ناخودآگاه و بدون دردسر و زحمت خلق و خوی او به ما منتقل می شود.

رشته ای در گردنم افکنده دوست

می کشد هر جا که خاطر خواه اوست

دوست، چه خوب و چه بدش معجزه می کند، حافظ از صمیم قلب می گوید:

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم

که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

بوی همنشین

امیر المؤمنین علیه السلام در تعبیر زیبایی فرمودند:

ص: ۲۷

صحبہ الأشرار تکسب الشر کالریح إذا مرت بالنتن حملت ننتاً؛^(۱) همنشینی با بدان کسب بدی می کند، همچنان که هرگاه باد به بوی بدی گذر کند، بوی بد بر می دارد.

صحبہ الأخیار تکسب الخیر کالریح إذا مرّت بالطیب حملت طیباً؛^(۲) همنشینی با خوبان کسب خوبی می کند، همچنان که باد هرگاه به بوی خوشی بگذرد، بوی خوش بر میدارد.

دوستی و هم نشینی مثل نسیم و بادی است که از فضایی عبور می کند. اگر در آن فضا زباله و کود و کثافت باشد، بوی بد به خود می گیرد.

خود نسیم و باد بو ندارد. مثل آب است. آب رنگ ندارد. رنگ آن بستگی به ظرفی دارد که آب در آن است. نسیم و باد هم از خودش بو ندارد. بو بستگی به محلی دارد که از آن رد می شود. وقتی به فضایی برود که کود و کثافت در آن است، آن بو را به همه جا منتقل می کند. اگر این نسیم به گل و گیاه و شکوفه و باغستان برسد، بوی عطر را در فضا منتشر می کند. ما هم همان طور هستیم؛ از دیگران رنگ و بو می گیریم.

تأثیر هم نشینی

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مجالسه الأخیار تلحق الأشرار بالأخیار و مجالسه الفجار للأبرار تلحق الفجار بالأبرار؛^(۳) همنشینی با نیکان افراد شرور را به خوبان

ص: ۲۸

۱- عیون الحکم، ص ۳۰۴؛ تصنیف غررالحکم، ص ۴۳۱.

۲- عیون الحکم، ص ۳۰۴؛ تصنیف غررالحکم، ص ۴۲۹.

۳- صفات الشیعه، ص ۶: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۵؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷.

ملحق می کند و هم نشینی زشتکاران با نیکان، زشتکاران را به خوبان ملحق می سازد.

یعنی مجالست با آدم های خوب، بدها را به خوبان ملحق می کند. اگر بدها طرف خوبهایی که قرص و محکم اند بیایند، کم کم خوب می شوند.

تأثیر معاشرت هیچ شک و شبهه ای ندارد. حتی انبیا و اولیا گاهی از نشستن با افراد خسته و اذیت می شدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

انه لیغان علی قلبی وانی لأستغفر بالنها سبعین مرّه؛^(۱) گاهی غبار به قلب من می نشیند، و من هر روز هفتاد بار استغفار می کنم.

منظور این نیست که عصمت و عدالتشان به هم می خورد. بعضی از بزرگان فرموده اند: این غبار بر اثر هم نشینی و معاشرت با بعضی از منافقین یا افراد ناجور بوده است. می خواهم بگویم حتی عقاب هم اینجا پر می ریزد.

پیغمبر ما با سلمان با ابوذری می نشستند و چقدر کیف می کردند و لذت می بردند. نطق حضرت باز می شد. برای سلمان صحبت می کردند و لذت می بردند. به طوری که بعضی از زنهای پیامبر می گفتند: وقت ماضیای می شود و بیرونش می کردند.

معاشرت با خوبها، روی آدم تأثیر مثبت دارد و معاشرت با بدها تأثیر منفی. معاشرت و رفاقت و انس با افراد خوب برای خودسازی و تعالی است.

صیقل

مثنوی در همین زمینه مثال قشنگی می زند و می گوید: در زمان سابق بین

ص: ۲۹

۱- مفتاح الفلاح، ص ۱۵۰؛ بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۸۳.

چینی ها و رومیها رقابت بود. آنها دو امپراطوری عظیم روی کره زمین بودند. با هم در مسائل مختلف رقابت می کردند. آمدند در هنر نقاشی با هم رقابت کنند. برای این آزمون دو دیوار خیلی بلندی در مقابل هم درست کردند. به چینی ها گفتند: شما این طرف روی دیوار نقاشی بکشید و به رومی ها هم گفتند: شما هم آن طرف روی دیوار نقاشی ها را ارائه کنید. تا داورها حکم کنند که کدام قشنگ تر است.

مثنوی می گوید: چینی ها رفتند و رنگهای مختلف خریدند. نقاش های قوی آوردند و بسیار زحمت کشیدند تا نقش گل و گیاه و درختانی کشیدند. چند ماه وقت و نیرو گذاردند تا یک نقش بسیار زیبا آفریدند. اما رومی ها رند بودند. چون میان آنها پرده زده بودند و معلوم نبود پشت پرده چه کار می کنند، هرچه می توانستند از دیوار مقابل زنگارها را پاک کردند و آن را صیقل دادند. تا مثل آینه شفاف و زلال شد. نه احتیاج به رنگ بود، نه احتیاج به نقاش. فقط دیوار را صیقلی کردند.

می گوید: «صیقلی کن صیقلی کن صیقلی» یعنی هر چه آدم خودش را شفاف کند، رنگش زیبا شود. رنگ خدا و رنگ اولیای خدا در او تجلی پیدا می کند.

اینها هر چه می توانستند صیقلی دادند. زنگارها را پاک کردند تا دیوار بسیار شفاف شود. روز موعده فرا رسید. پرده ها را کنار زدند. وقتی پرده چینی ها را کنار زدند، دیدند کولاک کرده اند. چه نقش های عجیبی خلق کرده اند! بعد پرده رومی ها را کنار زدند. دیدند هر نقش و زیبایی که چینی ها طی شش ماه زحمت کشیده و روی آن کار کرده اند، بسیار شفاف تر و

زیباتر آن این طرف منعکس شده است. بدون هیچ زحمت و دردسری.

عکاس ها می گویند: عکس شما در آینه خیلی زیباتر می افتند. می آیند ما را مقابل آینه قرار می دهند و عکس در آینه را می گیرند، از بس شفاف و زیبا نشان می دهد، البته اگر آینه آینه صاف و زلال و خوبی باشد.

محبان غارتگر

اهل محبت غارتگر همه خوبی ها هستند. یعنی بدون هیچ زحمت و از راه محبت همه را دریافت می کنند. می روند با خوبان، با اهل ذکر و دعا و عبادت هم نشین می شوند و محبت می کنند و با این دوستی به طور خودکار هم روحیات آنها را کسب می کنند و هم ثوابهای آنها را. یعنی در چند جلسه از کسی که این همه ریاضت کشیده، عبادت کرده، اهل سخاوت شده، آن حالات را به خود منتقل می کند. واقعا اهل محبت غارتگر عجیبی هستند.

محکم ترین دستاویز ایمان

باید مواظب باشیم با چه کسی قاطی می شویم، و با چه کسی یگانه می شویم. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گاهی ابتدائاً کلامی را به صورت سؤال مطرح می فرمودند. اصحاب هم هر کدام به اندازه معرفتشان پاسخ می دادند، اما هیچ کدام از پاسخ ها، پاسخ کاملی نبود. وقتی خودشان پاسخ کامل را مطرح می کردند، در نفوس بهتر جا می افتاد.

هم پیغمبر خدا و هم امام صادق علیه السلام در جمع اصحاب سؤال کردند:

ای عری الایمانِ أوثقُ؛ (۱) کدام دستاویز ایمان قوی تر است؟

ما در مکتبمان دست آویز نجات زیاد داریم. نماز، روز، زکات، خمس، جهاد، حج، عمر، زیارت و ... همه دست آویز نجات اند. همه کارهای خیر وسیله نجات است. نماز آدم را می سازد، روزه آدم را می سازد، زکات و خمس و جهاد و همه دستورات دینی در سازندگی انسان نقش موثری دارند، اما کدام یک سازندگی اش از همه بیشتر است؟

این سؤال مهمی است و پاسخش هم مهم تر. أصحاب اول عرض کردند: خدا و پیغمبر بهتر می دانند. فرمودند: نه، بگویند کدام دست آویز ایمان از همه محکم تر و قوی تر است. یک نفر بلند شد و گفت: نماز دستاویز مهمی است. اگر کسی ارتباط با خدا پیدا کند، این ارتباط انسان را به سعادت می رساند. فرمودند: نماز فضیلت است، ولی آن چیزی که من مد نظر دارم که قوی تر از همه باشد این نیست.

دیگری بلند شد و گفت: زکات است. کسی که سخاوتمند است و زکات می دهد، اهل گذشت می شود، مالش پاک می شود، جان و روحش پاک می گردد، و خدا او را نجات می دهد و از او دستگیری می کند. فرمودند: این هم فضل است، ولی از این قوی تر چیست؟

دیگری بلند شد و گفت: جهاد در راه خداست. انسان مال و جانش را در راه خدا می دهد. فرمودند: این هم فضیلت است، ولی این نیست.

دیگری بلند شد و گفت: حج و عمره است. فرمودند: این هم دست آویز ایمان است، ولی قوی ترین نیست.

ص: ۳۲

یکی دیگر گفت: روزه ماه رمضان. فرمودند: این هم وثیقه است. در ماه رمضان خیلی ها ساخته می شوند، ولی از این قوی تر می خواهم.

فرمودند: من سؤالم این است که قوی ترینش کدام است؟ این خیلی مهم است که ما چیزی پیدا کنیم که از نماز مهم تر باشد. از حج و عمره مهم تر باشد. از جهاد و روزه ماه رمضان مهم تر باشد. گفتند: ما نمی دانیم. خدا و رسولش آگاه ترند. هر چه در ذهن ما بود گفتیم. شما خودتان بفرمایید.

حضرت فرمودند: «لکل ما قلم فضل و لیس به؛ برای همه اینهایی که گفتید فضیلت است، ولی پاسخ پرسش من نیست.» معنایش این نیست که آنها قوی نیست. قوی هست، ولی آن چیزی که محکم ترین دستاویز ایمان است و بالایی دست همه است و می تواند ما را نجات بدهد، این است:

الحب فی الله و البغض فی الله توالی ولی الله و تعادی عدو الله؛ (محکم ترین دستاویز ایمان) دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا، و پشت سر اولیای خدا قرار گرفتن و بیزاری از دشمنان خداست.

به خاطر خدا با افراد خوب دوست شویم. به خاطر خدا از بدها جدا شویم. به خاطر خدا از طاغوتها دوری کنیم. به خاطر خدا به خوبها وصل شویم. و به خاطر خدا از بدها ببریم.

این سرچشمه نماز است، سرچشمه زکات است، سرچشمه حج و عمره است. یعنی اگر رشته ارتباط شما با یک دوست خوب که همه این کمالات را دارد، برقرار شد و به او پیوند زدید، نماز خوان هم می شوید. و این از نماز مهم تر است؛ چون ریشه است.

فرمودند: به کسی که عطا می کنی، سعی کن برای خدا باشد. بین برای

چه به این شخص عطا می کنی؟ آیا برای خداست؟ برای چه از این شخص منع می کنی و نمی دهی، یا از آن جدا می شوی؟
آیا برای خداست؟

بزرگ ترین شعبه ایمان

پیغمبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله و سلم در کلام نورانی دیگر فرمودند:

ود المؤمن للمؤمن فی الله من أعظم شعب الإیمان؛(۱) دوستی مؤمن با مؤمن برای خداوند، از بزرگ ترین شعبه های ایمان است.

وَد یعنی دوستی و پیوند. دوستی مؤمن با یک مؤمن برای خدا، نه این که من بخواهم سوء استفاده کنم. بخواهم زمینش بزخم، بخواهم عیبهایش را پیدا کنم. فرمود: دوستی یک مؤمن با یک مؤمن به خاطر خدا بزرگ ترین شعبه و بزرگ ترین دست آویز ایمان است.

تجربه نشان داده است که اگر کسی همه خوبی ها را رها کند و در جمع خوبها برود و رفقای خوب پیدا کند، بخواهد یا نخواهد، همه خوبی ها به طرف او خواهد آمد. همه آنهایی که دنبالش هستیم؛ مثل نماز، روزه و ذکر و دعا، همه آنها می آید.

فرستادگان خدا و چهارده معصوم علیهم السلام

بسیاری می گویند: ما مدت هاست می خواهیم با خدا و اهل بیت مانوس شویم. دعا می خوانیم، توسل می جوییم، چه کنیم؟ مرحوم حاج آقای دولابی می فرمودند: افرادی که طالب حق اند و جهاد و کوشش می کنند، خدا و

ص: ۳۴

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۶۶.

چهارده معصوم علیهم السلام را می خواهند، کمال می خواهند، اگر واقعا جدی هستند و نیت پاک دارند، علامت استجاب دعایشان این است که خدا یک دوست خوب سر راهشان می گذارد.

دوست خوب نماینده خدا و چهارده معصوم است. از اول که خورشید تابنده نمی آید. ما طاقت دیدنش را نداریم. امام اگر نورش تجلی کند، همه عالم کن فیکون می شود. اول یک شمعی، یک نوری به اندازه ظرفیت وجودی ما، سر راه ما قرار می دهند. این دوست خوب نماینده قرآن و چهارده معصوم و امام زمان است. ما را وصل می کند. اگر شما به این برق ضعیف وصل شدی و از او استفاده کردید، یک چراغ قوی تر برای شما می فرستند. همین طور تا آخر پله پله می برند.

تجسم دوستان به هنگام مرگ

پیغمبر خدا فرمودند:

انظروا من تحادثون فإنه ليس من أحد ينزل به الموت إلا مثل له أصحابه إلى الله إن كانوا خياراً فخياراً و إن كانوا شراراً فشراراً و ليس أحد يموت إلا تمثلت له عند موته؛^(۱) بنگرید با چه کسی هم صحبت می‌شوید؟ زیرا هیچ کس نیست که مرگش فرا رسد، جز آن که یارانش در پیش خدا برابرش مجسم شوند. اگر از نیکان باشد، او هم از نیکان است. و اگر از بدان باشد، او هم از بدان است. و هیچ کس نیست که بمیرد و هنگام مرگش هم صحبتش در برابر او مجسم نشود.

ص: ۳۵

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۳۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳.

کسی که می خواهد از دنیا برود، خدا رفقاییش را موقع مردن می آورد. دوستان خوبی که با آنها معاشرت داشتیم، روح هایشان دور ما جمع می شوند و ما را به طرف بهشت می برند. اگر با اراذل و اوپاش و بدها و فاسق و فاجرها هم نشین است، قطعاً با آنها محشور می شود.

گفت: به من بگو چطور می میرم؟ گفتم: به من بگو چطور زندگی می کنی؟ با چه کسانی زندگی می کنی؟ در دنیا با هر کس هم نشین بودیم، بد یا خوب، موقع مردن و برزخ و آخرت با آنها هستیم. سعی کنیم دوستان بد را از خودمان دور کنیم. از آنان فاصله بگیریم و با خوبها همنشین شویم.

گفتار دوم: گزینش دوست

اشاره

ص: ۳۷

نزدیک ترین نزدیکان

شاکله و شخصیت انسان را اطرافیان انسان، اعم از پدر و مادر و معلم و مربی و از همه به او نزدیک تر، یعنی دوست می سازد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: الصدیق اقرب الاقارب؛ (۱) دوست نزدیک ترین نزدیکان است.

دوست از همه به ما نزدیک تر است. درست مثل لباس زیری است که به ما چسبیده است. چون فکر و اندیشه و افق ذهن انسان را دوست می سازد. آن چیزی که نماز و حج و جهاد و علم و دانش و فهم و همه چیز را تزریق می کند، بالاتر از نماز است. و آن دوستی است که مبدأ و منشأ همه خوبی است و همه خوبی ها را به ما تزریق می کند.

بر این اساس پیغمبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: دوستی و پیمان یک مؤمن با یک مؤمن با انگیزه هایی الهی و خدایی بزرگ ترین شعبه و دست آویز ایمان است. (۲) ان شاء الله قدردان دوستان خوب باشیم.

رنگ و بوی دوست

اگر با آدم هایی که معطر اند بنشینید، بوی عطر می گیرید. گاهی که در

ص: ۳۹

۱- عیون الحکم، ص ۵۰؛ غرر الحکم، ص ۶۷۴.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۴۲.

تا کسی یا اتوبوس که سوار می شوم، وقتی به خانه می روم خانواده می گوید: چرا بوی سیگار می دهی؟ می گویم: شما می دانی که من از سیگار بدم می آید، چه کنم که یک سیگاری کنار من نشسته بود. تا منزل بویش همراه من است. کسی هم که بوی عطر می دهد، فضا را عوض می کند. دوستانش را هم معطر می کند.

نار خندان باغ را خندان کند

صحبت مردانت از مردان کند

با هر کس که بنشیند رنگ و بوی او را می گیری. اگر هم نشین یک جوانمرد باشی جوانمرد می شوی.

درخشش آهن

حالت اولیه آهن و فولاد، سرد و تیره و تاریک است، ولی این آهن را وقتی کنار آتش کوره می گذارند، همه چیزش عوض می شود. رنگش سرخ و براق می شود و می درخشد. از سردی به گرمی می رود. اگر کسی آهن و فولاد هم باشد، در اثر معاشرت با آتش رنگ و درخشش آتش را به خود می گیرد. از او حرارت و انرژی می گیرد. انسان هر چقدر هم فولاد باشد، ولی اگر با خوب ها بنشیند، رنگ و بوی آن ها را می گیرد. این است که بعضی بزرگان فرموده اند: تأثیر معاشرت و مجالست از تأثیر تعلیم و تعلم بالاتر است. راه میانبر است. وقتی آدم به کسی عشق و علاقه پیدا کرد، همه صفات و اخلاقتش در او

ص: ۴۰

اثر می گذارد. اگر مردم تأثیر مجالست و معاشرت را حس کنند، راهی جز آن بر نمی گزینند. راه میانبر و بسیار مؤثری است.

دوست یابی

باید به دنبال یافتن و گزینش دوستان خوب باشیم که یکی از رمزهای پیشرفت و تعالی انسان است. مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند: أعجز الناس من عجز عن اكتساب الإخوان، وأعجز منه من ضيع من ظفر به منهم؛^(۱) ناتوان ترین مردم کسی است که از دوست یابی ناتوان باشد. و ناتوان تر از او کسی است که دوستی را که به دست آورده است از دست بدهد. چه کسی در دنیا عاجزترین و ناتوان ترین مردم است؟ به تعبیر خودمان چه کسی از همه بی عرضه تر است؟ بی عرضه ترین و ناتوان ترین و عاجزترین افراد کسی است که دوست خوب برای خودش پیدا نکند. قطعاً در هر کجا دوست خوب دستیافتنی است. دوستهای خوب ستون عالماند. اگر نباشند سنگ می بارد و بلا نازل می شود. من معتقدم در همه جا حتی در کفرستان، حتی در خانه فرعون که طاغوت بود و می گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^(۲) یک انسان شایسته و لایق دوستی وجود دارد. آسیه، همسر فرعون، مؤمن بود. خود پدر حضرت موسی مؤمن بود و در خانه فرعون کار می کرد. مؤمن آل فرعون پسر عموی

ص: ۴۱

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۸.

۲- سوره نازعات، آیه ۲۴.

فرعون بوده است که سوره مؤمن به نام اوست. خداوند در بدترین جاها هم افراد برجسته قرار می دهد. در هر کجا، حتی در ظلمات و تاریکی زمین، خدا یک مؤمن و یک آدم خوب قرار داده است. در بین هم کلاسی های شما، در همسایه های شما، در فامیل شما قطعاً دوست خوب یافت می شود. این ها ستون اند و الأ سقف عالم پایین می آید. البته کم هستند. وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ؛ (۱) و از بندگان من اندکی سپاسگزارند. مؤمنین قلیل اند. چیزهای ارزشی و گرانقیمت معمولاً کمیاب است، ولی خداوند در خانه طاغوت ها هم قرار داده است. هارون الرشید وزیری به نام علی بن یقین داشت که از شیعیان مخلص امام هفتم علیه السلام بود. خیلی هم حضرت به ایشان عنایت داشت. این را بهانه نکنیم که نیست. هست منتها ما باید دنبالش باشیم. رصد کنیم. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: عاجزترین و بی عرضه ترین آدم ها آن کسی است که نتواند دوستی برای خودش تهیه کند. خواهرها با خواهرها، برادرها با برادرها دوست شوند. اصلاً انسان از ماده انس است. انسان بدون انیس و انس نمی تواند زندگی کند. باید با خدا انس بگیرد. با مؤمنی که بوی خدا می دهد انس بگیرد. اگر با این ها انس نگرفت، به تور شیاطین جنی و انسی می افتد.

هر که گریزد ز خراجات شاه

با ج ده غول بیابان شود

ص: ۴۲

۱- سوره سبأ، آیه ۱۳.

حضرت امیر علیه السلام در مرحله بعدی می فرماید: از این بی عرضه تر کسی است که دوست خوب دارد و از دست بدهد. خدا نعمت دوست خوب را سر راهش گذاشته، ولی این را ضایع می کند و از دست می دهد. گاهی در فامیل و دوست و آشنا و هم کلاسی ها به سراغش می آیند، ولی او به حفظ آنان اهمی ندارد.

دوستان همراه

خداوند قطعا در مسیر ما دوستان خوب قرار می دهد. و اگر قرار ندهد حجت تمام نمی شود. چون آدم می تواند بگوید: خدایا، من کمک نداشتم. در کنار هر طاغوتی، یک آدم مشاور نایاب بوده است. کنار تمام انبیا و خوب ها هم یک مشاور و معاون و وصی و وزیر خوب بوده است. وقتی خدا به حضرت موسی علیه السلام امر کرد که برو به سوی فرعون که یاغی شده است و او را راهنمایی کن، فورا گفت: **وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَيَّاؤُنَ أَخِي**؛ (۱) و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را! یعنی بدون کمک نمی شود. گفت: برادرم هارون را کمک و مشاور و معاون من قرار بده. تمام انبیا همراه و مشاور و معاون و وصی و کمک کار داشتند. اگر امیر المؤمنین علیه السلام در کنار پیامبر ما نبود، کارش پیش نمی رفت. لذا با حضرت علی عقد اخوت و برادری بست. سلمان را با ابوذر، مقداد را با

ص: ۴۳

عمار، همین طور دو به دو بین آن ها اخوت ایجاد کرد. هر کسی را با هم سنخ خودش برادر کرد.

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست

جنس خود را هر یکی چون کهرباست (۱).

نوریان مرنوریان را جاذب اند

ناریان مرناریان را طالب ان (۲).

شیوه دوست یابی

یکی از راه های یافتن دوست های خوب این است که خودمان را پاک و پاکیزه کنیم. اگر پاک شدیم، دوستان خوب به سراغ ما می آیند و سر راه ما قرار می گیرند. بزرگی می فرمود: دوستان بیرونی از انگیزه های درونی ما درست می شوند. این حرف خیلی پخته ای است. گاهی آدم خدا را می خواهد، امام زمان را می خواهد. گاهی به این ها التماس می کند و نتیجه اجابت دعا و توسلش این است که دوست خوب و استاد خوب سر راه او قرار می دهد. استاد و دوست خوب نتیجه دعا و توسلات است. نتیجه پاکیزگی شماست. شما هر چقدر خودت را تمیز می کنی، دوستان خوب و پاکیزه سر راهت قرار می گیرند. دوستانی هم سنخ خودت. بنابراین، کلید یافتن دوست خوب در خود ماست. به نیت درونی ما و

ص: ۴۴

۱- مثنوی معنوی، دفتر ششم.

۲- مثنوی معنوی، دفتر دوم.

مسیری که می رویم بستگی دارد. شما فردا به سمت مشهد حرکت می کنی. در مسیر مشهد که قرار می گیری، همه کسانی که در مسیر مشهد هستند با شما همراه می شوند. تصمیم می گیری کربلا بروی، همه آن هایی که در مسیر کربلا هستند با شما برخورد می کنند و همسفر می شوند. در مسیر گناه که قرار می گیری، با اهل گناه و معصیت همراه می شوی. اگر کبوتر باز باشد، کبوتر بازها سر راهش قرار می گیرند. کسی که در مسیر اعتیاد است، ناخودآگاه معتادها در مسیرش سبز می شوند. نیت و فکر و اندیشه ما و مسیری که انتخاب می کنیم خواه ناخواه جذب کننده دوستانی در همان مسیر است. این یک واقعیتی است که قرآن هم به آن پرداخته است: **الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِثِ وَالْخَيْثُونَ لِلْخَيْثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ؛ (۱)** زنان ناپاک از آن مردان ناپاک اند، و مردان ناپاک نیز به زنان ناپاک تعلق دارند؛ و زنان پاک از آن مردان پاک، و مردان پاک از آن زنان پاک اند! آدم های خبیث که نیت خبیث و فکر بد و مقصد بد دارند، در مسیر با خبیث ها و گناهکارها آشنا می شوند و در مسیرشان قرار می گیرند. چاقوکش ها و ارازل و اوباش در مسیرشان قرار می گیرند. اگر خودمان را پاک کنیم، نیتمان را پاک کنیم، دوستان و رفقای خوب می آیند و سر راه ما قرار می گیرند.

ص: ۴۵

تأثیر دوست از تأثیر استاد بیشتر است؛ چون دوست هم افق ماست. راحت با او قاطی می شویم. راحت می توانیم تماس بگیریم. اگر آن دوست خیلی خوب باشد، ما را به استادهای بالاتر هم می رساند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

سل عن الرفیق قبل الطریق وعن الجار قبل الدار؛^(۱) پیش از راه از همراه بپرس و پیش از خانه از همسایه. یعنی اگر شما یک راهی را می خواهی بروی، راه طولانی، یا راه کوتاه، قبل از مسافرت باید به دنبال رفیق و همسفر بگردی. ما معمولاً در مسافرت وسایل بهداشتی، خوراک، پوشاک، آذوقه و خرج سفر و وسیله رفت و آمد را چک می کنیم، ولی مهمترین موضوع در یک راه و یک سفر که همراهان و دوستان هستند را چک نمی کنیم. ببینید با چه کسانی همسفرید؟ خیلی مهم است. اگر همسفرهای ما آدم های خوب و با ادب و خوش اخلاق و مهربان و مؤمن باشند، هیچ مشکل ندارد. اگر راه دست انداز دارد و وسیله اش مشکل دارد، راحت است و اشکالی ندارد؛ چون رفقای خوب است. با آرامش و صحت و امنیت می روی و می آیی. ولی اگر وسیله بهترین وسیله است، توشه راه بهترین امکانات زاد و توشه است، ولی رفقای شما همه فاسق و فاجر و ظالم و دزد و حقه باز و

ص: ۴۶

کلک و آدم های آلوده هستند، هیچ فایده ای ندارد. بلکه شما را هم آلوده می کنند. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

الرفیق ثم الطریق (۱) ابتدا رفیق و آن گاه راه و مسیر. باید ببینیم رفقای راه چه کسانی هستند؟ اگر رفقای شما مؤمنین هستند، پیامبران و امامان هستند، در هر چاله ای هم بروید، می گویم خطر ندارد. حتی می خواهم بگویم اگر جهنم هم بروید، جهنم را خاموش می کنند. ولی اگر رفقای شما ناباب باشند، اگر بهشت هم می روند شما نرو؛ به خاطر این که بهشت را جهنم می کنند. این انسان ها هستند که بهشت و جهنم را می سازند. این انسان ها هستند که راه را هموار یا ناهموار می کنند.

یکی از نعمت های بزرگی که خداوند به ما داده و باید شاکر باشیم، اساتید بزرگواری است که سر راه ما قرار داده است و هم دوستان و رفقای خوبی که واقعا ما از شکرش عاجز هستیم.

انس با دوستان پاک

مرحوم آیت الله بهاء الدینی خیلی اهل انس بودند. با جمعی از رفقای قدیمی شان از جمله حضرت امام مأنوس بودند. در طی سیرشان به دوستان خوب می رسیدند و اظهار وجد می کردند. ما رصد می کردیم گاهی که خسته می شدند، ایشان را سوار ماشین می کردیم و لب جوی آبی یا چشمه و قناتی می رفتیم. هر روز سعی داشتند بیرون بروند تا فضا عوض شود. چون همواره در خانه بودند و با عبادت و

ص: ۴۷

تفکر و درس سر و کار داشتند. یک موقع بنده به ایشان عرض کردم: آقا، الآن سوار ماشین شدیم، کجا برویم؟ ایشان فرمودند: هر کجا بروی من همراهت می آیم. جهنم هم بروی همراهت می آیم. گفتم: ای والله، یعنی اطمینان دارند که ما جای بد نمی رویم. اگر هم جای بد برویم اصلاح می شود. این تجدد و تمدن همه را از فطرت اولیه بیرون برده است. بعضی ها خیلی دست نخورده و صاف اند. اصلاً حقه بازی و کلک و دروغ بلد نیستند. یک روستایی از اهالی ایلام شنیده بود شخصی به نام آیت الله بهاءالدینی در قم است. برای زیارت به قم آمده بود. آدرس گرفته بود و خدمت آیت الله بهاءالدینی آمده بود. ایشان فرمودند: این شخص نیم ساعت پیش ما نشست، ولی آنقدر صاف و شفاف و زلال بود که خستگی را از تن ما در آورد. ایک موقع آیت الله بهاءالدینی فرمودند: خدا به من لطفی کرده که من افراد را می شناسم. بعضی ها محرم اسرار خدا هستند. البته بیجا خرج نمی کنند که آبروی کسی را بریزند. ولی خوب ها را ممکن است بشناسند و معرفی کنند. ایشان فرمودند: این قدر او بی شیله پيله و پاک و صاف و دست نخورده بود که تمام خستگی ها را از جان من گرفت. یعنی وقتی انسان از کار و برنامه ها خسته شد، دوست خوب، معاشرت خوب، همه نکبت ها، ظلمت ها، تاریکی ها، خستگی ها، کوفتگی ها را از جان او می برد. عکس آن هم همین طور است. گاهی آدم با کسی معاشرت می کند که

ظلمت و نکبت دارد. این هم برای انسان تاریکی می آورد. می فرمودند: من یک موقعی در یکی از محل ها می خواستم جایی بروم. به یک بیچه رسیدم. پرسیدم: فلان خیابان کدام طرف است؟ عمداً طرف مقابل آن را آدرس می داد. یعنی دروغ می گفت. می گفت: هفت هشت سؤال کردم، همه اش را دروغ گفت. فرمودند: این بیچه مرا خیلی خسته کرد. بیچه فطرتاً دروغ بلد نیست. معلوم نیست پدر و مادر با این بیچه چه کرده اند که به اینجا رسیده است؟ چرا محیط این طور آدم درست کند؟

گزینش همسفر

فرمودند: «الرفیق ثم الطریق». یعنی اول بین رفیق راه کیست، چه کسانی همراه تو هستند، بعد حرکت کن. اگر کربلا هم می خواهید بروید، اگر رفقای راه شما فاسق و آدم های بدعقیده و منحرف اند، با آن ها نرو. خطرناک است. مخ انسان را می زنند. به عکس رفقای مؤمن و با تقوا و با اخلاق و مهربان که شما را حفظ می کنند. دوست و همراه از خود راه بالاتر است. به یک معنا رفقای خوب جهنم را بهشت می کنند و رفقای بد بهشت را جهنم می کنند. این قدر تأثیر دارند. امام باقر علیه السلام در مورد همسایه هم فرمودند:

الجار ثم الدار؛ (۱) نخست همسایه، آن گاه خانه. اگر می خواهید خانه اجاره کنید یا بخرید، قبل از خانه، به همسایه های خانه فکر کنید. ببینید همسایه ها چه کسانی هستند. بعضی خانه ها خیلی شیک است، امکانات زیاد دارند، ولی در محیطی است که بیشتر افراد آنجا

ص: ۴۹

منحرف و فاسدند. این خانه ارزش ندارد. یک خانه هم ممکن است خیلی سر و سامان نداشته باشد، ولی در محیطی است که همه خوب هستند. ارزش این خانه از آن خانه بالاتر است. می فرماید: در انتخاب راه اول دوست را انتخاب کن و در انتخاب خانه، اول همسایه ها و افرادی که آنجا هستند. این ها همه اهمیت هم نشین را می رسانند. هم نشینی و معاشرت خیلی مهم است. خوب گزینش کنیم. افرادی که در خانه، یا در محیط کار و یا در محیط تحصیل هستند و خواه ناخواه با آنان معاشرت و رفت و آمد داریم، در سرنوشت انسان بسیار مهم هستند. از رفقای ناباب و منحرف فرار کنیم. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم فرمودند:

التمسوا الجار قبل سری الدار و الرفیق قبل الطریق؛^(۱) پیش آن که خانه ای بخرید، در پی همسایه خوب باشید. و پیش از آنکه سفر کنید، در پی همراه و رفیق خوب باشید.

مصاحب ناجنس

نخستین گام اصلاح خود، اصلاح معاشرت است. گام اول «لا اله» است. باید بت ها را از خودمان جدا کنیم تا به «الا الله» برسیم. اول باید دشمن را از خانه بیرون کرد، بعد خوبان را جایگزین کرد. قدم اول پرهیز کردن از دوستان ناباب است. رشته این دوستی ها را باید قطع کنیم.

ص: ۵۰

۱- نهج الفصاحه، ص ۲۴۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۸ ص ۴۳.

نخست موعظه پیر می فروش این است

که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

صحبہ الأحمق عذاب الروح؛ (۱) هم صحبتی با آدم احمق و نادان مایه شکنجه روح است.

خدای مهربان به پیغمبرش می فرماید:

«فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى؛ (۲) پس، از هر کس که از یاد ما روی برتافته و جز زندگی دنیا را خواستار نبوده است، روی برتاب. این منتهای دانش آنان است. پروردگار تو، خود به «حال» کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به کسی که راه یافته [نیز] آگاه تر است.

افرادی که شش دانگ فکرشان دنیا و تشریفات و تجملات است، اهل دنیا هستند. کسانی که اصول دین را خوراک و پوشاک و مسکن می دانند، اهل دنیا هستند. کسانی که ذوب در دنیا و با فکر دنیا شب و روز می کنند، زمین گیر و اهل دنیا هستند، هر چند بهره چندانی از دنیا نداشته باشند. اما اگر کسی مال فراوان داشته باشد، ولی وابسته دنیا نباشد، اهل دنیا نیست.

خدای مهربان به پیغمبر می فرماید: از کسانی که تمام هم و غمشان، فکر و اندیشه شان دنیاست روی بگردان. با اهل دنیا که بنشین، مهر دنیا و فکر و

ص: ۵۱

۱- عیون الحکم، ص ۳۰۱؛ تصنیف غررالحکم، ص ۴۳۲.

۲- سورۃ نجم، آیه ۲۹ و ۳۰.

حب دنیا می آید. «ذلک مبلغهم من العلم؛ این ها فقط همین دنیای پست را می بینند. معنویت و آخرت و خدا را نمی بینند.

آیا تأثیر یک آدم بد اخلاق دروغگو، از تأثیر یک ویروس سرما خوردگی کمتر است؟ قطعاً بیشتر است. چطور ما از کسی که سرما خورده است پرهیز می کنیم، اما از یک آدم دروغگو پرهیز نمی کنیم؟ اخلاق و رفتار یک دوست ناباب بخواهیم یا نخواهیم به ما سرایت می کند. در رفت و آمدها خیلی باید مراقب باشیم.

نگاهی به فرودستان

در مسائل معنوی همیشه به بالاتر از خودتان نگاه کنید؛ به افرادی که با تقواترند، عالم ترند، خوش اخلاق ترند مهربان ترند. اما در مسائل مادی و دنیایی به افرادی که پایین تر از شما هستند نگاه کنید.

کسی می گفت: ما یک مهمانی رفتیم که ده میلیون تومان برای ما هزینه داشت. گفتم: چطور؟! گفت: خانواده ما دکور و پرده و تشریفات باجناق ما را دید، وقتی برگشتیم آنقدر به ما ور رفت و روی مخ ما کار کرد که ده میلیون تومان روی دست ما گذاشت. قرآن می فرماید:

«وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ؛ (۱) و هرگز چشمان خود را به نعمت های مادی که به گروه هایی از آنان داده ایم ميفکن؛ این ها شکوفه های زندگی دنیاست، تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزی

ص: ۵۲

پروردگارت بهتر و پایدارتر است!

به تجملات و تشریفات و ماشین کذایی و خانه کذایی چشم نینداز. اینها زودگذر و تمام شدنی است. شکوفه های دنیاست و تمام می شود و زود از بین می رود. بیاییم به افرادی که پایین تر هستند نگاه کنیم و راضی و قانع شویم.

خدا می فرماید: از آن هایی که شش دانگ روح و جسم و جانشان آمیخته به دنیاست اعراض کن که تو را هم آلوده به دنیا می کنند.

ص: ۵۳

گفتار سوم: دوستان ناباب

اشاره

ص: ۵۵

نخستین قدم در مسیر رشد و تعالی این است که انسان دشمن را از خانه بیرون کند و بعد به عمران و آبادانی پردازد. بیشتر کسانی که جهنمی شدند، بر اثر معاشرت با دوستان ناباب بوده است. در قرآن آمده است که از جهنمی ها سؤال می کنند:

ما سلککم فی سقر؛ چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟

پاسخ می دهند:

لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ وَكُنَّا نَحُوسُ مَعَ الْخَائِضِينَ (۱) ما از نماز گزاران نبودیم. و اطعام مستمند نمی کردیم، و پیوسته با اهل باطل هم نشین و هم صدا بودیم.

جهنمی ها می گویند: علت جهنمی شدن ما این بود که اهل نماز نبودیم، اطعام نمی کردیم، سخاوت نداشتیم، و روزگار را با اهل بطالت به بطالت می گذرانیدیم. قطع ارتباط با خدای متعال بخل و نشست و برخاست با آن هایی است که اهل باطل و گمراهاند، باعث رفتن به جهنم می شود. یکی از ارکان اساسی سعادت، پیوند با نیکان است. خوبان انسان را به همه خوبی ها می کشانند و پیوند با بدها انسان را به سمت همه بدی ها می برد.

ص: ۵۷

یک عامل مهم جهنم رفتن نشست و برخاست با اهل باطل و گمراهان است. رنگ و بوی آن ها انسان را جهنمی می کند. آهن اگر کنار آتش باشد، رنگ و بو و حرارت آتش را به خود می گیرد. هر چیزی در کنار هر چیزی قرار بگیرد، خواه نخواه رنگ و بوی او را می گیرد. شما اگر پسر حضرت نوح پیغمبر هم باشید، معاشرت با بدان منحرف می کند. قطعاً حضرت نوح در تربیت فرزندش کوتاهی نکرده است. لقمه حرام به او نداده است. همه جوانب تربیت را مراعات کرده است. پسر حضرت نوح چون با بدها نشست، در پایان کار غرق شد و به جهنم رفت.

پسر نوح با بدان بنشست

خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد

اگر شما فرزند پیغمبر باشید، ولی با رفقا و معاشران ناباب بنشینید، قهرا رنگ و بوی آن ها را می گیری.

می رود در سینه ها از سینه ها

از ره پنهان صلاح و کینه ها

صحبت صالح تو را صالح کند

صحبت طالح تو را طالح کند

طالح مقابل صالح است، یعنی مصاحبت با آدم بدکار شما را بد می کند. صحبت خوبان شما را خوب می کند.

کاذبی با صادقی چون شد روان

آن دروغش راستی شد ناگهان

وقتی یک آدم دروغگو با آدم های صادق و راستگو معاشرت و نشست و برخاست می کند، ناگهان او هم راستگو و اهل دیانت و تقوا می شود.

اکثر قریب به اتفاق اهل جهنم بر اثر معاشرت با افراد ناباب جهنمی شدند. تمام سردمداران کفر و طاغوت ها یک معاون و مشاور ناباب کنارشان بوده و او را از راه به در کرده است.

فرعون خودش در سحر و جادو مهارت و تخصصی داشته و سحر را از معجزه تشخیص می داده است. می دانسته کار حضرت موسی سحر نیست. وقتی حضرت موسی عصا را انداخت و معجزه خود را نشان داد، فرعون هم تکان خورد. فهمید واقعا معجزه است. می خواست ایمان بیاورد که اگر ایمان آورده بود، کار تمام شده بود. ولی یک معاون و مشاور ناباب به نام هامان داشت که اسمش هم در قرآن آمده است.

به فرعون گفت: ای داد و بیداد! می خواهی به خدای موسی ایمان بیاوری؟ این همه زحمت کشیدیم تا خدایی تو را جا انداختیم. حکومت و ریاستت از بین می رود. خلاصه مخش را زد. این قدر به فرعون ور رفت که ایمان نیاورد. وگرنه می خواست واقعا ایمان بیاورد. قرآن می فرماید: **وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا؛ (۱)** و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند!

یعنی فرعون یقین داشت و می فهمید که حق با حضرت موسی است، اما علو و تکبر و منیت و مشاورش نگذاشت ایمان بیاورد. هم خودش را غرق و جهنمی کرد و هم جمعی را به جهنم برد. امان از مصاحب ناجنس و

ص: ۵۹

مشاور ناباب! هر چه می توانید از چنین افرادی پرهیز کنید. همامان مرتب در منیت او می دمید که چگونه می خواهی که سلطنت و حکومت بر مردم را واگذاری، تو خیلی عظمت داری، تو خیلی قدرت داری.

ای کاش با فلانی دوست نمی شدم!

در زمان پیغمبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله و سلم چند نفر از سران قریش از سر ستیز در مقابل پیغمبر ایستادند. البته عده ای هم ایمان آوردند. یکی از کسانی که در برابر پیامبر خدا ایستاده است، شخصی به نام عقبه بن ابی معیط است. وی از سران مکه بود، ولی آدم سفره دار و سخاوتمندی بود. معمولاً در وجود آدم های سخی و سخاوتمند رگ خوبی هست و این مقدمه ایمان آوردن است. این شخص هرگاه مسافرت می رفت، یا پیشامد خوبی برایش می شد، اطعام می داد و سفره داری می کرد. یک بار از سفر برگشت. همه بزرگان مکه را دعوت کرد. از جمله پیغمبر ما را هم دعوت کرد. پیغمبر عظیم الشان هم در مجلسش حاضر شدند. موقع خوردن غذا فرمودند: من غذای تو را نمی خورم. چون مشرک هستی، مگر این که به من ایمان بیاوری. او روی میهمان خیلی حساس بود. حتما میهمان باید پذیرایی شود. اگر غذا نمی خورد، برایش خیلی سنگین بود. گفت: چه کار کنم؟ گفت: شهادتین بگو و ایمان بیاور. گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله» و ایمان آورد. بعد حضرت غذایش را میل کردند. این شخص هم بزرگ مکه بود و هم تأثیر گذار. چند روزی گذشت.

رفیقی به نام ابی بن خلف داشت. پرسید چه خبر شده؟ گفتند: چنین جریانی پیش آمد و رفیقت عقبه مؤمن و مسلمان شد. این هم مثل همان هامان که به جان فرعون افتاد، آمد و گفت: تو بچه شدی! تو این قدر نفهم هستی که به خاطر پذیرایی از یک میهمان دست از بت ها بر میداری؟ چرا مسلمان شدی؟ آن قدر روی مغزش کار کرد که مرتد شد. یعنی از دین برگشت و جزء مخالفین پیغمبر شد. به حدی که آب دهان به صورت پیغمبر خدا انداخت. حضرت فرمودند: حالا که این کار را کردی کشته خواهی شد. و به او وعیدهای تندی دادند که عاقبت و پایان کارت خوب نمی شود. عقبه که بر اثر رفیق ناباب مرتد شد، در جنگ بدر شرکت کرد و کشته شد و به جهنم واصل شد. رفیقش هم که او را به این کار وادار کرد، در جنگ احد کشته شد و به جهنم رفت. عقبه در آستانه عاقبت بخیری بود، ولی بر اثر معاشرت با رفیق ناباب بد عاقبت شد. و این آیه درباره او نازل شد: **(۱) وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا؛** (۲) و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده

ص: ۶۱

۱- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۳۸، امتاع الأسماع، ج ۱۴، ص ۳۲۷.

۲- سوره فرقان، آیه ۲۹ - ۲۷.

بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود! و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است! روز قیامت بعضی ها که به خودشان ظلم کردند. از کثرت ندامت و حسرت و پشیمانی دست هایشان را می جوند. یعنی بالای دستشان را همین طور گاز می گیرند و تکه تکه می کنند و از شدت ناراحتی و حسرت می گویند: ای کاش با پیغمبر رابطه برقرار می کردیم و با فلانی دوست نمی شدیم! این رفیق رابطه ما را با خدا و پیغمبر قطع کرد و با شیاطین متصل کرد. ای کاش من با فلانی دوست نمی شدم! مرا از ذکر، یعنی پیغمبر گمراه کرد. بعد از این که ذکر و حقیقت مرا گرفته بود. «وكان الشيطان للانسان خذولا»؛ این شیطان است که انسان را خوار و ذلیل می کند. پرده ها که می افتد، تازه انسان متوجه می شود چه اشتباهی کرده است. این آیه هشدار است درباره کسانی که دوستان ناباب بر می گزینند.

رنگ پذیری از همنشین

امام صادق علیه السلام می فرمایند: من جالس أهل الريب فهو مريب؛ (۱) کسی که با اهل شك و تردید بنشیند، خود او نیز اهل شك است. انسان با هر کس مجالست و نشست و برخاست کند، خودش هم جزء آن ها می شود. این طبیعی است. دو دو تا چهار تاست. آدمی که با دشمن

ص: ۶۲

می نشیند، بوی دشمنی به او می خورد. آدمی که با اهل شک و شبهه می نشیند، شبهه به ذهنش القا می شود که به این راحتی پاک نمی شود. شبهات یکی پس از دیگری او را به کفر می کشد. بر اثر جلسات بد، یا معاشران ناباب به این راه ها کشیده می شوند. امام هفتم علیه السلام به شخصی به نام سلیمان جعفری فرمودند: شما چرا با عبدالرحمن بن یعقوب می نشینی؟ عرض کرد: این دایی و قوم و خویش من است، چرا با او ننشینم؟ حضرت فرمودند: اعتقاد این شخص فاسد است. درباره خدا قائل به تجسم است. می گوید: خدا - نعوذ بالله - جسم است. و کسی که به تجسم خدای متعال معتقد باشد، کافر و اعتقادش باطل است. فاما جلست معه و ترکنا و إما جلست معنا و ترکته؛(۱) پس یا با او همنشین شو و ما را واگذار، یا با ما بنشین و او را ترک کن. این طوری نمی شود که هم با ما نشست و برخاست کنی و هم با کسی که دشمن و ضد ماست.

انسان دو بین

یک نفر آمد و به حضرت امیر عرض کرد: «أنا أحبک و آهوی فلان؛ من هم شما را دوست دارم، و هم فلانی را که یکی از دشمنان حضرت بود.» حضرت به او فرمودند: أنت الآن أعور؛(۲) الآن تو لوچ و اعور هستی.

ص: ۶۳

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۶.

۲- مشارق انوار الیقین، ص ۲۳۱.

آدم لوچ و دو بین از کور هم بدتر است. یک موقع آدم چشم دارد و راحت همه چیز را می بیند. یک وقت کور است و با عصا راه می رود، یا دست به دست بینا می دهد و راه می رود. از این بدتر لوچ یا منافق است. یعنی کسی که در بین است. یک ستون را دو ستون می بیند. نه بیناست نه کور است. یک جوی را در جوی می بیند. می خواهد رد شود پایش را وسط جوی آب می گذارد. این خیلی بد است. یک آدم را دو آدم می بیند. فرمودند: تو الآن لوچ و اعور هستی. یا بیا طرف ما و بینا شو یا برو طرف دشمن و کور شو.

امام کاظم علیه السلام فرمودند: یا با ما بنشین و او را رها کن، یا با او بنشین و ما را رها کن. این قابل جمع نیست. نمی توان گفت: امام حسین را خیلی دوست دارم و عاشقش هستم، ولی شمر هم آدم بدی نیست. این دو قابل جمع نیست. تولی و تبری با هم اند.

بسیاری از بزرگان ما می گویند: تبری از تولی مهم تر است. اول «لا اله» است و بعد «الا الله». در زیارت عاشورا اول صد بار بر دشمنان اهل بیت علهما السلام لعن می کنیم و بعد صدبار به آنان سلام می دهیم. یعنی اول باید از آلودگی ها پاک شویم.

فاصله گرفتن از منحرفان

حضرت برای سلیمان جعفری مثال زدند و فرمودند: در زمان حضرت موسی شخصی خودش در لشکر حضرت موسی علیه السلام بود و پدرش در لشکر فرعون. وقتی آمدند پای رود نیل به حضرت موسی گفت: من بروم پدرم را

نصیحت کنم. نمی بایست می رفت. الآن وقتش نبود. گفت: بروم. رفت پدر را نصیحت کند و اعتقادش را برگرداند، اتفاقا بلا نازل شد و همراه قوم فرعون غرق شد. به حضرت موسی گفتند: این مؤمن بود، طرف شما بود. رفت پدرش را بیاورد غرق شد. حضرت فرمودند:

هو فی رحمہ اللہ و لکن النقمہ إذا نزلت لم یکن لها عن قارب المذنب دفاع؛^(۱) او در رحمت خداست، ولی چون عذاب نازل گردد، از آن که نزدیک گنهکار است دفاعی نشود.

به خاطر این که در جمع دشمن رفت و سیاهی لشکر دشمن شد، او هم غرق شد. بلا و عذاب تر و خشک را می گیرد. البته در آخرت خدا او را نجات می دهد؛ به خاطر این که نیت و عقیده اش پاک بود، ولی چون بلا آمد، او را هم می گیرد.

ما هم اگر با بدها بنشینیم، و بلای آخرتی ما را نگیرد، ممکن است بلای دنیایی ما را بگیرد. لذا در قدم اول از افرادی که روی انسان تأثیرات منفی دارند و با اعتقادات با اخلاق ما بازی می کنند و ما را از خدا و پیغمبر و اهل بیت و قرآن و دین جدا می کنند، باید فاصله گرفت.

در معرض اتهام

یکی از آثار هم نشینی و رفت و آمد با بدان و منحرفان این است که انسان متهم به بدی و انحراف می شود، هرچند بسیار محکم باشد و انحراف به او راه پیدا نکند. حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

ص: ۶۵

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۵.

مجالسه الأشرار تورث سوء الظن بالآخر؛^(۱) همنشینی با اشرار، بدگمانی به نیکان را به دنبال دارد.

معاشرت خوب ها با بدها موجب بدبینی به خوب ها می شود. یعنی مردم وقتی می بینند یک آدم خوبی با بدها و اراذل و اوباش می نشیند، می گویند: پس او هم با آن هاست. سعدی می گوید:

«هر که با بدان نشیند، اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکند، به طریقت ایشان متهم گردد.» یعنی هم نشینی با بدان در انسان تأثیر می گذارد. به فرض آن که انسان تأثیر ناپذیر باشد و این معاشرت ها در او تأثیر نگذارد، دست کم متهم به بدی می شود. یعنی در عرف مردم سوء ظن ایجاد می کند و باعث بدبینی می شود. گمان می کنند او هم از آنان است، با این که سنخیتی بین آن ها نیست.

افزون بر آن کم کم ظلمت ها و تاریکی های آن ها به او سرایت می کند و نورانیت را از او می گیرد. سنایی غزنوی هم می گوید:

با بدان نشین که صحبت بد

گرچه پاکی تو را پلید کند

آفتابی بدین بزرگی را

لکه ای ابر ناپدید کند

ص: ۶۶

۱- صفات الشیعه، ص ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۵.

گفتار چهارم: با چه کسانی رفاقت نکنیم

اشاره

ص: ۶۷

رفاقت با چند گروه ممنوع!

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارشان امام باقر علیه السلام نقل می کنند که فرمودند: پدرم علی بن الحسین علیه السلام به من فرمودند:

یا بنی انظر خمسه فلا- تصاحبهم و لا- تحادثهم و لا ترافقهم فی طریق؛ پنج کس را در نظر داشته باش و با آن ها همراه و هم صحبت و رفیق راه مشو.

با پنج طائفه و گروه رفاقت نکن. در سفر هم با آن ها همراهی نکن. با آن ها هم صحبت نشو. با آنان گفت و گو نکن و حتی در یک مسیر و راه هم با این ها رفاقت نکن.

بعضی افراد مثل سم مهلک هستند. رفقا و معاشران ناباب واقعا از سم خطرش بدترند. مولانا می گوید:

تا توانی می گریز از یار بد

یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها تو را بر جان زند

یار بد بر دین و بر ایمان زند

ممکن است یک مار و عقرب آدم خوبی را بزند، و چون اجلش رسیده، به بهشت رود. این بدنش را تلف می کند، ولی رفیق بد هم جسم ما، هم روح ما، هم دین و اخلاق ما و دنیا و آخرت و ابدیت ما را از بین می برد. ما نمی دانیم با ما چه کار می کند. خیلی خطرناک است.

بنابراین، ابتدا باید راه دوستان بد را به خودمان ببندیم تا کامل شویم و به حدی برسیم که بتوانیم از آن‌ها دستگیری کنیم. اگر به حدی رسیدیم که می‌توانیم نجات غریق آنان شویم، می‌بایست از آن‌ها دستگیری کنیم. ولی وقتی ضعیف هستیم، باید از آن‌ها فاصله بگیریم.

امام باقر علیه السلام فرمودند: من به پدر گفتم: آن پنج گروه که باید از معاشرت و رفاقت و مصاحبت با آنان دوری گزینیم چه کسانی هستند؟ امام سجاد علیه السلام آن پنج دسته را این گونه معرفی فرمودند:

(۱) دروغگویان

ایاک و مصاحبه الکذاب فانه بمنزله السراب يقرب لك البعيد ويباعد لك القريب؛ از همراهی و رفاقت با دروغگو پرهیز؛ زیرا او به منزله سرابی است که دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور می‌سازد.

نخستین گروه که نباید با آن‌ها معاشرت کنیم، آدم‌های کذاب هستند. کسانی که زیاد دروغ می‌گویند. دروغ از گناهان کبیره است. پیامبر عظیم‌الشان صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

المؤمن إذا كذب من غير عذر لعنه سبعون ألف ملك و خرج من قلبه نتن حتى يبلغ العرش فيلعنه حمله العرش؛ (۱) مؤمن هرگاه بدون عذر دروغ بگوید، هفتاد هزار فرشته او را لعنت می‌کنند و از درونش بویی خارج می‌گردد که تا عرش می‌رسد و حاملان عرش او را لعنت می‌کنند.

ص: ۷۰

۱- جامع الاخبار، ص ۱۴۸؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۲.

در روایت دیگری آمده است که فرمودند:

إن العبد إذا كذب تباعد منه الملك من نتن ما جاء منه؛^(۱) بنده وقتی دروغ بگوید، فرشتگان به خاطر بوی گندی که از او متصاعد می شود فرار می کنند.

البته اگر کسی یک بار دروغ گفت و توبه کرد، این قابل اغماض است. کذاب کسی است که کارش دروغگویی است. روال زندگی اش بر دروغ است. قسم دروغ می خورد، حرف دروغ می زند.

فرمود: با آدمی که سجیه اش دروغ گفتن است، هیچ وقت مصاحبت نکن. این آدم حقیقت را وارونه جلوه می دهد. دور را نزدیک و نزدیک را دور می کند.

امام صادق علیه السلام در وصایای خود به سفیان ثوری فرمودند: پدرم به من فرمود:

یا بنی من یصحب صاحب السوء لا یسلم؛^(۲) کسی که با آدم های ناباب بنشیند سالم نمی ماند.

یعنی سلامت نفس را از دست خواهد داد و قطعا از بدی هایش به او سرایت خواهد کرد.

(۲) فاسقان و اهل گناه

و إياك و مصاحبه الفاسق فإنه بائعك بأکله أو أقل من ذلك؛ و از رفاقت و همنشینی با فاسق پرهیز؛ زیرا او تو را به لقمه ای از

ص: ۷۱

۱- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۹.

۲- تحف العقول، ص ۳۷۶.

خوراکی یا کمتر از آن می فروشد.

فاسق یعنی کسی که تقوا ندارد. خودش را به هر گناهی آلوده می کند. زیاد گناه می کند. همه ما ممکن است لغزش داشته باشیم، ولی کسی که نسبت به گناه بی پرواست فاسق است. از گناه ابایی ندارد. علنی گناه می کند. مال حرام می خورد. به ناموس مردم خیانت می کند. دروغ می گوید.

فرمودند: با چنین شخصی رفاقت نکن و هم نشین نشو؛ چون پایبند به خدا و پیغمبر و تقوا نیست. به کمترین چیز تو را می فروشد. آدمی که حرف خدا را زیر پا می گذارد، حرف من و تو را خیلی راحت تر زیر پا می گذارد و من و تو را به راحتی می فروشد.

از حضور در مجالس گناه و معصیت و هم نشینی با کسانی که نسبت به گناهان بی مبالا اند و به راحتی تن به گناه می دهند و انسان قادر به جلوگیری از گناه نیست هم باید اجتناب کنیم. امام صادق علیه السلام فرمودند:

لا ینبغی للمؤمن أن یجلس مجلسا یعصی الله فیه و لا یقدر علی تغییره؛^(۱) برای مؤمن شایسته نیست که در مجلسی بنشیند که خداوند در آن مجلس نافرمانی شود و آن مؤمن قدرت بر هم زدن آن مجلس را نداشته باشد. مؤمن حق ندارد در مجلسی که در آن گناه و معصیت می شود بنشیند، در حالی که قدرت بر تغییر مجلس ندارد. اگر در مجلسی شراب نوشیده می شود، باید بلند شود برود. اگر ناراحت هم می شوند بشوند. ما باید فرمان خدا را ببریم. اینجا دیگر جای رو در بایستی نیست.

ص: ۷۲

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۷۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۰.

رفاقت با کافر و فاجر

دوستان ناباب دین و دنیا و آخرت و ظاهر و باطن ما را از بین می برند. دوستان بد آتش برافروخته و سم مهلک اند، بلکه بدتر از آتش و سم مهلک هستند. پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و اله می فرمودند:

من کان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يوافق كافراً ولا يخالط فاجراً؛^(۱) و هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، هرگز با هیچ کافری برادری و دوستی نمی کند و با هیچ زشتکاری هم نشینی نمی نماید.

کسی که خدا و آخرت و معاد را قبول کرده، باید این گونه باشد. یعنی کسانی که با بدها می نشینند، گویا خدا را قبول نکرده و مؤمن نیستند و آخرت را باور نکرده اند. کسی که واقعا به خدا و معاد ایمان آورده، هیچ وقت نمی تواند با یک آدم کافر و دشمن خدا برادری کند.

البته اگر داد و ستدی و تعامل داریم، همسایگی داریم، به جای خود محفوظ است، ولی نمی توان با دشمن خدا رفاقت و دوستی و پیوند قلبی داشت. با آدمی هم که فسق و فجور می کند و اهل گناه هست هم نمی توان قاطی شد. بعد فرمودند:

و من کان اخی کافراً او خالط فاجراً کان کافراً فاجراً؛ هر کس با کافری برادری و دوستی کند، یا با فاجر و زشتکاری هم نشینی و رفاقت کند، خود او نیز کافر و فاجر است.

این یک امر طبیعی است که اگر کسی با کافر طرح برادری ایجاد کند و

ص: ۷۳

۱- صفات الشیعه، ص ۶: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۵؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷.

با کسی که فاسق و فاجر است قاطبی شود، او هم کافر و فاسق می شود. دست کم باید صف بندی در قلبمان باشد. ممکن است من با کسی داد و ستد و معامله دارم، ولی این به آن معنا نیست که با او پیوند قلبی برقرار کنم و به او ارادت بورزم و بر این اساس با او معاشرت داشته باشم. اگر چنین باشد، در من اثر منفی و مضرت باری دارد.

۳) انسان های بخیل

و إياك و مصاحبه البخيل فانه يخذلك في ماله أحوج ما تكون إليه؛ و از مصاحبت و رفاقت با بخیل بهره‌یز؛ زیرا آن گاه که تو بی اندازه به مال او نیازمندی، او از کمک کردن به تو به وسیله مالش دست می کشد.

شخص بخیلی پیش پیغمبر آمد. حضرت فرمودند:

إليك عني لا تحرقني بنارك؛ (۱) از من دور شو! مرا به آتش خودم‌سوزان!

بعد فرمودند: اگر به همین حالت از دنیا بروی، خدا تو را با صورت در آتش جهنم می اندازد.

بخیل کسی است که خودش یک مقدار استفاده می کند، ولی به دیگران نمی دهد. خیرش به بقیه نمی رسد. این هم خیلی مذمت شده است. بخل جامع همه بدی هاست. بخیل از خدا دور است، از بهشت دور است، از مردم هم دور است.

ص: ۷۴

۱- المحججه البيضاء، ج ۶، ص ۷۵؛ احیاء العلوم، ج ۱۰، ص ۴۴.

با آدم های خسیس و بخیل هیچ وقت رفاقت نکن؛ چون در وقتی به او محتاج هستی تو را رها می کند. به خلاف آدم هایی که لوطی مسلک هستند. آدم بخیل در موقع گرفتاری ها و نیازها شما را رها می کند. مهم ترین زمان شناخت رفیق، در موقع گرفتاری هاست. باید ببینیم وقتی گرفتاری برای انسان پیش می آید آیا او را رها می کند؟ اگر بخیل باشد در موقع گرفتاری تو را نمی بیند.

رفیق بی وفا را کمتر از دشمن نمی دانم

شوم قربان آن دشمن که بویی از وفا دارد

دشمن با وفا خیلی بهتر است از دوست بی وفا و دوستی است که سر بزنگاه پشت آدم را خالی می کند. اصلاً یکی از اسم های خدا «وفی» است. در هر کس وفا هست، همه خوبی ها هست.

۴) انسان های احمق

و إياك و مصاحبه الأحمق فإنه يريد أن ينفعك فيضرك؛ و از مصاحبت و دوستی با انسان احمق بپرهیز؛ زیرا می خواهد به تو سود برساند، ولی (به خاطر حماقتش) به تو زیان می رساند.

آدم های احمق آدم هایی هستند که عقل درست و حسابی ندارند. و به تعبیر مردم دوستی های آن ها دوستی خاله خرسه است. می خواهد کار خیر کند، ولی نمی فهمد به انسان ضرر می زند؛ چون نادان و نفهم است. با این ها هم نباید معاشرت کنی؛ چون به شما ضرر می زند. شاید قصد خیرخواهی

دارد، ولی به تو ضرر می زند و سر شما را افشا می کند. در بزنگاه ها نمی تواند کمک کند. پس از مصاحبت احمق هم باید پرهیز کرد.

(۵) قاطعان رحم

و إياك و مصاحبه القاطع لرحمه فإني وجدته ملعونا في كتاب الله عز و جل في ثلاثة مواضع؛ (۱) و از رفاقت و مصاحبت با قاطع رحم پرهیز؛ زیرا در سه جای قرآن او را ملعون یافتیم.

کسی که قاطع رحم است و با خویشانش قطع رابطه کرده است، صلاحیت برای رفاقت و هم نشینی ندارد. حضرت امیر علیه السلام به فرزندشان فرمودند:

ومن يقبض يده عن عشيرته فانما يقبض عنهم يدا واحده و تقبض عنه منهم أیدی کثیره؛ (۲) آن کس که دست دهنده خود را از بستگانش باز دارد، تنها یک دست را از آن ها گرفته است، اما دست های فراوانی را از خویشان دور کرده است.

کسی که از فامیل قطع رابطه کرده، نود و نه تا دست از خودش قطع کرده، ولی از آن ها یک دست قطع شده است. و این یک دست به جایی بر نمی خورد. هیچ وقت با کسی که قاطع رحم است معاشرت نکن؛ چون رحمت خدا از او قطع است. فرمودند: خداوند در سه جای قرآن، قاطع رحم را لعنت کرده است. کسی که از فامیل بریده، از رحمت خدا دور است. کسی که به پدر مادرش وفا نکند، قطعاً به شما وفا نمی کند.

ص: ۷۶

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۷۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۲؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۰۸.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۱۵۴؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۳؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۰۱.

خدا کمک کند که از بدها فاصله بگیریم، مگر آن که بتوانیم دستشان را بگیریم که حساب آن جداست.

۶) جاهلان ناهم

یکی از کسانی که نباید با آن ها طرح دوستی ببندیم، جاهل نفهم است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: **أحکم الناس من فر من جهال الناس؛ (۱)**

داناترین مردم کسی است که از مردم جاهل و نادان فرار کند. یعنی حکیم ترین و داناترین انسان ها آن هایی هستند که از آدم های جاهل و نفهم و نادان فرار کنند. یک موقع جاهلی است که ما می توانیم او را هدایت و دستگیری کنیم. حرفمان را گوش می دهد. این اشکالی ندارد. شاید واجب هم باشد.

اما اگر یک جاهلی است که اهل بگو مگو و جر و بحث و جدال است. نه کار شما به جایی می رسد، نه کار او. یا اصلاً آدم متکبر و مغرور و خودخواه و مستبدی است. فکر می کند همه چیز می داند، ولی در واقع جاهل محض است. این طور آدم ها قابل اصلاح نیستند. مثل ابوجهل اند. اگر گوینده و واعظ پیامبر هم باشد، زیر بار نمی روند. معاندند. آدم باید از این ها فرار کند.

برخورد با جاهلان

قرآن در اوصاف عباد الرحمن می فرماید:

ص: ۷۷

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۵؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۲.

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا؛ (۱) بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آن ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آن ها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند).

هیچ کجای قرآن نمی گوید با جاهل درگیر شوید. یا می گوید اعراض کن، یا بگو سلام علیکم. یعنی با او مدارا و مسالمت داشته باش. با تحمل و گذشت با او برخورد کن.

بنابراین، اگر جاهل همسر خود ماست، فرزند و برادر و خواهر و پدر و مادر ماست، راه گریزی نیست. باید با مسالمت و مدارا با او رفتار کرد. این مثل این می ماند که ما در یک زندانی گرفتار یک زندانی ناجوری شده ایم. چاره ای جز مدارا و تحمل و مماشات نیست.

آدم نباید سر به سر جاهل بگذارد؛ چون آتش فتنه را روشن می کند. تو که می فهمی این آدم حالش خوب نیست، چرا تلنگر میزنی؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

لو سکت الجاهل ما اختلف الناس؛ (۲) اگر انسان نادان ساکت باشد، مردم با یکدیگر اختلاف ندارند. این جاهل است که کار را خراب می کند و باعث دردسر می شود. اگر آدم های جاهل سکوت اختیار می کردند، همه اختلاف ها برچیده می شد. این

ص: ۷۸

۱- سوره فرقان، آیه ۶۳.

۲- کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۴۹؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۸۱.

اختلاف ها مال این است که آدم های نادان و نفهم زیاده روی می کنند، یا بیجا دخالت می کنند، یا حرف نابِه جا می زنند و برای همه مشکل درست می کنند. همچنین فرمودند:

الجهل أصل كل شر؛(۱) نادانی ریشه همه بدی هاست.

جهالت، حماقت، نفهمی و نادانی ریشه تمام شرور و بدی هاست. کسی که جاهل و نفهم است، وقتی با او معاشرت می کنی، بدی های او به شما سرایت می کند. اگر ناچاریم در کنارش زندگی کنیم، باید با ملایمت و مسالمت آمیز با او رفتار کرد. بهتر است از کسانی که وظیفه معاشرت نداریم جدا شویم.

۷) انسان های شرور

یکی دیگر از افرادی که باید از آن دوستی و معاشرت با آنان پرهیز کرد، انسان های شرور هستند. امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إياك و معاشره الأشرار فانهم كالنار مباشرتها تحرق؛(۲) از معاشرت با بدان دوری کن که همانند آتش اند، مباشرت با آنان می سوزاند.

مراقب باشید با افرادی که شرورند، کارهای خلاف انجام می دهند، ظلم می کنند، خیانت می کنند، اهل حرام اند، اهل تعدی اند، معاشرت نکنید. معاشرت با این ها مثل آتش می ماند. همان طور که دارد خودش شعله

ص: ۷۹

۱- تصنیف غرر الحکم، ص ۷۳.

۲- تصنیف غرر الحکم، ص ۴۳۱.

می کشد، شما را هم آتش می زند.

باید از کسی که اعتقاداتش فاسد است و نسبت به خدا و معاد و پیغمبر و امام بدبین و بد عقیده است، شبهه می افکنند و اعتقادات شما را فاسد می کند، پرهیز و دوری کرد؛ چون بدون این که ما متوجه شویم آتش و فساد او به ما سرایت می کند. و در جایی دیگر فرمودند:

لا تصحب الشرير فان طبعك يسرق من طبعه شراً و أنت لا تعلم؛^(۱) با شخص شرور مصاحبت و هم نشینی نکن که طبیعت تو از طبیعت او شر و بدی را می رباید. این در حالی است که تو متوجه نیستی.

اگر با یک آدمی که با آلودگی ها سر و کار دارد و بوی تعفن می دهد نشست و برخاست کنیم، ما هم بوی تعفن می گیریم. از کسی هم که عطر زده و در بازار عطر فروش ها رفت و آمد دارد، بوی عطر می گیریم. بخواهیم یا نخواهیم این اثر وضعی وجود دارد. این یک امر طبیعی است. بنابراین، هیچ وقت با آدم شرور بدجنس مصاحبت نکن. اگر هم آدم مجبور به رفت و آمد شد، با او قاطی نشود. قلب و عملاً بگویند من عمل او را دوست ندارم، این صفت را دوست ندارم. حداقل انکار قلبی داشته باشیم با قلبمان قاطی نشویم. با این نوع مجالست ها ناخودآگاه بده بستان هایی انجام می شود. بدی های او به شما سرایت می کند.

۸) بدعت گزاران

یکی از آدم هایی که از معاشرت با آن ها مذمت شده است، آدم های

ص: ۸۰

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۷۲.

بدعت گزارند. کسانی که بدعت در دین می گذارند. چیزی را به اسم دین اختراع کرده و در بین مردم رواج می دهند. معاشرت با بدعت گزار تأیید او می شود. سفارش شده است که با بدعت گزار ننشینید. امام صادق علیه السلام فرمودند:

لا تصحبوا أهل البدع ولا تجالسوهم فتصيروا عند الناس كواحد منهم؛^(۱) با اهل بدعت رفاقت نکنید و با آنان همنشین نشوید که در نظر مردم از بدعت گزاران محسوب می شوید.

۹) مرفهان بی درد

یکی از کسانی که معاشرت با آن ها بسیار نهی شده است، معاشرت و نشست و برخاست با ثروتمندان و ریاست طلبان و مرفهان بی درد است.

افرادی هستند که ثروت دارند، مقام و پست دارند، ولی عاشق خدمت اند. عاشق خیر رساندن به دیگران هستند. به فکر فقرا هستند. گره گشایی می کنند. کار مردم را راه می اندازند. مسئولیت دارد، ولی شب و روز برای مردم تلاش می کند. معاشرت با این ها عیب ندارد. ولی افرادی که فرعون صفت و قارون صفت اند و خیری از آن ها به کسی نمی رسد و در زمره مرفهان بی دردند و معاشرت با آنان دل را می میراند و باعث گرایش شما به دنیا می شود. خدای متعال به پیغمبرش می فرماید:

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

ص: ۸۱

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۰.

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى؛ (۱) و هرگز چشمان خود را به نعمت های مادی، که به گروه هایی از آنان داده ایم، میفکن! این ها شکوفه های زندگی دنیاست؛ تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!

به کسانی که مال و ثروت و خانه و ماشین کذایی دارند چشم مدوز. این ها شکوفایی موقت دنیاست. قرآن زیبایی موقتی دنیا را به گندمی تشبیه می کند که در اول بهار یک طراوت و سرسبزی دارد و در اردیبهشت و خرداد زرد می شود و باید آن را بچینند.

نگاهی به کم توان تر از خود

می فرماید: شکوفایی های زود گذر دنیا شما را آلوده نکند. به چشم شما نیاید. نشستن با اغنیای بی درد، اغنیایی که به دنبال تجمل و تشریفات و چشم و هم چشمی هستند، معاشرت کسانی که وابسته به دنیا هستند، هم دل را می میراند و هم شما را به دنیا آلوده می کند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

يا حمران انظر إلى من هو دونك في المقدره و لا- تنظر إلى من هو فوقك في المقدره فان ذلك أقع لك بما قسم لك و أحرى أن تستوجب الزيادة من ربك؛ (۲) ای حمران، به آن ها که کم توان تر از تو هستند توجه و نگاه کن و به بالا-تر از خودت در توانایی نگاه و توجه نکن. که اگر چنین کنی، به آنچه در دست داری قناعت

ص: ۸۲

۱- سوره طه، آیه ۱۳۱.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۲۴۴؛ بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۰۰.

خواهی کرد. و در این صورت شایستگی زیارت را از سوی پروردگارت پیدا خواهی کرد وقتی با فامیل هایی که خیلی ثروتمند هستند می نشینی، می گویی: خدا به این ها چه داده و به من چه داده است! من خانه صد متری دارم، این ها خانه هزار متری. من چقدر عقب هستم. تمایل به دنیا پیدا می کنی و دلت آلوده به دنیا می شود. هم خدا و آخرت فراموش می شود و هم ناشکری می شود. فراوان شده است که افرادی به دیدن فامیل ثروتمند مرفه و تجملاتی رفته اند و وقتی به خانه برگشته اند، دعوا داشتند که تو عرضه نداری. بین چه کرده است. بر خلاف نشست و برخاست با افراد ضعیف که انسان را قانع و شاکر بار می آورد.

گفتار پنجم: لذت دیدار

اشاره

ص: ۸۵

بنای عالم بر محبت و عشق است. خدای متعال اعلام دوستی کرده است. با او دوست شویم. با اولیا و بندگان صالح و خوبی که در این دنیا هستند دوست شویم. در برزخ و قیامت و بهشت هم با دوست باشیم. دوست است که انسان را زنده می کند و حیات و جلا می دهد.

انسان اگر با دوست باشد، زندان گلستان می شود. و اگر دوست نباشد، بهشت هم جهنم می شود. دوستی خیلی مهم است. می گویند: شخصیتی خدمت امام زمان علیه السلام مشرف شد. حضرت به او فرمودند: آمادگی داری تو را به بهشت بفرستم. عرض کرد: اگر شما هستید حاضرم، ولی اگر شما نیستید، نه. من بهشتی را می خواهم که شما در آن باشید.

لذت های زیارت و بهشت و جلسات این است که انسان با اولیای خدا و با خوبها می نشیند و مأنوس می شود و رفع هم و غم می شود و همه ی گرفتاری ها را از انسان دور می کند. سعی کنید با کسانی که هیچ منفعت دنیا و دینی در آنها نیست ارتباط دوستی پیدا نکنید. خیلی مواقع آدم با افرادی رفت و آمد دارد که هیچ خیری در آنها متصور نیست، نه خیر دنیوی و نه خیر آخرتی. این معاشرتها به ضرر انسان است. هیچ فایده ای ندارد. اگر هم با کسی که این گونه است مأنوس بودیم، کمش کنیم.

آیت الله بهجت رحمه الله می فرمودند: اگر کسی یک بار یک دوست خوب، یک ولی خدا، یک مؤمن واقعی، یک آدمی که پاک و طیب و بی غل و غش است، شیعه ی واقعی اهل بیت علیهم السلام است را پیدا بکند و با آن نیم ساعت بنشیند، بهتر و بالاتر است از تمام کتاب های اخلاقی که مطالعه کند. این قدر تأثیر دارد. چون آن ولی خدا به شما رنگ می زند.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً؛ (۱) رنگ خدایی (بپذیرید! رنگ ایمان و توحید و اسلام)؛ و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟!

بهتر از خدا چه کسی می تواند ما را رنگ کند. رنگ های طبیعی بعد از مدتی از بین می رود. با شست و شو پاک می شود. ولی اگر خدا و اولیای خدا کسی را رنگ کنند، با چیزی در عالم از بین نمی رود. خداوند نشانه ای از خودش به آدم می زند. همان طور که بدها مخ ها را می زنند، خوب ها هم می آیند نور افشانی و رنگ آمیزی می کنند؛ با رنگ ایمان و تقوا.

این کلام خیلی پخته است که اگر ما یک ولی خدا، یا یک دوست خوب پیدا کردیم و نیم ساعت با او گپ زدیم و گفت و گو کردیم و قاطی شدیم، بهتر است از تمام کتاب های اخلاقی است که فقط مطالعه کنیم. چون این تجسم خوبی هاست. یک وقت نقشه ی راه را به ما نشان میدهند و یک وقت خود راه را. اولیای الهی خود راه هستند. امام باقر علیه السلام می فرماید:

لمجلس أجلسه إلی من أثق به أوثق فی نفسی من عمل سنه؛ (۲)

ص: ۸۸

۱- سوره بقره، آیه ۱۳۸.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۹؛ منیه المرید، ص ۱۱۱.

مجلسی که در آن با کسی بنشینم که به او اعتماد دارم، در نفس من مطمئن تر از عمل یک سال است.

این حدیث از حدیث های کلیدی و کاربردی است. اگر در مجلسی با مؤمنی که به دینش اطمینان دارم معاشرت و مجالست کنم، اگر با یک دوست نیم ساعت بنشینم، برای من امام باقر از عبادت یک سال بالاتر است.

ما ثواب یک سبحان الله امام را درک نمی کنیم. ارزش دو رکعت نماز امام را درک نمی کنیم. می فرماید: همنشینی با یک انسان مؤمن معتقد مورد اطمینان برای من از عبادت یک سال بالاتر است.

ما معتقد هستیم که امامان ما مبالغه و گزاف و زیاده گویی ندارند. «قولکم حکم و حتم؛ (۱) قول و فرمان شما حکم حتمی است.» کلامشان همه حقیقت است. ممکن است تنزل داده باشند، ولی گزافه گویی نمی کنند. آن طرفش قطعی است.

به قول مرحوم حاج آقای دولابی، این هم نشینی که برای امام باقر علیه السلام این قدر فایده دارد. برای طرف مقابل چقدر فایده دارد، خدا میداند!

قدرشناسی از نعمت دوست خوب

یکی از بزرگترین نعمت هایی که خدای متعال در مسیر زندگی ما قرار داده است دوستان و استادان خوب بوده است که ما را رنگ زدند. ما هر چه داریم به برکت آنهاست.

ص: ۸۹

یکی از نزدیکان آیت الله بهجت می فرمودند: ایشان هر روز برای پدر و مادر و استادان خود نماز و زیارت عاشورا و زیارت جامعه کبیره می خواند و دعا می کرد. به ایشان گفتند: شما چقدر برای استادان و پدر و مادر دعا می کنید! فرمودند: ما هر چه داریم از آنها داریم. آنها ما را رنگ کردند. آن ها بهجت تربیت کردند. ما از خودمان چیزی نداریم. باید قدرشناس آنها باشیم.

در پی دوستان خوب

در هر صورت ما باید همواره به دنبال پیدا کردن دوستان خوب باشیم که بزرگترین سرمایه در دنیا و آخرت هستند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

واطلب مؤاخاه الأتقياء ولوفى ظلمات الأرض و إن أفنيت عمرک فی طلبهم؛^(۱) و کوشش کن که برادری از پرهیزکاران با حقیقت پیدا کنی، هر چند در ظلمات زمین باشد و عمرت را در آن به سر برسانی.

مواخاه به معنای برادری و دوستی است. یعنی با آدم های باتقوا و مؤمن و پرهیزگار طلب دوستی و برادری کن. دوست خوب کیمیاست. گوهر ارزشمندی است. برویم و پیدایش کنیم. دوست خوب مثل اکسیژن است. مثل آب است. مثل غذاست. حتی دوستان پایین تر مثل درمان و مسکن اند. درمان می کند و آرامش می دهند. خوبش شفا و حیات می دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

ص: ۹۰

معاشره ذوی الفضائل حياه القلوب؛(۱) معاشرت با صاحبان فضیلت مایه ی زنده شدن دلهاست.

به تعبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله «رؤیه الحیب جلاء العین؛(۲) دیدار دوست خوب، دل را جلا و روشنی میدهد.» همان طور که سرمه نور چشم را زیاد می کند و مسواک زدن دندان را تمیز می کند، دیدن دوستان خوب و معاشرت با آنها دل را جلا می دهد و سبک می کند و ظلمتها را می برد.

از این رو امام صادق علیه السلام فرمودند: در این دنیای ظلمتها، فسادها، ظلمها، خیانت ها و بدی ها که همه غافل شدند و از دنیا به دنبال دنیا می روند و دنیا را می خواهند، چراغی که می تواند دست ما را بگیرد، یک دوست خوب با ایمان است. فرمود: طلب کن دوستی و برادری با اهل تقوا و پرهیز را هر چند در تاریکی های دنیا باشد.

دوست خوب از غذای شب واجب تر است. چون همه مشکلات معنوی و مادی ما را حل می کند.

فرزندی که مدت هاست مادرش را ندیده است، وقتی به مادرش می رسد، چقدر احساس سبکی و آرامش و خوشی می کند. داروی غصه ها این است که دنبال دوست خوب بگردیم.

امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر عمرت را در پیدا کردن دوست خوب فانی کنی جا دارد و هیچ ضرر نکرده ای. چون به مقصد رسیده ای. وقتی دستت در دست دوست خوب رفت، به خدا و پیغمبر و همه ی کمالات راه پیدا کرده ای.

ص: ۹۱

۱- تصنیف غررالحکم، ص ۴۲۹.

۲- نثر اللثالی، ص ۷۰.

نعمت همنشینی با اهل تقوا

بزرگی می فرماید: اگر کسی به ولی خدا رسید، اگر همه عالم به او چنگ بزنند، همه را بلند می کند و بالا می برد؛ چون به خدا وصل شده است. ولی اگر به خدا و پیغمبر وصل نباشد، خودش را هم پایین می کشند. اگر وصل شویم همه مان را بلند می کنند و بالا می برند. بعد فرمودند:

فان الله عزوجل لم يخلق أفضل منهم على وجه الأرض بعد النبیین؛ بدون تردید خداوند عزوجل پس از پیامبران نعمتی بهتر از همنشینی با دوستان و برادران با تقوا نیافریده است.

اگر به دنبال بهترین نعمت ها هستی، به دنبال دوستان خوب برو. خود امام های ماعلیهم السلام چقدر از هم نشینی و انس با دوستان و شیعیان بهره و لذت می بردند.

معاشرت با خوبها روح و جسم و جان و ظاهر و باطن و همه ی شراشر وجود انسان را احیا می کند. مرحوم آقای دولابی رحمه الله با بسیاری از بزرگان همچون مرحوم آیت الله شاه آبادی، مرحوم بافقی، مرحوم آشیخ غلامعلی قمی، مرحوم آقای انصاری همدانی و امثال اینها مرآوده داشتند.

می فرمودند: من می دیدم یک جوانی مؤدبانه آمده در جلسه مرحوم آقای انصاری و آن بزرگ عنایتی به او کرده و جزء خودش قرار داده و زندگی آن را عوض کرده است.

نظر ولی خدا

این که ما کاری کنیم که یک ولی خدا، یک مؤمن ما را بپسندد و قبول

کند و بپذیرد و یک نظر و عنایتی کند، غنیمت بزرگی است. نظر بندگان خالص خدا جدا از خدا نیست.

مجرمی را به دار آویختند. بعد از مدتی یکی از دوستانش او را در عالم رؤیا دید که جایش خوب است و نجات پیدا کرده است. پرسید: تو که مجرم بودی، چطور تو را به این جای خوب آورده اند. گفت: یک ولی خدا از کنار جنازه من که بر دار بود گذشت. یک نگاهی به من کرد و دلش رحم آمد. دست به دعا برداشت. گفت: خدا تو را رحمت کند و گناهان تو را ببخشد! آن شخص گفت: خدا به من فرمود: فلانی، عقوبتها در انتظار تو بود، ولی تو را به نظر ولی خودم بخشیدم. چون ولی و دوست مؤمن من از کنار جنازه تو گذشت و به نظر رحمت به تو نگریست و برای تو دعا کرد، من تو را در نظر او شریک کردم.

وقتی یک ولی خدا به یک جنازه ای گوشه چشم نشان بدهد، یاد رقیبستان پابگذارد و دعا کند اثر دارد، آیا نظر او به زنده ها اثر ندارد؟ قطعاً زنده های بیشتر اثر دارد. بیایم خودمان را در معرض ارتباط با اولیای خدا قرار بدهیم. بیایم نظر یک مؤمن را جلب کنیم تا ما را در دعا و لطف و محبتش شریک کند. هم برای ما فایده دارد، هم برای آنها.

یک زغال به تنهایی زود خاموش و خاکستر می شود، اما اگر ده بیست تا زغال کنار آن چیده شود، همدیگر را تقویت می کنند.

آقایی می گفت: من از این معتادها خیلی خجالت می کشم. گفتیم: چرا؟ گفت: به خاطر این که تولید مثل دارند. مثل خودشان را زیاد می کنند. ولی ما مثل خودمان را زیاد نمی کنیم. جهنمی ها تولید مثل دارند، خیلی هم گسترده

فعالیت می کنند. ما هم در طریق خوبی باید تولید داشته باشیم. دوستان خوب را جذب و زیادتر کنیم. روی آنها کار کنیم تا چند برابر شوند.

همنشینی امام علیه السلام با ابو حمزه

امام های ماعلیهم السلام با هم دوست داشتند با خوبها بنشینند. ابو حمزه ثمالی همنشین چهار امام بوده است. ابو حمزه این قدر جذاب و دوست داشتنی بوده که گاهی امام صادق علیه السلام به دنبالش می فرستاد و می فرمود: دلم برایت تنگ شده است. این برای ابو حمزه افتخار خیلی بزرگی است.

راوی می گوید: من به قبرستان بقیع رفتم و ابو حمزه را پیدا کردم. گفتم: امام صادق علیه السلام دنبالت فرستاده اند و دوست دارند با شما بنشینند. الله اکبر! چقدر آدم باید پاک باشد و صفا و جمال و کمال داشته باشد که امام علیه السلام مشتاق دیدار او باشد.

ابو حمزه می گوید: وقتی به محضر امام علیه السلام شرفیاب شدم، حضرت فرمودند:

إني لأستريح إذا رأيتك؛^(۱) من هنگامی که تو را می بینم احساس راحتی می کنم.

خیلی حدیث قشنگی است. امام معصوم قلب عالم امکان است. به همه عالم فیض می دهد، ولی این مصداق همان حدیثی است که امام فرمود: اگر یک جلسه با کسی که مورد وثوق من است بنشینم برای من از عبادت یک سال بالاتر است. به ابو حمزه فرمود: البته من وقتی تو را می بینم راحت می شوم. جگرم حال می آید.

ص: ۹۴

آرامش همنشینی با مؤمن

در روایت نورانی دیگر امام صادق علیه السلام فرمودند: گاهی من در مدینه این طرف و آن طرف می‌گردم و کسی که مرا آرام کند پیدا نمی‌کنم.

أنا في المدينة بمزله الشعيره اتقلقل حتى أرى الرجل منكم فأستريح إليه؛^(۱) من در مدینه همچون یک دانه ی جو در اضطراب و نگران و ناراحتی تا یکی از شما را ببینم و بدو بیاسایم.

وقتی یکی از دوستان مؤمنین و شیعیان پاک و ناب و خالص را می‌بینم قلبم راحت می‌شود و احساس آرامش می‌کنم. امام صادق علیه السلام فرمودند:

إن المؤمن ليسكن إلى المؤمن كمايسكن الظمان إلى الماء البارد؛^(۲) مؤمن به مؤمن آرامش می‌گیرد، چنان که تشنه به آب سرد آرامش می‌یابد.

آدم تشنه چطور در به در دنبال آب می‌گردد و برای یک لیوان آب له له می‌زند؟ وقتی به یک آب زلال و خنک می‌رسد کیف می‌کند و آرام می‌شود و عطشش فروکش می‌کند. می‌فرماید: مؤمن هم همین طور است، به یک مؤمن و رفیق و دوست خوب آرامش پیدا می‌کند.

زمینه ی ارتباط معنوی

افرادى که محضر امام صادق علیه السلام را درک کرده اند، بالاخره چون امام معصوم است یک نفرشان ابو حمزه میشود. چه اتفاقی می‌افتد که وقتی ما با

ص: ۹۵

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۳؛ الدعوات، ص ۲۷۵؛ بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۹.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۲۴۷؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۶۵.

بزرگانی مواجه می شویم، هیچ اثری نمی پذیریم. شما این همه از همنشینی با بزرگان و خوبان گفتید. بودند کسانی که امام صادق علیه السلام را هم درک کردند، ولی حالشان خوب نشد، اما یک نفر ابو حمزه شد. چه کار باید کرد که این همنشینیها اثر بگذارد؟

ابتدا باید موانع را از خودمان برداریم. ظلم کردن به خود و آن انانیت و منیت و خود محوری و خود خواهی مانع این تأثیر است.

آدمی که منافق است، آدمی که با خودش نفاق و چند چهره دارد، با خودش سر جنگ دارد، به خودش ظلم می کند، به خودش خیانت می کند، نمی تواند ارتباط برقرار بکند. باید پاک شد و با پاکان ارتباط برقرار کرد.

بزرگان فرموده اند: «السُّنْخِيهَ عَلَهِ الْإِنْضَمَامُ». یعنی ما باید سنخیت با پاکان پیدا کنیم تا بتوانیم ارتباط معنوی برقرار کنیم و از آنان بهره مند شویم. در مسیر پاکی، محبت، راست زیستن قرار گیریم تا با آنان هم مسیر شویم و ارتباط برقرار کنیم. چنان که قرآن می فرماید:

وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ؛ (۱) با راستگویان باشید.

اگر هم نمی توانید صادق کامل باشید، با آنان همراهی کنید. در مسیر آنان قرار گیرید. حداقل باید تمرین کنیم و عناد و منیت ها و حسادت ها و بخل و کینه ها را از خودمان بزدایم تا آنها هم ما را بپذیرند و بتوانیم با آنها بنشینیم. انسان تا پاک نشود، نمی تواند با پاکان بنشیند. نمی تواند آنان را بپذیرد و نمی تواند قاطی شود.

افراد منافقی بودند که با پیغمبر می نشستند و هیچ بهره ای هم نگرفتند،

ص: ۹۶

بلکه ظلمتشان هم بیشتر شد. پیغمبر مثل باران رحمت است. از باریدن دریغ ندارد. بر همه میبارد، ولی آن زمینی که شوره زار است، آمادگی و قابلیت بهره مندی را ندارد. اما همین باران در باغ گل و لاله می رویاند.

خورشید بر همه می تابد، وقتی بر زباله می تابد، بوی گند زباله بلند می شود، اما وقتی بر گل و ریحان می تابد، بوی عطر آن فضا را پر می کند. ما باید خودمان را پاک و پاکیزه کنیم. باید زمینه و قابلیت پذیرش هم در مابه وجود بیاید. امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

واعلموا أنه من لم یعن علی نفسه حتی یکون له منها واعظ و زاجر لم یکن له من غیرها لا زاجر و لا واعظ؛^(۱) و بدانید کسی که از خویشتن کمک و یاری نشود، تا این که از جانب خود پند دهنده و جلوگیرنده برایش باشد، منع کننده و پند دهنده ای از غیر برای او نمی باشد.

حرکت از درون

مبدأ حرکت برای اصلاح باید از درون خود انسان باشد. وقتی درون انسان آمادگی و اشتیاق برای پذیرش حق و اصلاح داشته باشد، از معاشرتها تأثیر بسزایی دارد. امام صادق علیه السلام نیز فرمودند:

من لم یکن له واعظ من قلبه و زاجر من نفسه ولم یکن له قرین مرشد استمکن عدوه من عنقه؛^(۲) کسی که واعظی از قلبش و

ص: ۹۷

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۰؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۱۰.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۲؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۷.

مانعی از نفسش نداشته باشد، و همراه هدایت کننده ای برای او نباشد، دشمنش بر گردنش سوار می شود.

باید واعظ درونی داشته باشیم. باید جلوی نفسمان را بگیریم. کلنجار برویم و مهارش کنیم. اگر کسی هم واعظ درونی و هم دوست صمیمی نداشته باشد، دشمن بر گردنش سوار می شود. چه دشمنان جنی و چه دشمنان انسی. این است که هم باید در درونمان خودسازی داشته باشیم و هم از بیرون کمک بگیریم. دوست خوب، استاد خوب از بیرون خیلی کمک انسان است.

دوست دیرینه ی امام راحل

مرحوم میرزا علی اکبر معلم دامغانی از رفقای قدیمی حضرت امام راحل رحمه الله بود. در دوران جوانی با هم رفیق بودند. ایشان ابتدا طلبه بود. بعد از طلبگی بیرون آمد. بنده در دامغان چند بار خدمت ایشان شرفیاب شدم. آدمی خانه نشین و ناشناسی بود، ولی دوست صمیمی حضرت امام رحمه الله بود.

امام بعد از این که از نجف به ایران آمدند و در جماران مستقر شدند، به حاج احمد آقا گفتند: من یک دوستی داشتم به این اسم، پیدایش کنید. رفقای ما ایشان را پیدا کردند و به جماران بردند و رابطه ی دیرینه بعد از چهل پنجاه سال دوباره برقرار شد.

یکی از نزدیکان حضرت امام می فرماید: امام روزهای اواخر عمرشان به خاطر بیماری خیلی در زحمت بودند. ملاقات ها را هم تعطیل کرده بودند. امام یک موقع می فرمودند: نمی دانید من چقدر درد می کشم. با این که بنای

بر شکایت نداشتند، ولی برایشان درد و بیماری سنگین بود. حال ملاقات نداشتند. خودی ها و بستگان نزدیک دور امام جمع بودند.

نوه ی امام می گوید: یک وقت یکی از این محافظان آمد و گفت: یک نفر آمده و اصرار دارد که با شما ملاقات کند. ایشان گفتند: ما ملاقات نداریم. مسئولین هم که می آمدند راه نمی دادند. آن شخص پیغام داده بود به آقا بگوئید: میرزا علی اکبر معلم دامغانی است.

امام وقتی اسم ایشان را شنیدند، حالشان برگشت و به خانواده و بچه ها فرمودند: از اینجا بیرون بروید. شما نباشید. این نوه امام گفت: من تا به حال مخالفت با پدر بزرگم نکردم. اینجا حیفم آمد. امام که با هیچ کس ملاقات نمی کند، چطور ایشان را با شوق پذیرفته بود.

گفت: من رفتم پشت پرده مخفی شدم بینم این چه کسی است. گفت: پدر بزرگم، حضرت امام بلند شدند و به استقبال آقای معلم دامغانی رفتند. وسط اتاق همدیگر را در آغوش گرفتند. مدتی به هم نگاه کردند، یک نگاه پر مهر و عمیق و چاق سلامتی گرم، گفت و گویی اگر شد، من پشت پرده بودم و متوجه نشدم. ولی من از لای پرده نگاه می کردم. بعد خداحافظی کرد و رفت.

گفت: بعد از این ملاقات بود که حضرت امام فرمودند: حال خوب شد، سر حال شدم. اگر از مسئولین کسی می خواهد بیاید ملاقات بیاید. با این دیدار شارژ شدند و روحیه گرفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

رؤیه الحبيب جلاء العين؛ (۱) دیدار دوست روشنی بخش دیده است.

ص: ۹۹

این یک واقعیته است که انسان با دیدن دوست خوب و صمیمی نور و جلا می گیرد. وقتی در امام معصوم اثر دارد، برای بقیه چه خواهد بود. امیدواریم اگر دوستان خوب داریم قدردان باشیم و بیشتر بهره بگیریم و اگر هم نداریم پیدا کنیم که بالاترین ذخیره است.

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم

که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

ص: ۱۰۰

گفتار ششم: آثار معاشرت

اشاره

ص: ۱۰۱

تأثیر مجالست

شاکله و هویت و شخصیت ما به وسیله ی افرادی که با آنان در ارتباط هستیم ساخته می شود. عمل خوب یا بد ما اثر گذار و سازنده شخصیت ماست، اما بیش از اعمال ما چیزی که ما را می سازد شخصیت هایی هستند که با آنها در ارتباط هستیم.

پیغمبر خداصلی الله علیه و آله می فرماید: محکم ترین دستاویز ایمان یک دوست خوب است. چون دوست خوب هم شما را نماز خوان، هم روزه گیر، هم به راه صلاح و نیکی می کشاند. دوست خوب سرچشمه خوبیهاست. انسان را به سمت خیرات سوقت می دهد. عکس آن هم همین طور است. دوست بد از همه گناهان بدتر است؛ چون ام الفساد و سرچشمه ی همه بدیهاست.

یاد خوبان و بدان

تأثیر مجالست و معاشرت بسیار فوق العاده است. چرا وقتی اسم دشمن ها آورده می شود، به ما گفته اند لعن کنید و تبری بجوید؟ وقتی اسم شمرویزید و طاغوتها می آید، باید با قلبمان، یا باز بانمان تبری بجویم. به خاطر این است که هر کس را که ما یاد می کنیم، ارتباط برقرار می شود. حتی وقتی یزید و شمر را که مجسمه ی بدیها و طاغوت هستند یاد می کنیم،

ص: ۱۰۳

روح و قلب ما یک ارتباط برقرار می کند. بالعن و برائت، خودمان را از آنان جدا می کنیم. با قلب و زبان می گوئیم: خدایا، من از اعمال او بیزارم.

وقتی از طاغوتی که صدها سال قبل از دنیا رفته، یاد می کنیم، باید بازبان و قلبمان تبری بجوئیم تا قاطی نشویم. چون با قاطی شدن صفات و رفتار و منش او در ما اثر منفی می گذارد. نفس توجه به او در ما تأثیر می گذارد.

چرا وقتی اسم افرادی که ما از آنها بدمان می آید می برند می گوئیم: حرفش را زن که حالم بدمی شود. وقتی کسی را که رفتار بدی با ما داشته یاد می کنیم حالمان بد می شود. معلوم می شود یادش که می کنیم، آن رذائل و بدی هایش را یاد آور می شویم.

همچنین هر وقت خوبها را یاد می کنیم، یاد آنها روی آدم اثر خوب دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه؛ (۱) به هنگام یاد انسان های صالح، رحمت خداوند فرو می بارد.

وقتی یاد آنها چنین اثرگذار است، اگر آنها را ببیند چه می شود! حالش خیلی خوب می شود. چرا به ما فرموده اند: اسم پیغمبر و امامان را با ادب و احترام ببرید. چرا فرمودند: هرگاه نام پیغمبر را بردید و آن حضرت را یاد کردید صلوات بفرستید؟ چون وقتی یاد پیغمبر می کنی، شارژ می شوی و حقش را باید ادا کنی و درود بفرستی و بگویی: «صلی الله علیه و آله». وقتی نام امام را می بری، بر او درود می فرستی و می گویی: «علیه السلام». باین کار ارتباط را قوی تر می کنی و یک پله بالاتر می روی. چرا این همه یاد خدا

ص: ۱۰۴

۱- بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۴۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۷۵؛ سفینه البحار، ج ۳، ص ۵۴.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا؛ (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را بسیار یاد کنید!

ذکر خدا آدم را احیا می کند. چرا گفته اند: یاد دشمنها و بدها را نکنید، اگر هم کردید تبری بجوید که در شما تسری نکنند؛ به خاطر این است که معاشرت سرچشمه ی خوبی ها و بدی هاست.

سید جمال الدین گلپایگانی در وادی السلام

مرحوم آسید جمال الدین گلپایگانی از علمای نجف، اهل دل و اهل معنا و مرجع بوده است. شخصیت های بزرگی با ایشان مراوده داشتند. صاحب کرامات بوده است.

چندین نفر از نزدیکان ایشان این داستان را نقل کرده اند که یکی از شاگردان ایشان می گوید: مرتب به وادی السلام می رفتند و گاهی خلوت می کردند و مشغول ذکر می شدند.

وادی السلام محل اجتماع ارواح مؤمنین و بهترین قبرستان در روی زمین است. ارواح مؤمنین در جوار امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا جمع می شوند. حضرت امیر علیه السلام به اصبع بن نباته فرمودند:

لو كشف لكم لألفيتم أرواح المؤمنين في هذه حلقا حلقا يتزاوون ويتحدون؛ (۲) اگر پرده ها برای شما برداشته شود، ارواح مؤمنان را

ص: ۱۰۵

۱- سوره احزاب، آیه ۴۱.

۲- بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۳۴.

در وادی السلام می بینید که حلقه حلقه دور هم نشسته اند و بایکدیگر دیدار و گفت و گو می کنند.

در وادی السلام گروه گروه ارواح مؤمنین دور هم جمع می شوند. لذا اولیای خدا مثل مرحوم آقای قاضی، مرحوم آسید جمال گلپایگانی، مرحوم آقای کشمیری زیاد به آنجا می رفتند و با ارواح انس داشتند.

می گوید: دیدم که مرحوم آسید جمال به وادی السلام می رود و در آنجا خلوت می کند. با فاصله به دنبال ایشان رفتم. دیدم ایشان مشغول ذکر و انس با ارواح مؤمنین شد و فضا عوض شد. نسیم خنک و بوی عطر عجیبی حس کردم. دیدم در گرمای نجف نسیمی می وزد و آرامش عجیبی فضا را پر کرد.

ذکر و انشان تمام شد. به طرف نجف برگشتند. من هم به همراهشان آمدم. آن بوی دل انگیز همراه ایشان بود، تا این که به شخصی که آدم ناهلی بود برخوردیم. به آسید جمال گلپایگانی یک سلام کرد و سلام و علیک و ارتباط جزئی برقرار شد و آن نسیم و بوی عطر و روح و ریحان قطع شد.

آسید جمال رویشان را به طرف من کردند و فرمودند: این آقابایک ملاقات زحمات چند ساعت مرا هدر داد.

کنترل معاشرت ها

معاشرت خواه ناخواه اثر دارد. شما اگر به بازار عطر فروشها بروید، معطر می شوید. اگر به جاهایی که آلوده و متعفن است هم بروید جلوی بینی خود را می گیرید. انسان وقتی در فضایی قرار می گیرد که سیگار

کشیده اند، بوی سیگار می گیرد. بخواهیم نخواهیم این هست.

پیغمبر و امامان گاهی استغفار می کردند. آنها که معصیت و غفلت نداشتند. ملاقات در آنها اثر می گذاشته و غباری روی دلشان می نشست. برای برطرف شدن آن استغفار می کردند. امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

من لم یصحبک معینا علی نفسک فصحبته وبال علیک إن علمت؛ (۱) هر کس مصاحبش کمکی بر نفس تو نباشد، مصاحبت با او و بالی بر توست.

یعنی شما با آنهایی که هم صحبت می شوی و معاشرت میکنی، اگر کمک شمانباشند و به نفع شمانباشد، مصاحبت با آنان وزر و وبال است. بار سنگینی بر دوش شماست.

همنشین تو از تو به باید

تا تو را عقل و دین بیفزاید

بیایم معاشرت هایمان را کنترل و هدف دار کنیم. اگر با این هم کلاسی یا با این دوست معاشرت و رفت و آمد می کنم، یا باید برای او نافع باشم، یا او برای من نافع باشد؛ بالاخره یک نتیجه مثبت و منفعتی داشته باشد. ولی اگر هیچ منفعتی ندارد، یا ضرر دارد، یا برای من یا برای طرف مقابل این وزر و وبال است. بار انسان را سنگین می کند.

مجالس هم همین طور است. یکی از اساتید می فرمودند: وقتی کسی زنگ خانه ی مرا می زند، دلم می لرزد. چرا؟ فرمودند: بعضی ها می آیند نیم ساعت یک ساعت می نشینند غیبت می کنند، تهمت می زنند، حرف های دنیا

ص: ۱۰۷

می زنند و دل ما را تاریک می کنند و می روند. بعد باید چقدر استغفار کنیم تا پاک کنیم.

چه لزومی دارد که ما هر کسی را راه دهیم، یا با هر کس معاشرت کنیم؟ معاشرت هایی را که اختیارش دست خود ماست محدود کنیم، مگر جاهایی که ما بتوانیم دست کسی را بگیریم. معاشرت با کسانی که در زندگی دنیا و آخرتشان کمک کار ما نباشند، وزر و وبال است.

برکات دوستان خوب

مرحوم آیت الله بهاء الدینی خیلی اهل انس بودند. واقعا تعینی در وجود ایشان نبود. با هر کسی که می آمد انس می گرفتند. خیلی اهل معاشرت بودند. واقعا خودشان را تنزل می دادند.

چون سر و کارت با کودک فتاد

پس زبان کودکی باید گشاد

این خصوصیت در ایشان خیلی تجسم داشت. ما بچه طلبه بودیم، گاهی می رفتیم و ایشان خیلی عنایت و لطف می کردند. ایشان یک موقع فرمودند: این که آدم با خوبها معاشرت داشته باشد، یک روزی به دردش می خورد. اولاً- در دنیا دستگیری می کنند. اگر هم نشد به خاطر حق و حقوقی که پیدا می شود، سلام علیک و نان و نمکی که خورده می شود، یک موقعی به درد ما می خورند.

دوستان خوب را زیاد کنید که هر کدام از آنها می توانند برای ما دعا و شفاعت کنند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

استكثروا من الإخوان فإن لكل مؤمن دعوة مستجابة وقال

ص: ۱۰۸

استكثروا من الإخوان فإن لكل مؤمن شفاعة وقال أكثر وامن مؤاخاه المؤمنین فإن لهم عند الله یدایکافئهم بها یوم القیامه؛(۱) برادر و رفیق زیاد بگیرید؛ زیرا برای هر مؤمنی دعایی مستجاب است. و برادر و دوست خوب بسیار بگیرید؛ زیرا برای هر مؤمنی شفاعتی است. و با مؤمنان بسیار پیمان دوستی و برادری بندید؛ زیرا آنان در پیشگاه خدا حقی دارند که روز قیامت برابر آن از وی پاداش گیرند.

دوستان خوب روز قیامت می توانند شفاعت کنند و دست شما را بگیرند. هر چه با دوستان خوب رابطه داشته باشید، هم در دنیا مشمول دعای آنان می شوید و هم در قیامت نجات پیدا می کنید. نظر و لطف می کنند و دست آدم را می گیرند. انسان هر چه دوست خوب داشته باشد کم است.

صلوات های شما به داد ما رسید!

آیت الله بهاء الدینی رحمه الله می فرمودند: یک بنده خدایی بود که در جلسه ما شرکت می کرد و با ما سلام و علیک و ارادت و علاقه ای پیدا کرده بود. ولی مبتلا و آلوده به چند نوع گناه بود. معلوم می شود در او هم یک حقیقتی بوده که خدمت آقا می آمده است.

فرمودند: ایشان بعد از مدتی از دنیا رفت. بعد از مردن خوابش را دیدم که گرفتار است. فرمودند: به سه نوع عذاب گرفتار بود.

عذاب هم دستاورد اعمال و صفات خود ماست. خدای بزرگ کسی را نمی خواهد شکنجه بدهد. خدا نه کارخانه مار و عقرب دارد و نه کارخانه

ص: ۱۰۹

آتش افروزی این آتش افروزی ها و این جهنم ها و این مار و عقربها اعمال و صفات ماست. رسول خداصلی الله علیه و آله فرمودند:

انما هی أعمالکم ترد الیکم؛(۱) این اعمال شماست که به شما بازمی گردد.

مرحوم آیت الله بهاء الدینی فرموده بودند: بعضیها دهان که باز می کنند، از آن آتش بیرون می زند. اختلاف میاندازد، نیش می زند، دلها را آتش می زند، اینها آتش جهنم می شود. آتش را از همین جا مهیا می کند. از الآن آتش جهنم را پیش پیش می فرستد. با نیش هایی که میزند، مار و عقرب درست می کند. به قول مثنوی:

این سخنهاى چومار و کژدمت

مار و عقرب گردد گیرد دمت

در روایت آمده است که خدا هر کسی را که خلق می کند، هم در بهشت و هم در جهنم جایگاهی برای او خلق می کند که بکر و دست نخورده است. در جایگاه جهنم هیچ آتش و عذابی نیست. جایگاه بهشت هم زمین بکر است. بستگی دارد که انسان کاخ و قصر و حورالعین و غلمان درست کند، یا آتش و عذاب.

پیغمبر خدا شب معراج دیدند که ملائکه مشغول کارند، اما یکمرتبه رها می کنند. گفتند: دنبال مصالح هستیم. مؤمن وقتی کار خیر می کند، صفات خوب دارد، صدقه میدهد، مصالح میرسد.

ص: ۱۱۰

جهنم هم همین طور است. عوامل جهنم هم یا ساکت اند، یا مشغول. بستگی دارد به این که ما آتش و مار و عقرب می فرستیم، یا نه.

این که ایشان فرمودند آن آقا به سه نوع عذاب گرفتار است، ممکن است هر نوع گناهی یک نوع عذاب داشته باشد. ربایک نوع عذاب دارد، دروغ یک نوع عذاب دارد. فرمودند: من متأثر شدم. از خواب که بلند شدم در فکرش فرو رفتم.

این است که اگر انسان با عالمی رابطه داشته باشد، با دوستان خوب، با جلسات خوب، با همسایه های خوب، یک روزی به دردش می خورند. هم در دنیا و هم در آخرت. این ها می توانند شفاعت کنند. در دنیا و برزخ و آخرت دستشان باز است. ما فقط باید به خوبیها وصل شویم.

ایشان فرمودند: من به حال ایشان متأثر شدم. فکر کردم چه چیزی برایش هدیه کنم، مقداری صلوات بر ایشان هدیه کردم.

بارها می فرمودند: من ذکر صلوات را کمتر از تلاوت قرآن نمی دانم؛ چون اولاً صلوات هم امر خود قرآن و هم عمل به قرآن است. و عمل به قرآن کمتر از تلاوت قرآن نیست. معمولاً ما برای اموات حمد که خلاصه قرآن است و سه مرتبه سوره توحید که یک ختم قرآن است هدیه می کنیم. یعنی دو ختم فشرده ی قرآن، ولی ایشان می فرمودند: من حتی برای اموات به جای حمد و قل هو الله سه صلوات می فرستم. چون اثرش را دیده بودند.

این بهترین هدیه برای خودمان و برای دیگران است. کم ذکری داریم که مجموعه ی فضائلش یک کتاب بشود. فضائل و آثار صلوات یک کتاب روایت می شود.

ایشان فرمودند: من مقداری صلوات به ایشان هدیه کردم و به فکرش بودم که برایش کار خیری بکنم. بعد از مدتی دوباره ایشان را خواب دیدم که بحمدالله جایش خیلی خوب است و سر حال شده است. به من گفت: صلوات های شما به داد ما رسید و ما را نجات داد.

این است که آدم باید با خوبها ارتباط داشته باشد. بایک عالم، باشخصی که اهل دل باشد که یک روزی به دردش می خورد.

نجات از گرفتاری در برزخ

آیت الله حائری رحمه الله فرموده بودند: مایک آشنایی داشتیم که آدم محترمی هم بود. بعد از مردن او را خواب دیدم که کور است. خیلی متأثر شدم. رفتم در روایات دیدم که چرا این اتفاق افتاده است و چه عملی باعث این می شود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «کسی که واجب الحج شود و امروز و فردا کند، و به حج واجب نرود، کور محشور می شود.»^(۱) و در جایی دیگر از آن حضرت روایت شده است: کسی که حج بر او واجب شود و هیچ مانعی برای رفتن به حج نداشته باشد و حج نرود «فلیمت یهودیا و نصرانیا»^(۲) پس یا یهودی یا نصرانی بمیرد.»

یعنی آنهایی که مستطیع شده اند، اگر راه باز باشد و بتوانند بروند، اما نروند بایهودی و نصرانی فرقی نمی کند!

ص: ۱۱۲

۱- الکافی، ج ۴، ص ۲۶۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۷.

۲- الکافی، ج ۴، ص ۲۶۸؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۰.

یکی از رفقا می گفت: پدر بزرگ من حج نرفت. وصیت کرد بعد از مردنش برایش حج به جا بیاورند. دو سه سال طول کشید. بعد از دو سه سال که نایب رفت و حج به جا آورد، به خواب مادرم آمد و گفت: من دو سه روز است که از محله ی یهودی ها به محله مسلمانها آمده ام.

مرحوم آقای حائری متأثر شدند و از پول شخصی خودشان نایب گرفتند و کسی را فرستادند تا برای آن شخص حج واجب به جا بیاورد. تا آن آقا از گرفتاری اش نجات پیدا بکند.

چشم های کور

آیت الله دستغیب کتاب خیلی قشنگی به نام داستانهای شگفت دارند که همه آنها مستند و واقعی است. بنده از محضر ایشان شنیدم که فرمودند: این کتاب ما افراد بسیاری را متحول کرده است.

نقل می کنند که ما آشنایی داشتیم که در اطراف شیراز زندگی می کرد. مرد متمولی بود. زراعت و چشمه ی آب داشت. چشمه ی آب ایشان کنار یک روستایی بود که روستایی ها می آمدند و از آن چشمه استفاده می کردند.

ایشان به خاطر این که روستاییان زراعتش را پایمال نکنند، این چشمه را کور کرد که زراعتهایش آسیب نبیند؛ چون چاه آب هم داشت. خیری را که مردم از آن استفاده می کردند بستند.

ایشان فوت کرد. بستگانش او را خواب دیدند که کور است. گفتند: تو که بینا بودی چرا کوری؟ گفت: چون من چشمه ی آب مردم را کور کردم، اینجا هم چشمم کور است. این ها بازتاب اعمال انسان است و حقیقت است.

ایشان می فرماید: راه دارد. بروید این چشمه را باز کنید. این خبر را جاری کنید. آن چشمه را احیا می کنند و به مردم می گویند بیاید استفاده کنید. همان هایی که می گفتند خدا پدرت را لعنت کند، حالا می گویند: خدا پدرت را بیامرزد. چشمه را که احیا کردند، بعد از چند روز خواب دیدند که پدرشان بینا شده. اینها واقعیت است.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ؛(۱) پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند! و

هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرد آن را می بیند!

اگر این آیه را باور کنیم، همه چیز را باور کرده ایم.

لازم به یادآوری است که خواب نمی تواند به تنهایی مدرک و سند باشد. خواب یک هشدار، یا یک بشارت است. پیام دارد. اگر مطابق روایات باشد و ببینیم در خارج هم واقعیت دارد، می توانیم به آن عمل کنیم و الا- هر خوابی سندیت ندارد. خواب خوب رؤیای صادقه است که جزئی از هفتاد جزء نبوت است. با خواب خوب می توانیم تلنگری بزنییم و حقی را ادا کنیم.

معاشرت با خویشان نااهل

حدیثی از امام سجاد علیه السلام خواندید که به فرزندشان فرمودند: با پنج دسته معاشرت نکن؛ با آدمهای دروغگو، فاسق، بخیل، احمق و قاطع رحم که در سه جای قرآن خدا او را لعنت کرده است. گاهی افرادی که دارای این صفات

ص: ۱۱۴

هستند از نزدیکان ما هستند؛ برادر، همسر، پدر و مادر و اولاد ما هستند. اگر معاشرت نداشته باشیم، خودش قطع رحم است. اینها را چه کار کنیم؟

قاعده‌ی کلی در معاشرت این است که برای همه‌ی بندگان خدا حرمت قائل شویم.

وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا؛^(۱) و به مردم نیک بگویید.

برخورد ما باید با مدارا و شایسته باشد. امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار فرمودند:

یا إسحاق صانع المنافق بلسانک و أخلص ودک للمؤمن وان جالسک یهودی فاحسن مجالسته؛^(۲) ای اسحاق، با منافق به زبانت مدارا کن، و با مؤمن دوستی ات را از هر شائبه پیراسته ساز و اگر یک نفر یهودی با تو هم نشین شود، همنشینی اش را نیکو مدارا!

اگر با آدم منافق و چند چهره هم برخورد کردی که بدترین آدمهاست، جوری با او با مصالحه و مدارا رفتار کن که باعث اذیت و آزار تو نشود. اگر با آدم منافق همسفر شدی، با او مدارا کن و اگر مؤمنی یافتی عشق و محبت را نثار او کن. با او یگانه شو. و اگر با انسان غیر مسلمان معاشرت کردی، حسن معاشرت و مجالست نشان بده. این دستور دین ماست.

بنابراین، قاعده کلی این است که معاشرتها بر اساس مدارا و تحمل و رفق باشد. اما کسانی که معاشرت و رفاقت با آنها نهی شده است، مثل کذاب و فاسق، بخیل و احمق و قاطع رحم، چنین افرادی که اقوام نزدیک

ص: ۱۱۵

۱- سوره بقره، آیه ۸۳.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۴؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۲.

ما هستند، مثل پدر، عمو، دایی، گریزی از معاشرت با آنها نیست.

ما نمی توانیم از همسر یا از اولاد یا از پدر و مادرمان جدا شویم. همسر و اولاد حضرت نوح بد بودند. آیا آنها را ترک کرد؟ بعضی از همسران پیامبر حضرت را اذیت می کردند، سرش را افشا کردند. یا همسر امام حسن علیه السلام قاتل آن حضرت بود. امام علیه السلام نه او را بیرون کردند، نه او را ترک کردند.

ما از معاشرت با نزدیکان راه گریزی نداریم. چاره ای جز معاشرت نیست. این یک امتحان است. باید با آنها معاشرت داشته باشیم. پدر و مادر ما هستند. نمی توانیم از آنان جدا شویم، باید حد اعلای رفق و مدارا و خیرخواهی را برای آنها داشته باشیم. به عنوان یک طیب برایشان دلسوزی کنیم. اگر تأثیر منفی دارد، کمتر معاشرت داشته باشیم؛ به اندازه ی ضرورت. معاشرت را به حداقل برسانیم. از کارهای بدشان اعلان نارضایتی داشته باشیم و قاطی نشویم، اما حد اعلی خیرخواهی را داشته باشیم.

تحمل یکدیگر

یکی از علمای برجسته همسری داشتند که خیلی بد اخلاق و مردم آزار بود. حتی دست بزن داشته و آقا را می زده است. ولی ایشان تحمل می کردند. به حدی که برادر خانم های ایشان می فهمند و می آیند می گویند: اگر اجازه بدهید ما خواهرمان را از شما جدا کنیم. آقا می فرماید: من می ترسم شما او را تحمل نکنید. او حالش بد است. به هم ریخته است. می ترسم حقش را ادا نکنید و نتوانید نگاهش بدارید. من تحملش می کنم.

رشد یک انسان برجسته این است که بتواند تحمل کند. پیامبر گرامی

اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: اگر کسی با همسر ناباب بسازد، ثواب صبر ایوب را به او می دهند و در مقابل خانمی که با شوهر ناباب بسازد، ثواب حضرت آسیه و مقام حضرت آسیه را به او می دهند. (۱) این پاداش خیلی زیادی است. این روحیه را خدا خیلی دوست دارد. روحیه ی خیلی خوبی است.

ما باید خیرخواه باشیم. حضرت نوح هم تا لحظه ی آخر خیرخواهی می کرد. حتی پیش خدا به قول ما چک و چانه زد:

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنِّ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ؛ (۲) نوح به پروردگارش عرض کرد: «پروردگارا! پسر من از خاندان من است؛ و وعده ی تو (در مورد نجات خاندانم) حق است؛ و تو از همه ی حکم کنندگان برتری!»

اما پسر نوح از اهلیت جدا شده و بریده. اگر وصل بودمانجاتش می دادیم.

اما فامیل‌های دورتراگرروی ما اثر منفی دارند، روی فرزندان ما اثر منفی دارند، وضع زندگی شان یک جور است که اگر ما برویم آلوده می شویم، لازم نیست زیاد رفت و آمد کنیم. ارتباط حداقلی داشته باشیم. حداقل صله ی رحم واجب است، هر چند به یک سلام. به یک تلفن و احوال پرسی.

نجات غریق

با خانواده هایی که صفات بدی دارند، اعتقادات ما را فاسد می کنند،

ص: ۱۱۷

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۱۴؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۷.

۲- سوره هود، آیه ۴۵.

رذائل اخلاقی را منتقل می کنند لازم نیست زیاد معاشرت کنیم. به خصوص افرادی که بیرون از فامیل و بستگان و همسایگان هستند.

لازم نیست با هر کسی معاشرت کنیم. اگر خوب هستند، نور علی نور. آثار و برکات در معاشرت با آنها زیاد است. ولی افرادی که مجبور به معاشرت با آنها نیستیم و دارای صفات و اخلاق و رفتار ناپسند هستند لزومی ندارد با آنها معاشرت کنیم. مگر این که بتوانیم دست آنها را بگیریم.

کسی که شنا کردن نمی داند، نباید در آب عمیق برود. جایی برود که پایش به زمین برسد و غرق نشود. آب عمیق مال کسانی است که شنا بلد باشند.

آدمی که واکسینه نشده است، آدمی که هنوز نمی تواند روی پایش بایستد، آدمی که هنوز ضعیف است، نهالی است که با یک باد کنده می شود، نباید در مجالس گناه برود. نباید با بدها معاشرت کند. بلکه با بدها قطع رابطه کند تا آلوده نشود. تا زمانی که خودش را قوی کند. حالا که قوی شده آب عمیق و جاهایی که می تواند خودش را حفظ بکند برود.

کسی که می خواهد نجات غریق باشد، باید دوره ای ببیند تا بتواند دست دیگران را بگیرد. فراوان داشته ایم افرادی را که رفتند نجات بدهند، خودشان هم غرق شدند. رفته اند معتادی را نجات بدهند، خودشان هم آلوده شده اند. آنهایی که می خواهند انسان آلوده ای را دستگیری کنند، باید حتما زیرپایشان محکم باشد و دوره ی دستگیری از یک ضعیف را دیده باشند. محکم باشند و گرنه خودشان هم آلوده می شوند.

گفتار هفتم: دوستی با رنگ خدا

اشاره

ص: ۱۱۹

در روایات روی موضوع معاشرت و دوستی بسیار تأکید شده است. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

لیس شیء انکی للإبلیس وجنوده من زیاره الإخوان فی الله بعضهم لبعض؛^(۱) برای شیطان و سپاهیانش چیزی کوبنده تر از دید و بازدید برادران برای خدا نیست.

چیزی که شیطان را در هم می کوبد و خوار و ذلیل می کند، زیارت دوستان مؤمن است. وقتی با یک مؤمن رفیق می شویم، ظلمتها و نکبتها و شیاطین از ما دور می شوند و این رفاقت ما را به خدا نزدیک می کند. حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

من آخی أخاً فی الله رفعه الله له درجه فی الجنة لا ینالها بشی من عمله؛^(۲) هر کس در راه خدا با کسی دوست و برادر شود، در بهشت مقامی خواهد داشت که با هیچ عملی به آن نمی رسد. کاری که دوست انجام می دهد، اعمال ما انجام نمی دهد. اعمال ما آنقدر کاربرد ندارد تا ما را به آن مقام برساند. دوست خوب برتر و بالاتر است. ما را به آن مقام بالاتر می رساند. امام رضا علیه السلام فرمودند:

ص: ۱۲۱

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۷۰؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۶۳.

۲- المحججه البیضاء، ج ۳، ص ۲۸۶؛ احیاء العلوم، ج ۵، ص ۱۴۲.

من استفاد أخواً في الله فقد استفاد بيتاً في الجنة؛(۱) هر کس برادری دینی به دست آورد، خانه ای در بهشت به چنگ آورده است.

همه ما دوست داریم خانه ای در بهشت داشته باشیم. فرمودند: کسی که یک دوست خوب برای خودش فراهم کند، مثل این است که خانه ای در بهشت برای خودش تهیه کرده است. این تضمینی و قطعی است. دوست خوب او را به طرف بهشت می کشند.

لذت مجالست با خوبان

یکی از عرفای بزرگ که مرحوم فیض کاشانی نامه های ایشان را به عنوان منتخب مکاتیب جمع آوری کرده است، ملا عبدالله جهرمی است. ایشان در مورد ملاقات و معاشرت و مجالست با خوبها جملات قشنگی دارند.

می فرماید: «محبت ورز می باید بود.» همانطوری که مردم در امور مختلف ورزش می کنند، ما هم باید ورزش محبت کنیم. مسابقه محبت بدهیم. محبت ورز باید بود که آن لذت که مردمان از طعام و نوشیدنی و سائر لذائذ می یابند، از محبت یابند. و هیئات لذت محبت کجا و لذت آنها کجا.»

گاهی آدم از خوردن لذت می برد، از نوشیدن آب گوارا لذت می برد. این ها لذت های جسم ماست. گاهی روح و جان ما لذت می برد؛ مثل لذت دیدن یک دوست و رفیق خوب. با دیدار یک انسان شفاف و نورانی و بامحبت، حال خوشی به آدم دست می دهد. این غذای روح ماست.

ایشان می گوید: این لذت های مادی لحظه ای است. تمام می شود. یعنی

ص: ۱۲۲

۱- مصادقه الاحزان، ص ۴۶: الأمالی للمفید، ص ۳۱۶؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۷۶.

لذت بهترین نوشیدنی‌ها و بهترین خوراکی‌ها همان لحظه‌ای است که در کامتان می‌رود و تمام می‌شود. بعد هم ممکن است ثقل معده پیدا کنید.

اما این که با یک مؤمنی می‌نشین، گاهی آن روح و ریحان و آن رنگی که به شما می‌زند و آن محبتی که در شما تزریق می‌کند سالیان سال ماندگار است.

می‌فرماید: «محبت ورز می‌باید بود که آن لذت که مردمان از طعام و نوشیدنی و سایر لذتها می‌یابند، از محبت یابند.» می‌گوید: این یک قیاس مع الفارق است. این دو هیچ ربطی به هم ندارند. «هیئات لذت محبت کجا و لذت طعام و خوراک و پوشاک کجا؟! لذت محبت لذت حی است و لذت مادیات لذت میت است.»

بهره آدم‌های دنیا طلب و مادی، لذت‌های مادی است، ولی انسان‌های معنوی و اهل دل، از لذت‌های معنوی بهره می‌برند. لذا فرمودند: «حلوا به کسی ده که محبت نچشیده است.»

ما از تو نداریم به غیر تو تمنا

حلوا به کسی ده که محبت نچشیده است

کسی که لذت محبت را بچشد، پشت پا به همه لذتها می‌زند. آنها را لذت نمی‌داند. کسی که با خدا انس بگیرد کیف می‌کند.

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می‌فرمودند: کسی که یک ذره با دستگاه خدا آشنا شود و انس داشته باشد، طعم لذت دعا، لذت مناجات، لذت قرآن، لذت نشستن با یک انسان را بچشد، دیگر تمام لذات دنیا در نظرش کوچک می‌شود.

ص: ۱۲۳

ملا- عبدالله این نکته را هم یادآور می شود که بزرگی فرموده است: «هر چه که در بهشت هست، نموداری از آن در دنیا هست.» در قرآن هم به آن اشاره شده است: «وَأْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا»؛^(۱) آنچه در دنیا هست، نمونه اش در آخرت هم هست.

یکی از جاهای مهم بهشت جایی است که مردم برای ملاقات خدا می روند. یعنی خدای بزرگ نه در چشم ظاهر، بلکه در دل آنها تجلی می کند. با خدا ملاقات می کنند. یک جایی می روند که با خدا انس می گیرند. نمونه ملاقات خدا در بهشت، در این دنیا چیست؟ آن ملاقات در این دنیا چطور تجلی و بروز پیدا می کند؟

آن بزرگ می فرماید: «هر چه که در بهشت هست، نموداری از آن در دنیا هست. نمودار لقا خدا در بهشت، ملاقات برادران دینی است.»^(۲) ملاقات انسان هایی که به حق انسان هستند. یعنی نمونه ملاقات خدا در بهشت که برای مؤمنین اتفاق می افتد، ملاقات با دوستان خوب در دنیا است، آنهایی که مؤمن واقعی هستند. رنگ و بوی خدایی دارند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

من زار أخاه إلى منزله لا- لحاجه منه إليه كتب من زوار الله و كان حقيقاً على الله أن يكرم زائرته^(۳) هر کس بدون اینکه حاجتی از برادر مؤمنش داشته باشد برای دیدار او به خانه اش برود، از زائران

خدا نوشته می شود. و بر خداست که زائرش را گرامی بدارد.

ص: ۱۲۴

۱- سوره بقره، آیه ۲۵.

۲- مکاتیب، ص ۵۱۱، مکتوب ۲۱۵.

۳- کشف الریبه، ص ۹۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۶۴.

کسی که به خاطر خدا و بدون طمع و اغراض مادی به ملاقات دوستی برود، این ملاقات خود خدا حساب می شود. نه جزء زوار بیت الله، بلکه از زوار خود خدا محسوب می شود.

کسی که مؤمنی و عالم ربانی را پیدا کرد و به خاطر خدا به ملاقات او رفت، به ملاقات خود خدا رفته است. محبت فی الله است. در واقع خدا را می خواهد. این هم واسطه است که ما را به خدا برساند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

من زار أخاه فی الله قال الله عز وجل إِبای زرت و ثوابک علی و لست أرضی لک ثواباً دون الجنة؛(۱) اگر کسی به خاطر خدا به دیدن برادر و دوستش برود، خداوند عزوجل می فرماید: مرا زیارت کردی و ثواب تو بر عهده من است و غیر از بهشت به ثواب دیگر رضایت نمیدهم.

کسی که برادر دینی اش را برای خدا ملاقات کند، زائر خود خداست؛ چون نیت او خداست. در اینجا شخص کنار می رود. خدا مطرح است. می فرماید: من را زیارت کردی و بهره و پاداش این زیارت هم با من است و کمتر از بهشت به تو نخواهم داد.

دیدار اهل بیت علیهم السلام

امام صادق علیه السلام نیز درباره ارتباط با اهل بیت علیهم السلام فرمودند:

من لم یقدر علی صلتنا فلیصل صالحی شیعتنا یکتب له ثواب

ص: ۱۲۵

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۷۶؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۵.

صلتنا ومن لم يقدر على زيارتنا فليزر صالحى موالينا يكتب له ثواب زيارتنا؛(۱) کسی که قادر به صله ما نباشد، باید افراد صالح از شیعیان ما را مورد صله قرار دهد تا ثواب صله ما برایش نوشته شود. و هرکس قادر به زیارت ما نباشد، پس شایستگان پیروان ما را زیارت کند تا ثواب زیارت ما برای او نوشته شود

اگر کسی دسترسی ندارد تا به امامش هدیه، یا صله ای بدهد، یا خودش را وصل کند، برود دوستان خوب ما را صله بدهد. ثواب صله ما به او داده می شود.

یعنی الآن بهترین نذر برای امام زمان علیه السلام این است که ما به دوستان امام زمان، به آنهایی که مشکلی دارند هدیه بدهیم. مشکل دوستان امام زمان را حل کنیم. هر هدیه ای که در زمان غیبت به دوستان امام زمان و به قصد امام زمان می دهیم، در واقع به دست امام زمان داده ایم.

فرمودند: کسی که نمی تواند خود ما را به طور مستقیم زیارت کند، برود دوستان ما را به قصد ما زیارت کند، ثواب زیارت ما در نامه عملش نوشته می شود.

فرمود: هر چه در بهشت هست، نموداری از آن در دنیا وجود دارد. نمودار لقای خدا، لقای انسانهای برجسته در دنیاست.

محبت خدایی

در روایات بر این نکته تأکید شده است که دوستی ها باید به خاطر خدا

ص: ۱۲۶

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷۳؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۷۶؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۴.

حب فی الله باشد، نه به خاطر اغراض مادی. بعضی افراد در طول سال هر وقت کار دارند به انسان زنگ می زنند. اگر کار نداشته باشند نه زنگ می زنند و نه احوال پرسی می کنند.

بعضی ها نسبت به خدا و اهل بیت هم همین طور هستند. هر وقت کار دارند، یا الله یا الله می گویند. اگر رفع شد رها می کنند. واقعا این بد است. ما طرف را نمی خواهیم، جیب او را می خواهیم. لذا می فرماید: آن محبتی انسان را به کمال می رساند که خالی از اغراض و امیال دنیایی باشد.

قوت انسان الهی

ملا- عبدالله می فرماید: ای ولی من، هر مخلوقی و هر حیوانی و هر انسانی قوت مخصوصی دارد. پرنده ها دانه استفاده می کنند، بسیاری از حیوانات گوشتخوار هستند. هر کدام یک خوراک علی حده دارند. قوت انسان های واقعی و غذای آنها ملاقات انسانهاست.

مرحوم آقای دولابی می فرمودند نزدیک ما نیاید که ما آدم خور هستیم. ایشان می فرمودند: قوت روح و جان ما دیدن انسانهای برجسته است. اگر بینیم قشنگ قاطی می شویم. انسان برجسته حیات می دهد، انرژی میدهد، نورانی می کند، حیات قلب است، جلا می دهد. همه خستگی های آدم را در می کند. گناهان انسان را پاک می کند. در مجالسی که آدم خوبها و اولیای خدا را می بیند، گناهانش ریخته می شود، پاک می شود. خدا فرشته ای را می فرستد و می گوید: بهشت را بر تو واجب کردم، جهنم را حرام کردم. یعنی بهشتی شدی.

می فرماید: روح و قلب از انسانهای واقعی اشباع می شود. از دیدار آن ها لذت می برد و تغذیه می کند. بعد می فرماید: محبت یکدیگر را به جان خریدار باشید. ورزش محبت در این زمان کهنه شده است. بیایید شما این ورزش محبت را در زندگی تان احیا کنید.

خود پیغمبر و امامان ما بیشترین لذتی که در این دنیا می بردند، بعد از تلاوت قرآن و انس با خدا، نشستن با اصحاب و یاران و شیعیان و دوستان بود. با آنان گرم می گرفتند و مانوس بودند.

شخصیت زکریا بن آدم

زکریا بن آدم قمی، چهار امام را درک کرده است. این مرد این قدر شفاف و صاف و زلال بود که ائمه علیهم السلام با او انس می گرفتند. میل داشتند با او بنشینند و گفت و گو داشته باشند. امامان ما خاطر خواه این آقا بودند.

یک موقعی زکریا بن آدم قمی خدمت امام رضا علیه السلام آمد و به حضرت عرض کرد: می خواهم از قم بروم؛ چون بیشترشان سفیه و نادان شده اند. امام رضا علیه السلام فرمودند:

لا تفعل فإن أهل مم يدفع عنهم بك؛^(۱) این کار را نکن که بلا از اهل قم توسط تو دفع می شود.

من اجازه نمی دهم از قم بیرون بروی؛ به خاطر این که خدا به برکت شما بلا و عذاب را از اهل قم بر می دارد.

یک مؤمن می تواند عذاب را از یک منطقه، از یک محیط بردارد. در

ص: ۱۲۸

روایات کم پیدا می شود که امام معصوم کسی را در بست تأیید کند. زکریا بن آدم قمی یکی از آنان است.

یک نفر خدمت امام هشتم عرض کرد: فاصله بین من و شما خیلی زیاد است. نمی توانم همیشه خدمت شما برسم. از چه کسی مسائل و دستورات دین را فرا بگیرم؟ فرمودند:

من زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین و الدنیا؛(۱) از زکریا بن آدم که مورد اعتماد دین و دنیا است.

زکریا بن آدم قمی الآن قبرش نزدیک مرقد حضرت معصومه سلام الله در قبرستان شیخان است. فرمودند: او امین دین و دنیای شماست و همه را به این شخصیت ارجاع دادند. این قدر صاف و پاک بوده است.

زکریا در کنار امام هشتم علیه السلام

در حالاتش نوشته اند: وقتی که به مدینه رفت، امام هشتم علیه السلام عازم مکه بودند. ایشان هم عازم مکه بود. ما معمولا وقتی می خواهیم مسافرت برویم با همسر و پدر و مادر و قوم و خویش و با نزدیکان خود می رویم. مخصوصا در اتوبوس سعی می کنیم صندلی کناری مان از نزدیکان ما باشد.

آن زمان با شتر به مسافرت می رفتند. امام هشتم علیه السلام فرمودند: زکریا بن آدم قمی هم کجاوه من و هم صندلی من باشد. امام هشتم در میان همه اینها زکریا بن آدم قمی را انتخاب کردند. فرمودند: او هم کجاوه من شود. حدود پانصد کیلومتر راه است. ده پانزده روز طول می کشیده

ص: ۱۲۹

۱- الاختصاص، ص ۸۷؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۶: رجال الکشی، ص ۵۹۵.

است. با ایشان گفت و گو می کردند.

زکریا بن آدم قمی می گوید: من از سر شب خدمت امام هشتم علیه السلام رسیدم.

لم یزل یحدثنی و أحدثه حتی طلع الفجر ثم قام صلی الله علیه و آله و سلم و صلی صلاه الفجر؛ (۱) پیوسته با هم صحبت می کردیم تا اذان صبح شد. آنگاه بلند شدند و نماز صبح را خواندند.

امام هشتم تا صبح با ایشان حرف زده اند. طبق این روایت حضرت به بستر و رختخواب نرفته اند و نماز شب نخوانده اند. نماز شب بر پیغمبر واجب است، ولی بر امام واجب نیست. حضرت قرآن نخوانده اند. ذکر نگفته اند، چون ملاقات مؤمن فی الله عین ملاقات خداست. همه چیز در ملاقات مؤمن است. چنان که پیش از این گفتیم که امام صادق علیه السلام فرمودند: ملاقات یک مؤمن برای من از یک سال عبادت بالاتر است.

وقتی با یک انسان مؤمن راه را پیدا کنیم، این پا آن پا نمی کنیم. خدمت عالم ربانی فرصتی فوق العاده است. ملاقات عالم ربانی از جلسات موعظه، از ختم قرآنها، از تشییع جنازه و عیادت بیمار بالاتر است. ما سوراخ را گم کرده ایم. رمز تحول زندگی مان این است که با یک شخصیت برجسته بنشینیم و رنگ خدایی بگیریم؛ رنگی که از بین نمی رود.

«ولم یزل یحدثنی و أحدثه»؛ یعنی امام رضا علیه السلام با من گفت و گو می کرد و من با حضرت گفت و گو می کردم. فکر نکنیم همه اش امام رضا با او حرف می زدند. گفت و گو دو طرفه بوده است. گاهی دیده ایم که مثلاً دختر خانم ها

ص: ۱۳۰

۱- الاختصاص، ص ۸۶؛ وسائل الشیعه، ج ۸ ص ۱۶۳؛ رجال الکشی، ص ۶۱۶.

مادرشان را چند ماه ندیده اند، خیلی حرف دارند. متوجه گذر زمان نمی شوند. دو دوست که چند سال یکدیگر را ندیده اند، حرف برای گفتن زیاد دارند.

حضرت این قدر سرحال و با نشاط شدند که نرفتند استراحت کنند. بدن نیاز به استراحت دارد. دیدار یک مؤمن آدم را احیا می کند. به خدا قسم بنده آرزویم این است که امام رضا علیه السلام یک لحظه به من نگاه کند. برای هفتاد پشت من بس است. ولی این آقا چه بوده، چقدر پاک و زلال بوده که حضرت از مجالست با او لذت می بردند. طوری بوده که حضرت در بست تأییدش می کردند. امیدوارم اگر دوستان خوب داریم قدردان باشیم. اگر هم نداریم فراهم کنیم.

بوتترین انیس

بحث درباره انس و مصاحبت و دوستی است. چه انیسی بهتر از امام زمان؟ چه مونسسی بهتر از امام زمان؟ چه رفیقی بهتر از ایشان؟ چطور زکریا بن آدم راه پیدا کرد و با امام هشتم به گفت و گو می نشست و انس می گرفت؟ ما هم می توانیم با امام زمان رابطه قلبی و معنوی پیدا کنیم. حتی به حدی برسیم که امام زمان به دیدن ما بیایند. ارتباط معنوی خیلی مهم است. امام هشتم علیه السلام فرمودند:

الإمام الأنيس الرفيق والوالد الشفيق والأخ الشفيق والأم البره بالولد الصغير ومفزع العباد في الداهية الناد؛(۱) امام همدم و

ص: ۱۳۱

رفیق، پدر مهربان، برادر برابر، مادر دلسوز به کودک، پناه بندگان خدا در گرفتاری سخت است.

همه چیز در این جمله آورده شده است. تمامش محبت است. امام امین است. خود امین خیلی مهم است. امین همه کاره خداست. همه چیز در اختیار اوست. رفیق است، یعنی رفق و مدارا می کند. به معنای دوست هم آمده است. هم دوست است و هم مدارا می کند. والد الشفیق به معنای پدری مهربان است.

چرا ما با پدر مهربان رابطه برقرار نکنیم؟ چرا با او گپ نزنیم؟! وقتی زیارت می خوانیم، نماز و قرآن می خوانیم و به محضر حضرت هدیه می کنیم، همه اینها ارتباط است. امام علیه السلام مثل برادر همزاد است. خواهر و برادرانی که هم قل هستند محبتشان بیشتر است.

امام علیه السلام می فرماید: مثل یک برادر و خواهر همزاد است. وابستگی بیشتر است. هم دوست است، هم پدر است، هم مثل برادر و خواهر است و هم مثل مادر مهربان است.

مادر چقدر به نوزاد خود مهربان است. اصلاً نوزاد جان مادر است. شب و روز نوزاد وابسته به اوست. مادر تا صبح به خاطر نوزاد بیداری می کشد. می فرماید: امام زمان مثل مادری مهربان برای فرزند خردسال است. مثل پناه بندگان است. و ما چقدر غافلیم.

اسباب پیوند با امام علیه السلام

امام زمان علیه السلام در توقیع و نامه ای به شیخ مفید مرقوم فرمودند:

ص: ۱۳۲

فلیعمل کل امرء منکم بما یقرب به من محبتنا ولینتجب ما یدنیه من کراهتنا و سخطنا؛^(۱) پس هر کس از شما باید به آنچه که به وسیله آن به محبت و دوستی ما نزدیک می شود عمل کند. و از آنچه او را به ناخشنودی و خشم ما نزدیک می کند اجتناب نماید.

جالب است که در این نامه می فرمایند: «الأخ السَّدید؛ برادر استوار» یعنی من برادر شما هستم. می فرمایند: هر کاری که شما را به محبت امام زمان علیه السلام نزدیک می کند انجام دهید و هر کاری که باعث دوری شما از امام زمان علیه السلام می شود آن کار را ترک کنید.

همه می دانند امام زمان چه دوست دارد. امام زمان تقوا را دوست دارد. اطاعت و بندگی خدا را دوست دارد. ظلم و فساد و دوز و کلک و خیانت و دروغ را دوست ندارد. بیاییم با امام زمان ارتباطی برقرار کنیم. قول و قراری بگذاریم.

کسی که نماز نمی خوانده، یا کاهلی می کرده، بگوید من به گل روی شما از این به بعد مقید می شوم نماز را بخوانم. خود حضرت فرمودند:

فما أرغم أنف الشیطان بشيء مثل الصلاه فصلها و أرغم أنف الشیطان؛^(۲) چیزی همانند نماز بینی شیطان را به خاک نمی مالد. پس نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال.

سعی کنید نماز را در اول وقت بخوانید. کسی که حجاب درستی ندارد، کسی که با دیگری قهر است، کسی که

ص: ۱۳۳

۱- تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۳۸؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۸.

۲- هدایه الامه، ج ۲، ص ۵۴؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۲.

حساب خمس و زکات ندارد، با امام زمان علیه السلام عهد کند که وظیفه الهی خودش را انجام دهد. نسبت به یکی از کمبودها و تقصیراتی که در زندگی خود داریم، یک تعهد اخلاقی به ساحت مقدس حضرت امام زمان علیه السلام بدهیم.

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند

نگاه دار سر رشته تانگه دارد

یکی از این پیوندها را با امام زمان نگه داریم. هر کس خودش می داند در زندگی یک جاهایی می لنگد. آن باعث جدایی او و امام زمان شده و بین او و آن حضرت فاصله انداخته است.

حضرت فرمودند: خود محبت بهترین معلم است. خود محبت می گوید که من چه می خواهم. خود محبت معلم سر خانه است.

فرمود: هر کاری که شما را به این رشته محبت و پیوند ما نزدیک می کند انجام دهید. هر چیزی که رشته پیوند محبت را شل می کند، ترک کنید. در همین نامه فرمودند:

فاتقوا الله جل جلاله و ظاهرنا علی انتیاشکم من فتنه قد أنافت علیکم؛ (۱) تقوا پیشه سازید و به ما اعتماد کنید و چاره این فتنه و امتحان را که به شما رو آورده است از ما بخواهید.

چیزی مثل تقوا ما را به خدا و اهل بیت نزدیک نمی کند؛ پرهیز از گناه و انجام واجبات. فرمودند: در زندگی تان تقوا پیشه کنید. ما را کمک کنید، ما

ص: ۱۳۴

شما را از فتنه ها و آسیب ها نجات دهیم. امام زمان برای گرفتن دست ما دست دراز کرده است. ما هم دست بدهیم.

مرحوم آیت الله میلانی شخصیت فوق العاده ای بود. مرحوم علامه طباطبائی مرید ایشان بود. ایشان علاقه وافری به حضرت داشتند و به آن حضرت زیاد متوسل می شدند. با آن حضرت ارتباط معنوی و روحی داشتند. در تابلویی که بالای سر ایشان بود، نام مقدس حضرت و این شعر نوشته شده بود:

بالای سرم نام تو را نقش نمودم

یعنی که سر من به فدای قدم تو

تا وقتی می نشینند و بلند می شوند این را ببیند. یاد و توجه حضرت چقدر آدم را می سازد. انسان ارتباط برقرار می کند. ما را در دل امام زمان جا می دهد.

خلوت با امام زمان علیه السلام

یک بزرگواری خدمت ایشان شرفیاب می شود. عرض می کند: مرا موعظه کنید. ایشان می فرماید: در یک شبانه روز ۱۴۴۰ دقیقه از عمر ما و سرمایه ما می گذرد. از این ۱۴۴۰ دقیقه، ۱۴۳۵ دقیقه از آن را کارهای دیگران را انجام دهید و پنج دقیقه از آن را در یک جای خلوت در اختیار امام زمان باشید. با امام زمان خلوت و ارتباطی برقرار کنید. انس بگیرید. قرآن هدیه کنید. با حضرت گفت و گو کنید. حضرت می شنود. گوش

ص: ۱۳۵

خداست، قلب خداست. درد دل کنید. نماز حضرت را بخوانید. استغاثه به حضرت کنید. زیارت آل یس که بهترین زیارت برای امام زمان علیه السلام است، بخوانید. دعای الهی عظم البلاء و دعای فرج را بخوانید.

مرحوم آیت الله بهجت دعای «اللهم کن لولیک...» را خیلی سفارش می کردند. می فرمودند: امام زمان به دعای ما احتیاج ندارد. در حفظ خداست. این دعاها و عرض ادب ها ما را حفظ می کند. فرج و گشایش ماست و ما را به طرف حضرت می برد. ما نیازمند و فقیر این خانه هستیم، او عزیزی است که به همه فیض و لطف و عنایت خواهد داشت.

ص: ۱۳۶

گفتار هشتم: مونس تنهایی

اشاره

ص: ۱۳۷

خویش تر از پدر و مادر

گاهی تأثیر گذاری دوست از پدر و مادر و معلم و مربی بیشتر است. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

الأخ المكتسب في الله أقرب الأقرباء وأحم من الأمهات والآباء؛^(۱) برادری که آدمی در راه خدا به دست آورده باشد، نزدیک ترین خویشان و خویشتر از پدران و مادران است.

در بعضی از نسخه ها به جای «احم»، «ارحم» آمده است. یعنی مهربان تر از مادران و پدران است.

خیلی عجیب است. برای خود من تازگی داشت. ما فکر می کنیم کسی بعد از پیغمبر و ائمه و اولیای خدا از پدر و مادر به ما نزدیک تر نیستند. ولی حضرت امیر علیه السلام می فرماید: دوست خوبی که به خاطر خدا با او دوستی می کنی، نزدیک ترین نزدیکان شماست. چسبیده و متصل به شماست. حتی نزدیک تر و صمیمی تر از پدر و مادر است.

فرزند حضرت نوح پدرش خیلی خوب بود. پیغمبر بود. غذای حلال به او داده بود. در تربیتش کوتاهی نکرده بود، اما دوست ناباب او را به بیراهه کشاند.

ص: ۱۳۹

۱- تصنیف غررالحکم، ص ۴۲۳.

خانمی فریاد کنان و سراسیمه خدمت مولا علی علیه السلام آمد. گفت: پشت بام بودیم. بچه من رفته نوک ناودان نشسته و هر کاری می‌کنیم بر نمی‌گردد. هر لحظه ممکن است از بالا به پایین پرت شود. چه کنیم؟ چه چیزی می‌تواند یک بچه را از لب پرتگاه برگرداند. چیزی که جاذبه اش از همه بیشتر است چیست؟ چیزی که جاذبه اش از پدر و مادر بیشتر است چیست؟

حضرت فرمودند: راه حلش خیلی آسان است. بچه ای هم سن و سال او بیاورید. آوردند. تا او را دید به هوای او بازگشت. (۱) جاذبه هم سن و سال و کسی که هم افق انسان است به گونه دیگر است.

انسان گاهی با پدر و مادر گفت و گویی می‌کند و زود تمام می‌شود، ولی با رفیق صمیمی و همدل مدت‌ها می‌نشیند گپ می‌زند و سیر نمی‌شود. بسیاری از حرف‌ها را نمی‌توان به پدر و مادر گفت، اما به دوستان می‌توان گفت. دوستان از درد دل‌هایمان بیشتر خبر دارند.

دوستان پیامبران صلی الله علیه وآله وسلم

پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم دوستان خوبی داشتند که با آنها خلوت می‌کردند. یکی از همسران پیغمبر می‌گوید: گاهی شبها پیغمبر آنقدر با سلمان گپ و گفت و گو داشتند، «حتی کاد یغلبننا» (۲). یعنی این قدر پیغمبر گرم صحبت با سلمان می‌شد و به او دل میداد که نزدیک بود حق ما خانم‌ها ضایع شود.

ص: ۱۴۰

۱- الفضائل، ص ۶۳؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۶۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۶؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۱.

نه پیغمبر دل می کند، نه سلمان. با هم انس می گرفتند و لذت می بردند. این بالاترین عبادت و قرب به خداست.

زید بن حارثه غلام حضرت خدیجه بود که او را به پیغمبر خدا بخشید. حضرت او را آزاد کردند. پدرش بت پرست و کافر بود. آمد او را با خود ببرد. پیامبر فرمودند: او آزاد است هر کجا می خواهد برود. اما زید گفت: من از نزد رسول الله جایی نمی روم. پدرش هم از او تبری جست. گفت: من در جمع مردم مکه اعلام می کنم که فرزند من نیستی. پیغمبر فرمود: مردم مکه شاهد باشید که زید فرزند من است. (۱) لذا فرزند خوانده پیامبر بود.

تنها شخصیت خوب که از این امت نامش در قرآن آمده، همین زید است. پیغمبر فرمودند: زید فرزند من است.

پیغمبر بسیار او را دوست داشتند و او هم پیغمبر را دوست داشت، به طوری که به «زید الحب» معروف شده بود. یک غلام می تواند این قدر در دل پیغمبر جا باز کند. با پیغمبر رفیق و دوست صمیمی شود. محبوب پیغمبر شود. خیلی مهم است. ما دوست داریم پیغمبر و اهل بیت گوشه چشمی به ما نگاه کنند. اگر چنین شود هفتاد پشت ما را آباد می کند.

در جنگ مته هم ایشان هم جعفر طیار برادر حضرت امیر فرمانده بودند و شهید شدند. حضرت در فراق اینها گریه کردند و فرمودند:

أخوای و موناى و محدثاى؛ (۲) این دو، دو برادر و دو دوست خوب و دو هم صحبت خوب برای من بودند.

ص: ۱۴۱

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۷۲؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۶۱.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۳؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۶۴.

پیامبر خدا در این جنگ دو همدم و رفیق را از دست دادند.

وقتی ما می توانیم با پیغمبر، با امام زمان و با خوبها و با خدای مهربان رابطه برقرار کنیم، چرا کوتاهی کنیم. بهترین دوست برای ما خود خدا و چهارده معصوم و اولیای خدا هستند.

نصیب روح و ایمان

برادر تنی ما نصیب جسم ماست. یعنی در جسم با هم بردار هستیم، ولی دوست خوب نصیب روح و ایمان ماست. آن برادر و خواهری موفق اند، آن زن و شوهری موفق اند و می توانند تأثیر گذار باشند که این رابطه دوستی بینشان ایجاد شود. یعنی زن و شوهر علاوه بر این که زن و شوهرند، باید با هم رفیق و دوست باشند. آن وقت نتیجه می دهد. ولی اگر هفتاد سال با هم زن و شوهر هستند، ولی به قول امروزی ها طلاق عاطفی دارند، دل به هم نمی دهند، دوست نیستند، بهره ای که باید ببرند نمی برند. چون دلشان یکی نیست. همدل نیستند.

در خانواده ها همین طور است. برادر و خواهر و فامیل و قوم و خویش همین طور است. استاد و شاگرد، امام جماعت و مأموم، باید بینشان رابطه محبت آمیز برقرار باشد تا بهره کامل ببرند.

رفاقت در معاشرت

اگر بین ما رفاقت باشد، بچه ها از ما لذت می برند، ما هم باید از بچه ها لذت ببریم. باید خودمان را پایین بیاوریم و بچه ها را بالا ببریم. دست روی

ص: ۱۴۲

سرشان بکشیم و بگوییم عزیز من مشکلت چیست؟

دوست با بچه های ما چه کار می کند؟ مخش را می زند، قاپش را می دزدد. باید مادرها با بچه هایشان این کار را بکنند. رفیق شوند. استاد با شاگرد رفیق شود. مردم با هم دیگر رفیق باشند. همسایه ها اگر با هم رفیق بودند، مشکلات حل است. صرف همسایه بودن مشکل ما را حل نمی کند. اگر رفیق شدیم، در غم و شادی هم شریک بودیم، نتیجه میدهد.

آثار دوستی زیاد است. دوستی هر کجا بیاید، در فامیل، در همسایه، در استاد و شاگرد، رابطه ها را بارور می کند. ولی اگر این پیوند نباشد، واقعاً ضرر می کنند.

پیامدهای تنهایی

در بسیاری از کارها اگر تک و تنها باشیم زود خسته می شویم. مثلاً وقتی می خواهیم به مسافرت برویم، نیازمند یک رفیق صمیمی هستیم تا خستگی به ما راه پیدا نکند.

البته از تنها مسافرت رفتن در روایات ما نهی شده است. در روایات آمده است:

من بات وحده فی بیت فهو ملعون من سافر وحده فهو ملعون من اكل زاده وحده ملعون؛ (۱) کسی که شب در خانه تنها بخوابد ملعون است، کسی که به تنهایی مسافرت کند ملعون است، کسی از توشه اش به تنهایی بخورد ملعون است.

ص: ۱۴۳

این ملعون نه به این معنای است که ما می توانیم لعن کنیم و بلکه یعنی از رحمت خدا دور است و برکاتی از او گرفته می شود. کسی که به تنهایی سفر برود، کسی که به تنهایی بخورد، کسی که به تنهایی در خانه ای بخوابد از رحمت خدا دور است.

تنها مسافرت کردن خوب نیست. کراهت دارد. ممکن است مشکلاتی برای انسان پیش بیاید، یا انسان خسته شود. تنهایی خوابیدن در خانه ای که کسی نباشد هم کراهت دارد، مگر این که اضطرار باشد.

حضرت امیر هیچ وقت تنها نمی خوابیدند. قهرمان روزگار هم بودند، از کسی هم نمی ترسیدند. اگر کسی نبود، حتی اگر شده یک بچه را به خانه می آوردند. این خودش آرامشی می دهد. دستور خدا و پیغمبر است که انسان تک و تنها زندگی نکند. خوب نیست، مگر موارد خاصی که مجبور باشد.

تنها غذا خوردن هم خوب نیست. امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

أكثر الطعام برکه ما کثرت علیه الأیدی؛^(۱) با برکت ترین طعام و سفره ها طعامی است که دستهای زیادی به سوی آن دراز باشد.

متأسفانه به خاطر اشتغالات زیاد و سوء مدیریت، صبحانه را باهم صرف نمی کنیم، نهار با هم نمی نشینیم. شام را جدا جدا می خوریم. هر کدام در یک ساعت خاصی تنها غذا می خوریم. این خوب نیست. حداقل یک وعده ای را با هم باشیم.

بزرگی می گفت: پدرم از علمای برجسته است، گاهی که روزه بودم، یا

ص: ۱۴۴

گرسنه بودم و زود شام خورده بودم، سفره را که می انداختیم، پدرم می گفت: اگر سیر هم هستی بیا سر سفره بنشین. یک نگاهی می کنی، یک ذره مز مزه می کنی. این دور هم بودن و با هم بودن خیلی مهم است. تک خوری خوب نیست. تنها مسافرت رفتن غیر از این که تبعاتی دارد و ممکن است خطراتی داشته باشد، موجب خستگی می شود.

شما وقتی یک اردو می روید و با رفقا هستید، احساس خستگی نمی کنید، هرچند شرایط سخت باشد. ما گاهی راههای طولانی را با رفقا رفته ایم و هیچ متوجه نشده ایم. ولی وقتی راه کوتاه را تنها می رویم، می گوئیم چرا نمیرسیم.

کسی که می خواهد کوهنوردی برود، ورزش کند، اگر تنها باشد دو سه روز که می رود، خسته می شود، ولی اگر جمعی به هوای هم بروند اگر یکی هم شل شود، چهار نفر دیگر هلش می دهند.

زغال های سیاه را کنار زغال گداخته می گذارند و آتش به بقیه سرایت می کند و همه شعله ور می شوند. انسان از کنار دوست خوب حرارت و شعله و انگیزه می گیرد و حرکت در او ایجاد می شود.

محرومیت در تنهایی

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

من لا صديق له لا ذخر له؛ (۱) کسی که دوستی ندارد، پشتوانه و اندوخته ای ندارد.

ص: ۱۴۵

یعنی دستش خالی است و زود خاموش می شود. یک زغال تنها زود خاموش می شود، اما وقتی ده زغال کنارش می گذاریم، کمک همدیگر می کنند حضرت امیر علیه السلام در روایت دیگر فرمودند:

و الغریب من لم یکن له حبیب؛^(۱) غریب کسی است که دوستی ندارد.

بی کس واقعی کسی است که دوست خوب ندارد. در وطن و بیرون از وطن غریب است. اما کسی که دوستانی دارد، کمکش می کنند و هیچ وقت غریب نیست؛ نه در دنیا و آخرت. همه جا نجاتش می دهند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

علیکم بالاخوان فانهم عده فی الدنیا والآخره؛^(۲) به برادران ایمانی خود توجه کنید که آنها در دنیا و آخرت به درد شما خواهند خورد.

فکر نکنید دوستان خوب فقط در دنیا به درد ما می خورند، ما در آخرت و برزخ بیشتر به آنها نیاز داریم. حضرت می فرمایند: این دوستان خوب، هم در دنیا هم در آخرت کمک شما و همراه شما هستند. ذخیره و پشتوانه شما هستند. بعد به آیه ای از قرآن استشهاد کردند و فرمودند: مگر نشنیده اید که خداوند در قرآن از قول اهل دوزخ می فرماید:

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صِدِّيقٍ حَمِيمٍ؛^(۳) (افسوس که امروز) نه شفاعت کنندگانی برای ما وجود دارد، و نه دوست گرم و پرمحبتی!

چرا جهنمی ها به جهنم می روند؟ چون در دنیا با پیغمبرها و امامان و

ص: ۱۴۶

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۵.

۲- مشکاه الأنوار، ص ۱۸۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲.

۳- سوره شعرا، آیه ۱۰۰ و ۱۰۱.

علما و شهدا و با دوستان خوب و مؤمنین رابطه ای نداشتند. با افرادی که آنها را شفاعت کنند ارتباطی نداشتند. دوست صمیمی و خوب برای خود نگرفتند. به اهل آتش می گویند: چرا در آتش جهنم رفتید؟ می گویند: کسی که در دنیا دستمان را بگیرد و نجات بدهد نداشتیم.

آرامش در کنار دوستان

مرحوم آقای دولابی همیشه به دوستانشان سفارش می کردند و می فرمودند: قدر دوستان خوبتان را بدانید. من در طول زندگی، در بچگی و نوجوانی و تا پایان عمر در هر دورانی، خدای متعال بهترین دوستان از علما و از اهل ولا را نصیبم کرد. همراه من بودند و مرا حفظ و کمک می کردند.

فرمودند: تا آخر عمر هیچ وقت دست از رفقای سلوکی برندارید. از رفقای خوب دست نکشید. اگر دست کشیدید، نورتان خاموش می شود و بیراهه می روید و اشتباه می کنید.

خیلی ها فکر می کنند که اگر بروند کنار دریا، یا در جای بیلاقی یک ویلایی تهیه کنند به آرامش می رسند. برای آرامش و آسایش بهتر از همه اینها دوست خوب است. آرامشی که دوست خوب به انسان می دهد، ویلا و باغ و بستان نمی دهد. اصل آرامش هم نشین خوب است. اگر باشد، از هزارها باغ و بستان برای شما بهتر است.

ایشان می فرمودند: بنده خدایی بود که با ما رابطه داشت. تک افتاده بود. برای تنهایی خودش رفته بود گوشه کناری یک جایی گرفته بود تا تنها و در آرامش باشد، بعد هم در راه تصادف کرد و از دنیا رفت.

فرمودند: اگر به جای این که خانه تک تهیه کرده بود، با رفقای خوب می نشست و با اینها گفت و گو می کرد و انس می گرفت، از هزار باغ و بستان و گلستان برایش بهتر بود. آرامش پیدا می کرد. از جامعه هم فرار نمی کرد.

کسی که در جامعه هست و زندگی می کند و تحمل می کند، به مراتب از کسی که تنها در بیابان و در گوشه ای زندگی کند و خیرش به کسی نمی رسد، بهتر و بالاتر است. این خیلی هنر نیست.

با طناب دوست

برخی از شغل ها برای برخی از افراد خطرناک است. چون ممکن است کسی ظرفیت پول و پست و قضاوت را نداشته باشد. این ها ظرفیت می خواهد. ممکن است شهرت پیدا کند و برای او باعث دردسر شود.

ایشان می گفتند: اگر شما یک موقعی می خواهید شغل خطرناکی بگیرید که نباید بگیرید، طنابهایتان را به دوستان خوب محکم ببندید و با آنها تا ته چاه بروید. این حرف خیلی حکیمانه ای است. فرمودند: ارتباط با علما و دوستان و رفقا را محکم کنید. طناب را محکم ببندید.

آدم اگر راه دور می رود، یا شغل سنگینی قبول می کند، ارتباط با دوستان را قطع نکند. اگر هم در پستی، مقامی، خطری گیر افتادید و شما را در مسیری ناگوار می کشند، اگر دوستان خوب داشته باشید، نمی گذارند در چاله بیفتید. اگر در چاله رفتید، با آن طناب و پیوندی که با آنها دارید، قطعاً شما را در می آورند.

همان طور که دوستان خوب ما را از جهنم در می آورند، در دنیا هم

مواظب اند و ما را حفظ می کنند. اگر می خواهیم در چاله ای هم برویم، کمرمان را به دوستان خوب محکم ببندیم تا دستگیری کنند.

دوستان پدر

حتی ما وظیفه داریم دوستان خوب پدرمان را هم حفظ کنیم. امام باقر علیه السلام فرمودند:

لا تقطع اوداء ابيك فيطفي نورك؛^(۱) با دوستان پدرت دوستی را قطع مکن؛ زیرا نورت خاموش می شود.

اگر پدر ما دوستان خوبی داشته و با او مراوده داشته، با دوستان پدرمان قطع رابطه نکنیم که نور ما خاموش می شود؛ چون آنها بوی پدرمان را می دهند. گاهی پدران ما دوستان خوبی داشته اند که با هم یگانه بوده اند. انس داشتند. مثل عموی تنی می مانند که بوی پدر را میدهند. رابطه را قطع نکنیم. پیغمبر ما هر گاه گوسفندی قربانی می کردند، می فرمودند:

ارسلوا إلى أصدقاء خديجه؛ از این قربانی برای دوستان خدیجه بفرستید.

می فرمودند:

إني لأحب حبيها؛^(۲) دوستان خدیجه را دوست دارم.

دوستان خدیجه، خاطره حضرت خدیجه را در دل پیامبر خدا زنده می کردند.

ص: ۱۴۹

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۸۲؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۷.

۲- الإصابه، ج ۸، ص ۱۰۳.

دوست خوب بسیار تأثیرگذار است. ابوبصیر می گوید: من یک همسایه ای داشتم که در دیوان بنی امیه کار می کرد و مالیات می گرفت و تقسیم می کرد و کمک کار آنها بود. چون با من رفت و آمد داشت، به من علاقه پیدا کرد. فهمید که کارش اشتباه است و شغل و درآمدش حرام است.

یک بار به من گفت: اگر شما خدمت امام صادق علیه السلام می رسی، می توانی برای من یک راه حل پیدا کنی؟ بین من می توانم از این جهنم در بیایم؟ من از اول در دیوان آنها کار می کردم. از عمال ظالم ها و طاغوت ها بودم. اموالم هم از آنهاست و از راه حرام جمع شده است. بین آیا راهی برای بازگشت من وجود دارد؟

انسان باید با پیغمبر و امام به طور مستقیم، یا با دوستان آنها و کسانی که با آنها پیوند دارند ارتباط داشته باشد.

ابوبصیر گفت: قبول کردم. به مدینه آمدم. خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و داستان همسایه را گفتم. حضرت ابتدا فرمودند: به او بگو: شما نمی بایست در این کارها می رفتی. این نکته مهمی است.

فرمودند: اگر بنی امیه اعوان و انصار و یار نداشتند، آیا می توانستند حق ما را غصب کنند و ظلم و جنایت کنند؟ یعنی شما ظالم هستید که کمک به ظالم و تأیید ظالم می کنید. ولی حالا که واقعا پشیمان و نادم شده و به قول ما چراغ دلش روشن شده است و فهمیده است اشتباه کرده، اگر برگردد و

حقوق مردم را ادا کند و اموالش را بین فقرا تقسیم کند و توبه کند، من امام صادق برایش بهشت را ضمانت می‌کنم. بنابراین، راه برگشت باز است.

ابوبصیر می‌گوید: برگشتم. این آقا به دیدن من آمد. گفتم: پیغام امام صادق علیه السلام این است: اولاً نمی‌بایست میرفتی، ولی حالا - که رفتی، اگر برگردی و گذشته را جبران کنی، من امام صادق بهشت را برای شما ضمانت می‌کنم. قبول کرد و گفت: من هم مردانه به میدان می‌آیم.

فردا آمد و اموال غیر ضروری را که نیاز نداشت تقسیم کرد و به فقرا بخشید. دیون خود را ادا کرد و حلالیت طلبید. حتی دنبال من فرستاد که من امکاناتی در زندگی ندارم. من هم از رفقا کمک گرفتم و مال حلالی تهیه کردم تا این چند روز زندگی اش بگذرد.

یک چند وقتی در سلامت زندگی کرد. یک روز پیام فرستاد که حالم خوب نیست. به بالینش رفتم. دیدم در حال احتضار است. در آن لحظه آخر که داشت جان می‌داد، بعد از شهادتین گفت: ای ابابصیر، به خدا قسم، صاحب تو امام صادق، به وعده ای که داده بود وفا کرد. یعنی جای مرا در بهشت نشانم دادند.

ابوبصیر می‌گوید: من خیلی خوشحال شدم. بعد از مردنش غسل دادیم، تشییع و دفن کردیم. به مدینه برگشتم. به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم. پایم دم دهلیز خانه بود که امام صادق علیه السلام از اندرونی فرمودند:

یا ابا بصیر قد وفینا لصاحبک؛ (۱) ای ابابصیر، ما نسبت به رفیقت وفای به عهد کردیم.

ص: ۱۵۱

قولی که داده بودیم عمل کردیم. ببینید که رفیق خوب، همسایه خوب، دوست خوب آدم را از کجا به کجا می برد. از آن طرف رفیق بد انسان را به انحراف می کشاند و سرنگون می کند.

عاقبت همراهی با دوست ناهل

نجاشی شاعر زبردستی بود. در زمان سابق شعر گفتن حکم رسانه را داشته است. فضائل اهل بیت را به وسیله شعر نشر می دادند. شعر در آن زمان ابزار بسیار قوی برای نشر فرهنگ بود. اشعار دهان به دهان می گشت. مثل آب روان در دنیا حرکت می کرد. رسانه آن زمان شعر و شاعری بود.

نجاشی از شاعران زبردست و توانمند زمان امیر المؤمنین علیه السلام بود. به محضر امیر المؤمنین علیه السلام رسید و ایمان آورد و دنباله رو حضرت شد.

نجاشی در ماه رمضان روزی گرفته بود. آمد پشت سر امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه نماز بخواند. در مسیری که می خواست به نماز جماعت بیاید، یک رفیق ناباب بدتر از گرگ سر راهش را گرفت. گفت: من شراب نابی تهیه کرده ام. خیلی عالی است. گفت: من روزه ام. ماه رمضان است. می خواهم بروم نماز.

شراب همه وقت حرام است. در ماه رمضان حرمتش بیشتر است. آدم با حرام بخواهد روزه اش را باز کند، کفاره جمع دارد. خیلی بد است. مثنوی می گوید:

ای بسا ابلیس آدم روی هست

پس به هر دستی نباید داد دست

هر چه از در انکار در آمد، آن دوست بدجنس قوی تر بود. گفت: چه

کسی می فهمد؟ چه کسی خبر دارد؟ در خانه است. بیا همه وقت شراب ناب گیر نمی آید. این بزم گیر نمی آید. آن قدر وسوسه کرد که مخش را زد و او را از صراط مستقیم به بزم شراب کشاند. او هم شراب خورد و به حالت مستی از خانه بیرون آمد. چند نفر او را دیدند. آمدند خدمت حضرت امیر علیه السلام و شهادت دادند که نجاشی شاعر مست کرده و از خود بیخود شده است.

او را نزد حضرت آوردند. حضرت فرمودند: باید تازیانه بخورد. در ماه مبارک رمضان جرّمش بیشتر است. فامیل و اطرافیان واسطه شدند. حضرت فرمودند: نه، حکم خدا باید اجرا شود. می خواست فرار کند، نگذاشتند. به او تازیانه زدند. بعد از سه روز از کوفه فرار کرد و به معاویه ملحق شد.^(۱) عاقبتش پیوند با طاغوت بود. به قعر جهنم کشیده شد.

دوست خوب آدم را به کجا می برد، دوست ناباب به کجا می برد. در تاریخ نمونه های فراوان داریم از آنهایی که دوست خوب داشتند و به همه خوبی ها کشیده شدند. اگر دوست خوب داریم، قدرش را بدانیم و حفظ کنیم. اگر هم نداریم با چنگ و دندان به سراغش برویم.

موقعیت های دوست یابی

از اهمیت و آثار و برکات دوست و دوست یابی گفتید. اما آنهایی که دوست ندارند، چه کار باید بکنند؟ آیا جای خاصی باید دنبال دوست بگردند؟

ص: ۱۵۳

۱- الغارات، ج ۲، ص ۳۶۶؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۳۰، ص ۸۷۴.

یکی از راه های دوست یابی که خدا پیش روی همه گذاشته است جلسات خوبی است که تشکیل می شود. نماز جماعت است، مشاهد مشرفه است. آدم به عتبات یا حج واجب می رود، در همسفرها گاهی افراد فوق العاده ای پیدا می شوند.

ص: ۱۵۴

گفتار نهم: آداب دوستی

اشاره

ص: ۱۵۵

بحث در آداب و شرایط دوست خوب است. دوست خوب چه معیارهایی باید داشته باشد؟

بزرگی کلام و تشبیه قشنگی دارد. می فرماید: یک نفر که تک و تنها باشد، مثل آب قلیل است و جمع خوب دوستان مثل آب کر هستند. آب قلیل از نظر شرعی با کمترین نجاست نجس میشود. یعنی تأثیر پذیر است. اگر با نجاست ارتباط پیدا کند، خود آن آب هم نجس می شود. به خلاف آب کر که هم نجس نمی شود و هم مطهر و پاک کننده است.

یک نفر که تک و تنهاست؛ تأثیر پذیری اش زیاد است. زود هم آلوده می شود. اما اگر جمعی شدند، هم گمراه نمی شوند و هم بقیه را هم می توانند پاک کنند.

هر چقدر دوستان خوب را دور خودمان زیاد کنیم، سپری هستند که ما را حفظ و بیمه می کنند. مثل یک سرباز که در یک میدان تک و تنهاست و نمی تواند با انبوه دشمن بجنگد. ولی اگر تبدیل به گردان یا لشکر یا تیپ شد، می تواند مقابله کند. جناب لقمان به فرزندشان فرمودند:

يابنى اتخذ الف صديق و الف قليل ولا تتخذ عدوا واحدا والواحد كثير: (۱) ای پسر، هزار دوست بگیر، که هزار دوست کم

ص: ۱۵۷

است و یک دشمن نگیر که یکی هم بسیار است. دوست خوب هرچقدر زیاد باشد اشکال ندارد. دوست خوب شفاعت می کند. هرچقدر بتوانی دوست خوب انتخاب کنی خوب است. هزار تا هم بگیری عیب ندارد، بلکه هزار تا هم کم است.

فرمودند: یک دانه دشمن هم نگیر که یک دانه هم زیاد است. انسان سعی کند وسایل دشمنی را با کسی فراهم نکند. دشمن مثل سم و آتش است، کمش هم زیاد است. سعی کنیم از دوستان بد فاصله بگیریم و دوستان خوب را زیاد کنیم. هرچقدر دوستان خوب زیاد باشند، قابلیت ها و توانایی های ما مضاعف می شود. و این نکته مهمی است.

تقوای دوست

یکی از شرایطی که در آیات قرآن و روایات برای دوستی بیان شده است تقواست. یعنی با دوستی پیوند داشته باشیم که واقعا متدین و اهل تقوا باشد. روی آدمی که واقعا پایبند به خدا و دین است می توان سرمایه گذاری کرد.

فلسفه بسیاری از احکام تقوی است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ (۱) ای افرادی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیز کار شوید.

ص: ۱۵۸

کلاس روزه برای این است که اراده و صبر و توانمندی ما بالا- برود. در ترک گناه و انجام واجبات محکم شویم. انسان می تواند هر نوع سرمایه گزاری روی آدم های با تقوا بکند؛ کسانی که امین و راستگو و خداترسانند. همسر انسان می تواند رفیق او بشود.

امام صادق علیه السلام به یکی از دوستان خود فرمودند: دخترت را به کسی بده که با تقواست؛ برای این که اگر دختر شما با کسی ازدواج کرد که دوست داشتنی بود و بینشان مودت ایجاد شد، همه مشکلات حل است؛ چون یکدل شده اند.

اگر هم یک موقعی بین عروس و داماد مودت و محبت ایجاد نمی شود، ممکن است هر دو آدم های خوبی باشند، اما کدهایشان به هم نخورده است. فرمودند: اگر با تقوا بود، اگر هم دخترت را دوست نداشته باشد، او را اذیت نمی کند و آزار نمی دهد. خیالت راحت است.

اگر با یک همسایه، با یک همسر، با یک شریک و همسفری که با تقوا و متدین واقعی است و خداترسی در دلش نفوذ کرده است بودیم، دیگر دچار بحران نمی شویم. خیانت در حق ما نمی کند. خیال ما راحت است. از مهم ترین شرایط پیوند رفاقت و دوستی تقواست. خدای متعال می فرماید:

الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ؛ (۱) دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند، مگر پرهیزگاران!

این آیه هشدار عجیبی است. می فرماید: روز قیامت تمام دوستان با هم دشمن می شوند، تمام آنهایی که دوستی هایشان بر اساس معیارهای دنیایی

ص: ۱۵۹

و مال و ثروت و ریاست و پست و مقام زیبایی ظاهری و معیارهای ظاهری غیر خدایی و غیر تقوا بوده، تمام اینها از هم دیگر مطالبه می کنند. به یکدیگر می گویند: چرا حق مرا ضایع کردی و همواره دعوا و نزاع است.

این صریح قرآن است. خیلی مهم است. دوستان در روز قیامت همه باهم دشمن اند. فقط یک استثناء دارد: آنهایی که بر اساس تقوا و بر اساس رابطه های الهی با هم پیوند برقرار کردند و در کنار هم اند و بین آنها پیوند است.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ؛(۱) پرهیزگاران در جایگاه امنی قرار دارند، در میان باغها و چشمه ها.

هم پیش خدای متعال هستند، هم امن هستند، هم در دنیا راحت زندگی می کنند، هم در عالم برزخ با هم دوست اند. این دوستی خیلی مهم است. دوست است که دست آدم را می گیرد و به انسان آرامش میدهد.

دوستی های دیرینه

انسان اگر دوست خوب برگزیند، دنیا و آخرت و دینش تأمین شده است. پس اگر می خواهیم دوستی هایمان به هم نخورد و پیوندش تا ابدیت باشد، دوستان با تقوا انتخاب کنیم که این دوستی های دیرینه قرابت و خویشی ایجاد می کند. امام رضا علیه السلام می فرمایند:

موده عشرين سنه قرابه:(۲) دوستی بیست ساله خویشاوندی است. اگر با کسی بیست سال سابقه دوستی پیدا کردی، جزء قوم و خویشان و

ص: ۱۶۰

۱- سوره دخان، آیه ۵۱ و ۵۲.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۱؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۵.

ارحام شما محسوب می شود. اگر رابطه طولانی شد، و از بیست سال گذشت، در حکم ارحام ما هستند. برادر ما نصیب جسم ماست. رابطه مان پدر و مادراند، ولی رابطه رفقای معنوی خداست، اهل بیت اند. به خاطر خدا بین ما دوستی و رابطه روحی و معنوی برقرار است. ریشه اش هم از اول محکم تر است.

چه بسا برادران ظاهری اگر هم فکر ما نباشند. از هم جدا شوند. چه بسا بیگانه هایی که هم فکر ما و هم عقیده ما هستند و تا ابد با ما خواهند بود. از این رو فرمودند: در دوستی های بیست ساله با هم فامیل می شوید و قرابت پیدا می کنید.

آداب دوستی

امام صادق علیه السلام پنج علامت برای دوست خوب بیان کردند. فرمودند:

لا تكون الصداقه إلا بحدودها فمن كانت فيه هذه الحدود أو شيء منها فانسبه إلى الصداقه و من لم يكن فيه شيء منها فلا تنسبه إلى شيء من الصداقه؛^(۱) دوستی از روی راستی و درستی نمی باشد، مگر با شرایط آن. پس هر کس در آن شرایط یا پاره ای از آنها باشد، او را اهل چنین دوستی بدان. و کسی که چیزی از آن شرایط در او نباشد، او را به چیزی از دوستی نسبت مده.

دوستی حدود و شرایطی دارد. کسی که در او همه این حدود و شرایط بود، یا دست کم بعضی از آن شرایط بود، می توان او را به عنوان یک

ص: ۱۶۱

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۳۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵.

دوست خوب به شمار آورد. ولی اگر هیچ کدام از آن شرایط را ندارد، معنا ندارد اسم او را دوست بگذاری. او دوست واقعی شما نیست، باید از او پرهیز کنی.

حضرت آن پنج علامت را این گونه بر شمردند:

(۱) یکرنگی

فاولها أن تكون سریره و علانیه لک واحده؛ علامت اول دوست خوب این است که ظاهر و باطنش با شما یکی باشد.

این خیلی مهم است. بسیاری هستند که حالت نفاق دارند. به ظاهر دست روی سینه می گذارند و تملق گویی می کنند، ولی پشت سر ممکن است هر خیانتی به دوست خود بکنند. این صفت بد است، و در دوستی بسیار بدتر است.

اگر کسی دست دوستی به شما می دهد و از او احساس نفاق می کنید و می بینید که ظاهر و باطنش یکی نیست، به درد دوستی با شما نمی خورد. البته چیزهای جزئی قابل تحمل است، باید چشم پوشی کرد. نباید سخت گیر باشیم، و گرنه بی رفیق می مانیم.

(۲) یگانگی

و الثانی ان یری زینک زینه و شینک شینه؛ و دوم این که زینت تو را زینت خودش بداند و زشتی تو را زشتی خود شمرد.

دوست خوب شما کسی است که با شما هم دل و هم فکر و هم عقیده

ص: ۱۶۲

باشد. یعنی اگر به شما صدمه ای رسید، بداند که به او رسیده است. جدا نباشد. خودش را با شما یکی بداند. اگر شما خوبی هایی داری او هم خودش را خوب کند. اگر عیبهایی در شما بود برطرف کند، همان طور که از خودش برطرف می کند.

(۳) ثبات در دوستی

و الثالثه أن لا تغیره علیک ولایه و لا مال؛ و سوم این که ریاست و دارایی، حالش را نسبت به تو تغییر ندهد.

علامت دیگر دوست خوب این است که اگر پست و مقام گرفت و به مال و ثروت رسید، روابطش با شما عوض نشود. امام صادق علیه السلام فرمودند:

إذا كان لك صديق فولی ولایه فأصبته علی العشر مما كان لك علیه قبل ولایته فلیس لك بصديق سوء؛ (۱) هر گاه دوستی از تو به پست و ریاستی برسد و یک دهم قبل از ریاستش به تو توجه کند، دوست بدی نیست.

اگر کسی پست و مقام گرفت و یک دهم دوستی شما را حفظ کرد، می توان روی او سرمایه گذاری کرد و به رفاقتش پایبند بود.

ریاست و ثروت دنیا آدم ها را فریب می دهد و همه چیز را فراموش می کنند. پدر و مادر و فامیل و رفقا را گم می کنند. غرق ریاست و پست و مقام که می شوند، خودشان را هم گم می کنند. وقتی خودشان را گم کردند، همه را گم می کنند.

ص: ۱۶۳

۱- الأمالی للطوسی، ص ۲۷۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۴؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۶.

اگر کسی می خواهد دوست واقعی انتخاب کند، دوست واقعی کسی است که در هر پست و مقام و شهرت و اسم و رسمی که هست دوستی اش با شما تفاوت نکند.

(۴) کمک بی دریغ

و الرابعة أن لا يمنعك شيئاً تناله مقدرته؛ و چهارم این که از آنچه توانایی دارد، نسبت به تو دریغ نکند.

چهارمین علامت دوست خوب این است که اگر توانمندی هایی دارد که می تواند به شما کمک کند، در موقع کمک به شما کم نگذارد. از مال و آبرو، و از علم و فهم و درکش برای شما مایه بگذارد. بی تفاوت نباشد. چیزهایی را که بلد نیستید، به شما یاد بدهد. اگر توانمندی هایی دارد که برای رشد شما مفید است دریغ نکند. اگر در مال می تواند کمک کند بکند. این هم شرط مهمی است.

(۵) همراهی در گرفتاری ها

و الخامسة و هي تجمع هذه الخصال أن لا يسلمك عند النكبات؛ شرط پنجم که همه خصلتهایی که گفته شد را در بر دارد، این است که به هنگام بیچارگی و پیش آمدهای ناگوار تو را رها نکند.

در موقعی که آدم وضعش خوب و رو به راه است، دارای امنیت سلامت است، راحت و خوش است، و همه چیز برایش فراهم است، ممکن است همه دوست آدم باشند و همه دور آدم سینه بزنند. ولی وقتی

برای او مشکلی پیش آمد، او را رها کنند و حتی به او تهمتی بزنند. وقتی زمین خورد، مشکل روحی یا جسمی یا مالی، یا آبرویی پیدا کرد، آنجاست که دوست واقعی از دوست دروغین مشخص می شود. دوست خوب و دوست بد خود را نشان می دهند.

این شرط پنجم همه آن چهار شرط را شامل می شود و همه شروط در شرط پنجم خلاصه می شود. باید دید در موقع زمین خوردن، وقتی مشکلی پیدا کرد، آبرویش در خطر بود، مالش در خطر بود، جانش در خطر بود، چه کسانی می آیند به پایش می ایستند. این ها دوست واقعی هستند.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

در پریشان حالی و درماندگی

وفا در رفاقت

کسانی که فقط در رفاه و آسایش دوست انسان هستند، در وجودشان وفا نیست. وفا صفت بسیار مهمی است. یک سنگ چقدر به صاحبش وفا می کند. یک حیوان از خود وفا نشان می دهد، ولی گاهی این آدمیزاد دو پا وفا را زیر پا می گذارد.

رفیق بی وفا را کمتر از دشمن نمیدانم

شوم قربان آن دشمن که بویی از وفا دارد

وفا صفت بسیار بلند و بزرگی است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

من غضب علیک ثلاث مرات ولم یقل فیک سوء فاتخذہ لنفسک

ص: ۱۶۵

خلیلا؛(۱) هر کس بر تو سه مرتبه غضب کرد و حرف بدی به تو نزد، او را به عنوان دوست برای خود برگزین.

یعنی اگر سه بار دوست خودت را ناراحت کردی و به شما پرخاش نکرد، این دوست خوبی است. او را برای خود نگه دار. کسی که در برابر پیشامدهای ناگوار کم نیاورد، و از شما حمایت کند، می توان روی دوستی او حساب کرد.

۶) مراعات دوست

انسان خیلی باید مراعات دوستش بکند. مبادا او را برنجاند که خودش زیان می بیند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

إذا احتشم المؤمن أخاه فقد فارقه؛(۲) هر گاه مؤمن برادر و دوست خود را به خشم آورد، بی گمان از او جدا شده است.

یعنی اگر شما وسائل رنجش و کدورت و خشم و غضب و ناراحتی دوستت را فراهم کردی، از او جدا شده ای؛ چون با او همراهی نکرده ای.

بنابر این، دوستان خود را باید در موقع سختی ها و گرفتاری ها امتحان کنیم. یک دوست خوب کسی است که همیشه هوادار دوستش باشد. مراقب او باشد و در کارهای خوب کمکش کند و در کارهای بد مانعش شود.

۷) نصرت دوست در همه حال

امیر المؤمنین علیه السلام در شمار حقوق برادران ایمانی و دوستان فرمودند:

ص: ۱۶۶

۱- معدن الجواهر، ص ۳۴؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۷.

۲- نهج البلاغه حکمت ۴۸۰؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۵.

وینصره ظالما و مظلوما فاما نصره ظالما فیرده عن ظلمه و أما نصره مظلوما فیعینه علی أخذ حقه و لایسلمه و لایخذله؛(۱) و یاری اش کند، چه ظالم باشد و چه مظلوم. یاری او در ستمکاری اش این است که او را از ستمش برگرداند، و یاری در مظلومی او این است که کمک کند و حش را بستاند و او را تسلیم دشمن نکند و رهایش نکند.

یعنی اگر با مؤمنی پیوند دوستی برقرار کردی، چه در حال ظالم بودن، و چه در حال مظلوم بودن باید کمر همت ببندی و یاور و ناصر و کمک او باشی. این همان وفاداری است.

جای سؤال است که چطور ممکن است ظالم را کمک کنیم؟ دوست من اگر مظلوم قرار گرفت معلوم است. هر مظلومی را باید کمک کنیم. ولی اگر دوست من کار خلافی کرده است، به کسی ظمی کرده است، حق کسی را پایمال کرده است؟ اینجا چطور او را یاری کنم؟!

می فرماید: یاری اش به این است که جلو ظلم و خطای او را بگیری. اگر دوست من معامله بیجا کرده، کلاهبرداری کرده، خدای نکرده معتاد شده، گرفتار یک بحرانی شده است، رهایش نکنم.

نمی گوئیم از او دفاع بیجا کنیم. دفاع بیجا هم ظلم و میل به ظالم است. فرمودند: اگر می بینید حمایت شما کمک به ظلم ظالم می شود، نزدیک ظالم هم نروید. حتی اگر برای قلم ظالم مرگب هم تهیه کنی، در ظلمش شریک هستی. راضی به زنده بودن ظالم هم نباید باشی. آنها معلوم است.

ص: ۱۶۷

۱- اعلام الدین، ص ۳۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۱۳؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۳۶.

از ظالم دفاع بیجا نکنید، بلکه سعی کنید از او رفع ظلم و خطا کنید. ببینید چرا گرفتار این ظلم شده است؟ چه کمبودی داشته که گرفتار اعتیاد شده است؟ چه کمبودی داشته که به زندان رفته است. کمبودهایش را جبران کنید. در حقیقت جلوی ظلمش را بگیرید، نگذارید بیش از این ظلم کند. هر چقدر جلوی ضرر و شر را بگیرید، دوست خوبی هستی.

۸) نبریدن از دوست

اصل دوستی اینجا گل می کند. آنهایی که در دوستی ریشه دار هستند، انسان را رها نمی کنند. از این یک پله بالاتر روایتی است که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است. فرمودند:

لا تقطع صدیقا و إن کفر؛ (۱) از دوست نبر، هرچند کافر شود.

ارتباط با دوست را قطع نکن، حتی اگر کافر شود. کفر از ظلم هم بالاتر است. بحث ایمان است. اگر دوست شما از اسلام بیرون رفت و کافر شد، برو او را بر گردان. هدایتش کن. بین چرا کفر ورزیده است. رهایش نکن.

۹) بی تکلفی

یکی دیگر از شرایط و معیارهای یک دوستی خوب و پایدار این است که موجب تکلف و زحمت انسان نشود. حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

شرط الألفه إطراح الکلفه؛ (۲) شرط الفت و دوستی، کنار گزاردن تکلفات و تشریفات است.

ص: ۱۶۸

۱- عیون الحکم، ص ۵۱۸؛ تصنیف غرر الحکم، ص ۷۴۴.

۲- عیون الحکم، ص ۲۹۸.

در دوستی ها و رفت و آمدها خودمان را به تکلف و زحمت نیندازیم. هزینه های سنگین، تشریفات و تجملات با آداب دوستی بیگانه است. در مسافرت ها با افرادی مسافرت بروید که هم شأن شما باشند و پا به پای هم بتوانید خرج کنید. معاشرت با افراد ثروتمند و پولدار که انسان نمی تواند آبرویش را حفظ بکند صلاح نیست.

دوستی که در آن تکلف و زحمت و دردسر است به درد نمیخورد. دوستی که در آن تکلف و ریاکاری و تجملات نباشد و مشکلات برای افراد پیش نیارد، دوستی پایدار و خوبی است.

۱۰ احسان و بخشش

یکی از آداب دوستی و چیزهایی که در دوستی به آن سفارش شده، این است که اگر دوست شما کار بدی کرد، از او بگذرید و با خوبی مقابله کنید. با هر پیشامدی دوستی را رها نکنید. امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

عائب أخاک بالإحسان إلیه و اردد شره بالإنعام علیه؛^(۱) برادر و دوست خود را به وسیله نیکی سرزنش کن و بدی او را با بخشش بر او برطرف گردان.

اگر یک وقت دوست شما اشتباه و خطا و کوتاهی کرد، با احسان و خوبی کردن او را عتاب بکن. یعنی به جای سرزنش به او خوبی کن تا شرمنده شود؛ چون اثر شرمندگی از هر سرزنشی بیشتر است. این باید مرام ما در دوستی باشد.

ص: ۱۶۹

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۵۸؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۴۲۷.

اگر هم شری از طرف او به شما رسید، او را ببخش و به او محبت کن؛ زیرا این بخشش و محبت دوستی را زیاد می کند. بنابراین، بدی را با خوبی مکافات کن تا این دوستی پایدار بماند.

(۱۱) همراهی و پیوند

در فرمایش دیگری فرمودند:

أطع أخاك و إن عصاك وصله و إن جفاك؛^(۱) از دوست و برادر دینی ات اطاعت کن، هرچند او نافرمانی کند. و به او بپیوند، هرچند به تو جفا کند.

اگر احیانا دوست شما با شما مخالفت کرد، شما حرفش را در غیر گناه و خط قرمز گوش بده. او اگر یک جا حرفت را گوش نداد، یا خلف وعده کرد، شما خوبی ات را ادامه بده. با او صله رحم کن، گرچه به تو جفا و نامهربانی کرده باشد. مراقب باش، این دوستی قطع نشود.

کسی که بیست سال با شما دوست باشد، حکم فامیل را پیدا می کند و قطع رابطه با او، حالت قطع رحم را پیدا می کند. دوستی هایی قدیمی را خیلی غنیمت بشماریم که دوستی های بسیار مهمی است. حکم فامیل و برادر را پیدا می کند.

قهر کردن

قهر کردن با یک مؤمن و یک مسلمان جایز نیست، چه برسد که دوست

ص: ۱۷۰

۱- تحف العقول، ص ۸۶؛ تصنیف غررالحکم، ص ۴۲۱؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۱۳.

ما هم باشد، چه برسد که همسایه ما هم باشد، چه رسد که فامیل و نزدیک ما هم باشد، چه رسد که همسر ما هم باشد که عقوبتش بسیار بیشتر است.

درباره قهر کردن با یک مؤمن روایات تندی داریم. البته در موارد خاصی جایز است. مثلاً- در امور تربیتی، پدر و مادر با فرزند، معلم و مربی با شاگرد، یا دوستی با دوست دیگر می توانند به عنوان نهی از منکر، آن هم به طور موقت قهر کنند تا باعث تنبه او شود. این در صورتی است که از راههای مختلف اقدام کرده ایم، ولی اثر نکرده است. البته باید این قهر ما در دست برداشتن از منکر تأثیر داشته باشد.

در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سه نفر در جنگ تخلف کردند. پیغمبر خدا به آنها فرمودند: با من صحبت نکنید. این قهر باعث شد که آنها توبه کنند. قهر موقتی و کوتاه اگر برای اصلاح کاربرد داشته باشد و مؤثر باشد عیب ندارد. ولی قاعده اولی و کلی این است که قهر در اسلام حرام و ممنوع است.

اگر ارزش دوستی را بدانیم به سادگی قهر نمی کنیم. رابط بین دو دوست خدا و ایمان است. امام رضا علیه السلام فرمودند:

المؤمن اخ المؤمن من ابیه و أمه ابوه النور و امه الرحمه؛^(۱) مؤمن برادر مؤمن است از یک پدر و مادر. پدرش نور و مادرش رحمت است.

دو دوست مؤمن نه فقط از جنبه ایمانی دوست هستند، بلکه عین برادر پدر و مادری هستند. پدرشان نور است و مادرشان رحمت است.

ص: ۱۷۱

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۱؛ بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۷۳.

قهر کردن بیش از سه روز

پیغمبر خداصلی الله علیه و آله فرمودند:

لا يحل لمسلم أن يهجر أخاه فوق ثلاث؛^(۱) بر مسلمان روا نیست که از برادر دینی خودش بیش از سه روز دوری کند.

یک روز قهر کردن هم جایز نیست، ولی بعد از سه روز عقوبت آن تشدید می شود. اصلاً قهر به طور کلی جایز نیست، مگر در موارد خاص تربیتی که مؤثر باشد. امام باقر علیه السلام فرمودند:

ما من مؤمنین اهتجرا فوق ثلاث الا ویرئت منها فی الثالثه؛ دو مؤمن که بیش از سه روز از یکدیگر قهر کنند، من روز سوم از آندو بیزارم.

فرمودند: بعد از سه روز من از هر دوی آنها بیزارم. عرض شد: یا ابن رسول الله، این بیزاری سزای طرف ستمکار است. «فما بال المظلوم؛ گناه مظلوم چیست؟» حضرت فرمودند:

ما بال المظلوم لا یصیر إلى الظالم فیقول أنا الظالم حتی یصطلحا؛^(۲) چرا مظلوم به نزد ظالم نمی رود تا به او بگوید تقصیر با من بود و با هم آشتی کنند.

اگر بنده اشتباه کردم و یک حرف تندی زدم، و یا یک خطای ناروایی کردم و باعث قهر و جدایی شدم، اگر سه روز گذشت و صلح و آشتی نشد، طرف مظلوم بیاید بگوید من از حتم گذشتم، اصلاً من ظالم هستم،

ص: ۱۷۲

۱- الخصال، ج ۱، ص ۱۸۳؛ روضه الواعظین، ج ۲، ص ۳۸۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۶۳.

۲- الخصال، ج ۱، ص ۱۸۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۶۳؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۸۸.

من اشتباه کردم، تا دعوا و اختلاف و تفرقه برطرف شود.

بسیاری از خانواده ها سر مال دنیای بی ارزش، یا سر ارث، یا سر دعوت، یا بگو مگوی جزئی، سالیان سال با هم قهر هستند. اگر ظلمی اتفاق افتاده است مثل چاله می ماند، اما قهر و جدایی و اختلاف در خانواده مثل چاه عمیق است. ما اگر چاله را تحمل کنیم، بهتر از چاه عمیق است.

کسی که از فامیل بریده است، خدا در سه جای قرآن لعنتش کرده است. در حقیقت از رحمت خدا بریده شده است. ما نمی خواهیم این رحمتها قطع شود.

از این رو امام باقر علیه السلام فرمودند: اگر دیدید این قهر و جدایی بعد از سه روز ادامه پیدا کرد. مظلوم بیاید بگوید من اشتباه کردم. اگر این کار را کرد، پیش خدا گم نمی شود.

من اگر گذشت کنم خیلی برد کرده ام. اگر هم گذشت نمی کنم لا اقل به خدا واگذار کنم. خدا جبران می کند. بگویم: خدایا، من به خاطر تو به تو واگذار می کنم. تو جزایش را به من بده. چون تو گفتی، پاروی نفسم می گذارم و آشتی می کنم.

ما فکر می کنیم معصوم هستیم. فکر می کنیم فقط ما مظلوم هستیم و بقیه ظالم اند. صدها جا هم ما ظالم هستیم. این را باید توجه داشته باشیم.

در روایت آمده است: کسی پای یک نفر را لگد کرد. او هم نفرین کرد و گفت: ان شاء الله نابود شوی! خدا گفت: چند جای دیگر هم تو پای افراد را لگد کردی. آنها گفتند: نابود شوی، آیا اجابت کنم؟ گفت: خدایا، نه مال مرا و نه مال او را، هیچ کدام را اجابت نکن.

در نزاع‌ها مظلوم بیاید از حقش صرف نظر کند، تا این دعوی خانوادگی نباشد و این جمع از هم نپاشد.

خروج از اسلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

ایما المسلمین تهاجرا فمکتا ثلاثا لا یصطلحان إلا کانا خارجین من الإسلام ولم یکن بینهما ولایه فایهما سبق إلى کلام أخیه کان السابق إلى الجنه یوم الحساب؛^(۱) هر دو نفر مسلمانی که از همدیگر قهر کنند و سه روز بر آن حال بمانند و با هم آشتی نکنند، هر دو از اسلام بیرون روند و میانه آنها پیوند و دوستی دینی نباشد. پس هر کدام از آن دو به سخن گفتن با برادرش پیشی گرفت، او در روز حساب به بهشت پیشرو باشد.

اگر دو مسلمان با هم قهر کردند، از سه روز به بعد اوج قطع رحمت است. تعبیر خیلی تندی است. فرمود: اگر از دنیا بروند، از اسلام بیرون رفته اند. مسلمان واقعی نیستند. اینها تعارف نیست. اختلاف اینها آتش جهنم است. اگر دلمان چرکین باشد و علیه هم آه و ناله کنیم، این زندگی نمی شود. همه اش آتش است. آتش نقد است. فرمود: هم از اسلام خارج می شوند و هم بین آنها ولایت خدا و دوستی الهی قطع شده است.

سبقت در آشتی

فرمودند: هر کدام که به آشتی کردن سبقت بگیرد، خدا او را زودتر وارد

ص: ۱۷۴

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۴۵؛ مصادقه الإخوان، ص ۴۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۶۲.

بهشت می کند. اگر شما پیام دادی، تلفن زدی، به در خانه اش رفتی و اعلام دوستی کردی، به وظیفه ات عمل کرده ای و راهت باز شده است؛ چون خودت را شکسته ای. تمام انبیا و اولیا پشت سرت هستند. خیالت راحت باشد. اگر او پاسخ مثبت هم ندهد، راه رحمت برای شما باز شده است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

ملعون ملعون رجل یبدؤه اخوه بالصلح فلم یصالحه؛^(۱) ملعون و از رحمت خدا دور است کسی که دوست و برادر دینی اش برای آشتی با او بیاید و او آشتی نکند.

کسی که آشتی را نمی پذیرد، دو بار مورد لعنت خدا قرار گرفته است. بگذریم تا خدا هم بگذرد. وقتی شما این طور به میدان می آیی، خدا هم تو را می بخشد. علامت بخشش خدا این است که حالت بخشنده گی به شما بدهد.

کیفر عداوت بین دو دوست

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اباذر فرمودند:

یا اباذر تعرض أعمال أهل الدنيا علی الله من الجمعة إلی الجمعة فی یوم الإثین والخمیس فیغفر لکل عبد مؤمن إلا عبدا کان بینه و بین أخیه شحناء فقال اترکوا عمل هذین حتی یصطلحا؛^(۲) ای اباذر، اعمال اهل دنیا از جمعه تا جمعه دیگر در دو روز دوشنبه

ص: ۱۷۵

۱- کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۵۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۸۰؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۳۶.

۲- الامالی للطوسی، ص ۵۳۷؛ مکارم الاخلاق، ص ۴۷۰؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۹.

و پنجشنبه بر پیشگاه خداوند عرضه می شود. پس هر بندۀ مؤمنی را می بخشد، مگر بنده ای که میان او و برادر ایمانی و دوستش عداوتی باشد. پس خداوند می فرماید: عمل این دو را رها کنید تا بایکدیگر آشتی کنند.

اعمال ما همیشه به خدا و اهل بیت عرضه می شود، اما در جنبه تشریفاتی اش هفته ای دو بار، روزهای دوشنبه و پنجشنبه اعمال ما بر امام و اهل بیت علیهم السلام عرضه می شود. و امام برای تمام مؤمنین دعا می کند که خدایا، اینها را ببخش و پاک کن! و خداوند می آمرزد. مگر این که با کسی قهر باشد. اهل بیت علیهم السلام روی این گناه حساس اند. چون این گناه راه به سوی خدا را قطع می کند، دیگر جواب نمی دهد.

دین ما دین محبت و ولایت و پیوند است. اگر این پیوند قطع شود، ارزش ندارد. رشته اتصال ما قطع می شود. فرمود: گناهان همه آمرزیده می شوند، جز کسی که بین او و برادر مؤمنش کینه و کدورت است و با هم قهر هستند. می فرماید: پرونده شان را بایگانی کنید. نه ثوابهایشان پذیرفته می شود، نه گناهانشان آمرزیده می شود. حالت بلا تکلیفی است. واقعا این روایات تکان دهنده است.

این «من» را باید بشکنند تا اختلافات و کدورت ها و جدایی ها حل شود. چقدر خود انسان احساس آرامش می کند! وقتی کینه ها را دور می ریزد، مثل این است که یک کوهی از سر دل انسان برداشته می شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای اهل مکه

قربان پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام که مجسمه و حقیقت وفا بودند. مردم مکه پیامبر را حدود بیست سال شکنجه دادند. ولی پیغمبر ما فرمودند: من همه شما را بخشیدم. شما برادران من هستید. خیلی عجیب است. اعلان برداری می کند. ما با کمترین چیز دوستان را رها می کنیم. او با کمترین چیز می خواهد دشمنان را به سمت خودش بکشد. وقتی پیامبر مکه را فتح کردند و اهل مکه را به اسارت در آوردند، فرمودند:

فأنتم الطلقاء؛(۱) همه شما آزادید.

حتی خانه ابوسفیان را مأمون قرار داد. چرا ما این قدر تنگ نظریم؟! چرا این قدر دفع ما زیاد و جذب ما کم است؟

وفای دوست

پیغمبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

لو قمت المقام المحمود لشفعت لأبي و أمي و أخ كان لي مواخيا في الجاهلية؛(۲) من وقتی به مقام محمود و مقام شفاعت برسم، برای پدر و مادر و عمویم و دوستی که در جاهلیت داشتم شفاعت می کنم.

آن دوستی را هم که در زمان جاهلیت داشتم و به من خدمت و محبتی کرده فراموش نمی کنم. از او هم شفاعت می کنم. این قدر در پیوند دوستی

ص: ۱۷۷

۱- قرب الاسناد، ص ۳۸۴؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۵۹.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۰.

نقل شده است که آیت الله مرعشی نجفی بارها در دعاهایشان می فرمودند: خدایا، مرا با این داش مشتی ها، با این لوطی صفت هایی که با وفا و با گذشت هستند و مرام دارند محشور کن. با آنهایی که ظاهرا اسم دین را یدک می کشند، با مقدس مآب های بی مرام که با کمترین چیز آدم را می فروشند، مشحور نکن.

یعقوب لیث

یعقوب لیث صفار سرسلسله صفاریون است. از همین لوطی ها و داش های سیستان بوده است. اینها یک جمعی بودند که تصمیم می گیرند به خزانه امیر سیستان دستبرد بزنند. نقشه می کشند و برنامه ریزی می کنند و موفق هم می شوند. در خزانه را می شکنند و در شب تاریک صندوقی که در آن جواهرات بوده را در می آورند که ببرند.

یعقوب لیث صفار می بیند یک گوهری بسیار براق و شفاف می درخشد. می فهمد این خیلی قیمتی است. این را می گیرد و از خوشحالی در دهانش می گذارد. وقتی در دهانش می گذارد، می بیند که این نمک شفاف است. یک مقدار نمک به کامش می نشیند.

به رفقاییش می گوید: دیگر تمام شد. این ها را بگذارید بروید. می گویند: چرا؟ ما این همه زحمت کشیدیم تا به خزانه راه پیدا کردیم. می گوید: من نمک گیر شدم. خیلی عجیب است. این را جوانمردی و فتوت می گویند. گفت: من نمک گیر صاحبخانه شدم. نمکش در دهانم آمده و من نمک

نمیشکنم. نمک شناس نیستم.

صد رحمت به آن لوطی که پایبند یک صفت اخلاقی است. پایبند به جوانمردی و وفاست. اگر چیزی می گفتند پایش می ایستادند. گفت: اگر به چیزی دست بزنید، همه تان را لو می دهم. اینها هم همه را گذاشتند و برگشتند.

فردای آن شب مأموران امیر سیستان آمدند و گفتند: دیشب به خزانه دستبرد زده شده است، ولی تعجب از این است که چیزی نبرده اند. امیر سیستان هم خیلی تعجب کرد. این سؤال برایش پیش می آید که اینها با این که می توانستند برند چرا نبردند؟ اعلام کرد که دزدی که فلان شب به خزانه امیر دستبرد زده است چه کسی است؟ ما به او امان می دهیم. امیر اگر اعلام امان بکند دیگر نمی تواند کاری بکند.

وقتی امان می دهند، یعقوب لیث صفار خودش را معرفی می کند. او را پیش امیر می برند. امیر از او می پرسد: چرا چیزی نبردی؟ جریان را تعریف می کند. امیر می گوید: واقعا تو جوانمردی و او را جزء نزدیکان خودش قرار می دهد و بعد از او یعقوب لیث صفار حاکم و امیر آن منطقه می شود.

وفای مرحوم حاج اسماعیل دولابی

مرحوم آقای دولابی واقعا در وفاداری فوق العاده بود. آرامش ایشان بسیار فوق العاده بود، ولی اگر برای دوستان ایشان پیشامدی می شد، شب خوابش نمی برد. می گفت: من چطور بخوابم، در حالی که دوستم گرفتار باشد.

ص: ۱۷۹

یک موقعی در یک جلسه ای نشسته بودیم. بنده خدایی که اهل دنیا بود، به یکی از دوستان ما که روحانی محترمی است ایراد بی جایی کرد. حاج آقا که آن گوشه بودند شنیدند. وقتی آمدیم بیرون فرمودند: این یک تیری بود که این آقا به من زد. یعنی اذیت دوستان من اذیت من است.

فرمودند: رفقا جان من اند، رفقا جانان من هستند. ما اصلاً شاگرد ایشان هم حساب نمی شدیم، ولی ایشان این قدر وفادار بودند که می فرمودند: رفقا جان من اند، اگر کسی به اینها اهانت کند، به من اهانت کرده، من را اذیت کرده است.

اگر کسی با آدم نان و نمکی خورد و بنای دوستی و رفاقت گذاشت، نباید وسط راه رهايش کند. وفا مهم ترین علامت دوستی است. باید حق دوستی را ادا کند.

برکت مؤمن

امام عسکری علیه السلام فرمودند:

المؤمن برکه علی المؤمن و حجه علی الکافر؛ (۱) مؤمن برای مؤمن مایه برکت و بر کافر حجت است.

مؤمن برای مؤمن برکت است، یعنی خیر فراوان دارد. دو مؤمن وقتی دل‌هایشان با هم یکی می شود، چند برابر می شوند. مؤمن حجت خداست. مؤمنی که با تقواست و فکر و اعتقادات و عملش قشنگ است، برای دیگران الگو و حجت می شود و می تواند به او احتجاج بجویند و دنبال او بروند.

ص: ۱۸۰

اصحاب كهف و اصحاب رقیم هر دو مدتی غارنشین بودند و به غار پناه برده بودند. داستان اصحاب كهف معروف است. در قرآن آمده است.

اما اصحاب رقیم در روایت آمده است: سه نفر دوست و رفیق بودند که با هم پیوند دوستی داشتند. با هم به مسافرت و گشت و گذار و تفریح می رفتند.

در یک روز تعطیلی با یکدیگر به کوهنوردی رفتند. ناگه هوا تیره و تار شد و بارندگی و سرمای شدید پدیدار شد. چون هوا خیلی ناملایم و بارندگی شدید بود، به غاری پناه بردند تا هوا آرام و مساعد شود و برگردند.

وقتی داخل غار شدند، کوه ریزش کرد و سنگ بزرگی دهانه غار را بست. در بن بستی واقع شدند که هیچ راه نجاتی نداشت. نه کسی را می توانند خبر کنند و نه کسی می تواند حدس بزند که اینها در این غار رفته باشند. پیدا کردنشان در آن زمانها کار سخت و پیچیده ای بود. واقعا به بن بست رسیدند. گفتند: چه کنیم؟ یکی از اینها انسان فهمیده و عاقلی بود. گفت: رفقا ما در این بن بست گیر کرده ایم.

خوشا به حال آنهايي که قبل از این که به بن بست برسند، با خدا و اولیای خدا رابطه داشته باشند. خیلی ها هستند که فقط وقتی به بن بست می خورند، دعا و امن یجیب و یا الله سر می دهند، ولی در رفاه و خوشی کاری به خدا و پیغمبر ندارند.

گفت: ما در این بن بست قرار گرفتیم. می توانیم با خدا معامله کنیم. اگر

در عمرمان یک کاری را بی غل و غش و خالصانه به حساب خدا واریز کرده ایم و در بانک خدا سرمایه داریم، الان بگوییم: خدایا، این سرمایه ما را الآن خرج کن. هر کدام سی چهل سال عمر داریم بیاییم پرونده مان را اعمالمان را بررسی کنیم، ببینیم سابقه خوبی داریم که الآن به قول ما به رخ خدا بکشیم؟ اگر سرمایه گذاری کردیم، قطعا خدا پاسخ می دهد.

نشستند فکر کردند. یکی از اینها گفت: خدایا، تو شاهدی من یک کاری محض رضای تو کردم. کالایی داشتم. مشتری خیلی خوبی آمد، آن را بخرد. سودش هم خیلی زیاد بود. معامله را انجام دادیم. بنا بود جنس را تحویل دهم. آمدم دیدم انبار قفل است و کلید در انبار زیر سر پدر من است و پدر من هم تازه استراحت کرده است. اگر بخواهم جنس را تحویل دهم، باید پدرم را از خواب بیدار می کردم. گفتم: حرمت پدرم از مال دنیا برایم بیشتر است.

کم کسی است به خاطر سود کلان از بیدار کردن پدرش مضایقه کند. به خریدار گفتم: جنس را الان نمی توانم تحویل بدهم. دو سه ساعت بعد بیا. خریدار گفت: کار دارم. اگر نمی توانی از جای دیگری تهیه می کنم. گفتم: بروید جای دیگر و به احترام پدرم از سود کلان صرف نظر کردم.

خدایا، اگر این کار را برای تو کردم، ما را از بن بست رهایی بده. یک وقت حرکت در سنگ ایجاد شد و یک روزنه باز شد و هوای لطیفی به داخل وارد شد.

دومی فکر کرد و گفت: خدایا، من دختر عمویی داشتم که عاشق من بود. من هم عاشق او بودم. در جای خلوت به هم رسیدیم. خدایا، محض

رضای تو پشت پا به هوس خودم زدم. خدایا، اگر به خاطر تو بوده، ما را از این بن بست نجات بده. دوباره سنگ حرکتی کرد و بخشی از مسیر باز شد.

سومی گفت: خدایا، تو شاهدی من کارگری را اجیر کردم. اشتباه کردم اجرتش را طی نکردم. پایان کار حقوقی که مرسوم بود، به او دادم. گفت: کم است. اجرت من خیلی بیشتر از این است. گفتم: کارگران همه همین اندازه می گیرند. گفت: نه و با ما قهر کرد. هر چه خواهش کردیم پول را نگرفت رفت.

گفتم: این پول امانت است. با آن مبلغ میشد گوسفند بخری. گوسفندی خریدم و کنار گلهام رها کردم. گوسفند هر سال زایید و بعد از ده پانزده سال گذر آن کارگر به آنجا افتاد. گفت: ما فلان روز کاری برای شما کردیم. گفتم: این پانزده گوسفند مال توست بردار و برو. چه کسی می تواند این کار را بکند؟ بعد از بیان این واقعه سنگ تکان خورد و از بن بست بیرون آمدند. (۱)

دوستان خوب همه وقت و همه جا به داد آدم می رسند. برای دوستان خوب سپاسگزار خدا باشیم. اگر هم نداریم از خدا و اهل بیت بخواهیم نصیبمان کنند.

ص: ۱۸۳

گفتار دهم: دوستان برگزیده

اشاره

ص: ۱۸۵

پیش از این افرادی را که باید از دوستی و مصاحبت با آن بپرهیزیم را مطرح کردیم. در این بخش از بحث بنا داریم کسانی را که باید با آنان طرح دوستی بیفکنیم مطرح کنیم. دوستانی که روح و جان ما هستند. ممد حیات اند و ما را احیا و زنده می کنند.

دوستی عقل

نکته ای که در اینجا باید یادآور شویم این است که بعضی هستند که با خودشان هم قهرند. خود ما می توانیم دوست خوبی برای خودمان باشیم. خدای متعال در وجود ما قلب و وجدان پاکی قرار داده است. فهم و عقل و شعوری قرار داده که می تواند دوست خوب ما باشد. امام هشتم علیه السلام در تعبیر زیبایی می فرمایند:

صدیق کل امری عقله و عدوه جهله؛^(۱) دوست هر انسانی عقل اوست و دشمنش جهل اوست.

خدا در وجود ما عقلی قرار داده که دوست صمیمی ماست. نوری است که هیچ کسی را به گمراهی دعوت نمی کند. البته به انبیا و نور بیرونی هم نیاز داریم، این طور نیست که عقل ما را بی نیاز کند.

از عقل به رسول باطنی تعبیر شده است. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

ص: ۱۸۷

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۴، الکافی، ج ۱، ص ۱۱؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۸۷.

به هاشم بن حکم فرمودند:

یا هشام إن لله علی الناس حجتین حجه ظاهره و حجه باطنه فاما الظاهره فالرسل و الأنبیاء و الائمه علیهم السلام و أما الباطنه فالعقول؛(۱) ای هشام، خدا بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان، حجت آشکار رسولان و پیغمبران و امامان اند و حجت پنهان عقلمردم است.

حجت درونی عقل و فهم و درک و شعور ماست. و حجت بیرونی انبیا و رسل و ائمه علیهم السلام و بزرگان هستند. آنها راه را نشان میدهند؛ راهی که مطابق عقل و فطرت ماست. این فطرت درونی و عقل ما دوست خوبی است. مراقب باشیم آن را زیر پا نگذاریم. با خودمان هم دوست باشیم. خودمان را جهنمی نکنیم. این دوست خوبمان را جهنمی نکنیم. با خودمان لجبازی می کنیم. خودمان را اذیت می کنیم. به خودمان ظلم می کنیم. بالاترین ظلم ها ظلم به نفس است. در دعای کمیل می خوانیم: ظلمت نفسی؛ من به خودم ظلم کردم.

چرا ما به خودمان ظلم کنیم؟ چرا این بدن و روح و جانمان را آلوده کنیم؟ چرا این دوست صمیمی را که همیشه با ماست و تا ابد خواهد بود آلوده کنیم و به آتش جهنم بسوزانیم؟

گمشده انسان

بزرگی از عرفا تعبیر قشنگی دارد. می فرماید: بزرگترین جهل این است

ص: ۱۸۸

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۶؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۷.

که آدم خودش را پیدا نکند و از خودش فاصله بگیرد. بر این اساس در روایت آمده است که اگر آدم خودش را شناخت، خدا را شناخته است. اگر خودش را پیدا کرد، خدا را پیدا کرده است، همه گم شده ها را پیدا کرده است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لا- تجهل نفسك فإن الجاهل معرفة نفسه جاهل بكل شيء؛^(۱) به نفس خود جاهل نباش؛ که کسی که به نفس خود جاهل است، به همه چیز جاهل است.

کسی که خودش را گم کرده، دوستی صمیمی را گم کرده است. کسی که از خودش خبر ندارد، به همه چیزهای بیرونی جاهل است. همه چیز را گم کرده است. خدا را گم کرده، فامیل را گم کرده، دوستان بیرونی را گم کرده، آخرت را گم کرده، مبدأ و معاد را گم کرده است.

اول باید خودمان را پیدا کنیم. از خود ما به خود ما چه کسی نزدیکتر است؟ لذا فرمودند: کسی که جاهل به خود است، جاهل به همه چیز است. و کسی که عارف به خود است، همه گمشده ها را پیدا کرده است.

دوستی با خود

پس اول قدم در دوست یابی این است که خودمان را پیدا کنیم. خوبی ها و نکات مثبتی که خدا در ما قرار داده را پیدا و آنها را احیاء کنیم. با خودمان دوست باشیم. اگر من با خودم دوست بودم، با پدر و مادر و رفیق و فامیل و همسایه و همسر با همه صمیمی خواهم بود. ولی اگر با خودم

ص: ۱۸۹

۱- عیون الحکم، ص ۵۲۴: تصنیف غررالحکم، ص ۲۳۳.

دشمن شدم، با آنها هم دشمن خواهم بود.

آن بزرگ می فرماید: هیچ وقت شده خودت را در آغوش بگیری و با خودت گپی بزنی و با خودت انس بگیری و خودت را دریابی که همه گمشده ها در آنجا پیدا می شود.

در حالات یکی از بزرگان می دیدم که گاهی ایشان دست خودش را می بوسید و می گفت: این مال خداست. من از خودم هیچ چیز ندارم. حول و قوه من همه از خداست.

استاد بزرگواری داشتیم که وقتی می آمدند دست او را می بوسیدند ناراحت میشد. می گفت: برو دست خودت را ببوس. خودت را پیدا کن. به جای این که دست دیگران را ببوسیم و دنبال دیگران باشیم، اول خودمان را پیدا کنیم.

شاید این که می گویند زیاد با خودمان خلوت داشته باشیم، برای همان دوستی است. در خلوت خود را در می یابیم. می فهمیم که ما هیچ هستیم. فقر محض و عجز محض هستیم. هم عجز مان را کامل در می یابیم، هم داده های خدا را که به ما مرحمت کرده است.

هرچه هست اوست. اگر کسی این را درک کند، به همه معضلات و مشکلات فائق و همه دردها درمان می شود. از این رو معرفت نفس بالاترین معارف است و پیدا کردن خود و دوستی با خود، ریشه تمام خوبی هاست.

فرمودند: دوست هر انسانی عقل و فهم اوست و دشمنش جهل اوست. جاهل یعنی کسی که چراغ عقلش خاموش است. یا از عقلش استفاده نکرده است. جهل بزرگترین دشمن انسان است.

دشمن فقط دشمن بیرونی نیست، خودمان دشمن خودمان می شویم و به خودمان ظلم می کنیم و خودمان را آلوده به گناه نکنیم. باید خودمان را دوست داشته باشیم. خودمان را در آغوش بگیریم. با خودمان گپی بزنیم. و این چقدر به ما آرامش می‌دهد!

مجالست با صالحان

امام سجاد علیه السلام فرمودند:

مجالس الصالحین داعیه الی الصلاح؛ (۱) مجالس و محفل افراد صالح دعوت به نیکی و صلاح است.

با افرادی که صالح و با تقوا و با ایمان انسد زیاد بنشینید که دعوت به صلاح می کنند و ناخودآگاه به سمت خوبی ها کشیده می شوید.

مجالست با کریمان

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

أسعد الناس من خالط کرام الناس؛ (۲) سعادتمندترین انسانها آنهایی هستند که با افراد کریم و بزرگوار می نشینند. پیغمبر عظیم الشان مردم را چهار دسته کردند و فرمودند:

الرجال أربعه سخی و کریم و بخیل و لئیم فالسخی الذی یأکل و یعطى و الکریم الذی لا یأکل و یعطى و البخیل الذی یأکل ولا

ص: ۱۹۱

۱- تعف العقول، ص ۲۸۳؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۳۵؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۴۱.

۲- من لا یحضر الفقیه ج ۴، ص ۳۹۵؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۲.

يعطى و اليم الذى لا يأكل ولا يعطى؛(۱) مردم بر چهار دسته اند: با سخاوت، بزرگواری، بخیل و پست. سخاوتمند می خورد و بخشش می کند. بزرگواری خود نمی خورد و بخشش می کند. بخیل می خورد، ولی بخشش ندارد. لئیم و پست فطرت نه می خورد و نه بخشش می کند.

انسان های پست فطرت نه خودشان می خورند نه به دیگران می خوراندند. فقط جمع می کنند و با اقل زندگی می گذرانند. می گوید: فقط جمع کنم و در بانک بگذارم. اینها پست ترین افراد جامعه هستند. نه خودشان استفاده می کند، نه به بچه ها و نزدیکان و زیر مجموعه خود می دهند. بدون شک اینها یک ضرب به جهنم می روند.

اهل سخاوت و کرامت

اما آدم سخی کسی است که هم خودش می خورد و هم به دیگران میخوراند. خوش به حال آنهایی که سخاوت دارند. ما الان فراوان داریم افرادی که به اندازه گذران زندگی استفاده می کنند و بقیه را به دیگران می دهند. اگر جامعه ما این طور شود، بهشت برین می شود.

از این بالاتر کریم است. آدم های کریم کسانی هستند که از خودشان می زنند و نمی خوردند و به دیگران می دهند؛ مثل حضرت زهرا و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که لقمه دهانشان را به دیگران می دادند. لباس خودشان را به دیگران می دادند.

ص: ۱۹۲

۱- جامع الاخبار، ص ۱۱۳؛ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۶؛ نهج الفصاحه، ص ۵۰۷.

افرادی که از خودشان کم می گذارند و ایثار می کنند خیلی بزرگوارند. یک ضرب به بهشت می روند. آتش جهنم بر اینها حرام است. از این روست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «أسعد الناس من خالط كرام الناس؛ سعادتمندترین افراد آنهایی هستند که با افراد کریم و بزرگوار معاشرت کنند.»

معنای دیگر کریم این است که از عیب و بدی دیگران صرف نظر می کند. گیر نمی دهد، انتقام جو نیست. حضرت امیر علسه السلام می فرمایند:

من أشرف أفعال الكرم غفلة عما يعلم؛^(۱) از بهترین اعمال بزرگوارانه یک آدم با کرامت این است که به بدی هایی که دیگران در باره اش کردند بی توجه است.

یعنی صرف نظر می کند و بدی را به بدی پاسخ نمیدهد. خدایی می شود؛ چون این تجلی صفات خداوند است. ما این همه «یا کریم» و «یا رب» می گوئیم تا کمی از کرم خدا در ماسرایت کند. حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

ولقد امر علي التيم يسبني

فمضيت ثمت قلت لايعنيني^(۲)

به انسان پستی گذر کردم در حالی که مرا دشنام میداد. پس از آنجا گذشتم و گفتم مقصودش من نبودم.

از بهترین اعمال یک انسان کریم این است که از چیزهایی که میداند غفلت کند و خودش را به ندیدن و ندانستن بزند.

ص: ۱۹۳

۱- نهج البلاغه، حکمت ۲۱۳.

۲- منهاج البراعه، ج ۱۵، ص ۳۰۹.

فرمودند: سعادتمندترین افراد آنهایی هستند که با آدم های کریم بزرگوار معاشرت کنند. مرحوم حاج آقای دولابی از قول مرحوم انصاری همدانی می فرمودند: اگر انسان یک بار با یک شخصیت فوق العاده برخورد کند، متحول می شود. انسان اگر پنجاه سال زحمت بکشد و یک دوست خوب، یک استاد خوب پیدا کند و خودش را بند به او کند، این برای نجات او کافی است.

معروف است که زهیر عثمانی و مخالف امام حسین علیه السلام بود. حتی بعد از اعمال حج مراقب بود که جایی که امام حسین اتراق می کند، اتراق نکند. اگر حضرت در جایی بیتوته می کردند، یک کیلومتر آن طرف تر می رفت و محل دیگری را انتخاب می کرد که با امام حسین رو به رو نشود. ولی یک جا بیابان برهوت بود. ممکن نبود جایی دیگر برود تا نزدیک به امام حسین علیه السلام نباشد. مجبور شد همانجایی که حضرت اتراق کردند، اتراق کند.

وقتی که با فاصله کمی از خیمه امام حسین علیه السلام خیمه زد، امام حسین علیه السلام دیدند آماده شکار است. قابلیت و ظرفیت دارد. به دنبالش فرستادند. قاصد امام حسین به در خیمه آمد. داشتند غذا می خوردند. گفت: امام حسین، فرزند رسول الله می گوید: بیا کارت دارم.

لقمه در دهانش ماند. نمی دانست چه کار کند. خانمش زن فهمیده و عاقلی بود. بارک الله به زنانی که همسر و فرزندان را به کار خیر تشویق می کنند. در تمام ثواب آنها شریکاند. گفت وای بر تو! پسر پیغمبر دنبالت

فرستاده و نمی خواهی بروی؟ برو ببین چه می گوید.

بلند شد و به ملاقات امام حسین آمد. شاید چند دقیقه بیشتر طول نکشید. حضرت جملاتی به او فرمودند که ۱۸۰ درجه عوض شد. زهیر سر تا پا خدایی شد. سر تا پا حسینی شد. با یک ملاقات، با یک جمله از سعادت‌مندترین افراد شد.

کسانی که با افراد بزرگوار نشست و برخاست می کنند، رنگی از آنها می گیرند. رنگ آنها با هیچ چیزی نمی رود.

همراهی با امام حسین علیه السلام

زهیر برگشت و حال و هوایش عوض شد. خیمه اش را جمع کرد. گفت: ببرید کنار خیمه امام حسین بنزید. به خانمش گفت: این راه، راه پر خطری است. من تو را به دست قبیله میسپارم. برو پیش قبیله‌ها. من به همراه امام حسین علیه السلام می روم تا همه هستی ام را فدا کنم. همسرش هم گفت: حالا که من جدا می شوی، پیش جدش پیغمبر از من شفاعت کن. دست مرا هم بگیر.

زهیر از افرادی است که شب عاشورا سخن گفته است. وقتی حضرت سید الشهداء علیه السلام فرمودند: من بیعتم را برداشتم، هر کس می خواهد برود برود، بلند شد و گفت: اگر هفتاد بار به آتش سوزانده شوم، دست از حمایت شما بر نمی دارم. اصلاً بهشت هم نمی خواهم. این خیلی مهم است. ایمان خیلی بالایی می خواهد. عشق کامل است. ولایت کامل است. گفت: اصلاً اگر آخرت نباشد، بهشت و جهنم هم نباشد، عمر دنیا هم جاودانه باشد، من

ص: ۱۹۵

حاضرَم هزار بار کشته شوم و زنده شوم و از شما حمایت کنم. از شما جدا نمی شوم. همه وجودش می گفت حسین!

این یک ملاقات است. عکسش را هم داریم. کسی با آدم منافق و شرور نشسته و ۱۸۰ درجه فکرش را زده و جهنمی شده است. رفقای ناباب خطرشان از هر سمی و از هر آتشی و از هر فتنه ای بیشتر است.

زهیر با یک ملاقات با امام حسین طوری شده که تمام انبیا و اولیا به او سلام می دهند. امام زمان به این آقا سلام می دهد. با خوبان یک پیوند قلبی که برقرار کنید، مثل آب قلیلی است که وصل به دریا می شود.

با چه کسانی مجالست کنیم؟

دوستی هایی را که به دین ما، یا به علم ما، یا به کمالات ما، یا به معرفت ما بیفزاید باید تقویت کنیم. حوارین از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند:

یا روح الله من نجالس؛ ای روح الله، ما با چه کسانی معاشرت و نشست و برخاست داشته باشیم؟

حضرت سه ویژگی را بیان فرمودند:

من یدکرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخره عمله؛ (۱) با کسی که دیدار او شما را به یاد خدا اندازد، و سخن او بر دانش شما بیفزاید و عمل او شما را به آخرت متمایل سازد.

با کسانی معاشرت کنید که دوستی با آنها شما را به آخرت ترغیب کند

ص: ۱۹۶

و به یاد خدا بیندازد. بعضی ها هستند که معاشرت با آنها انسان به یاد گرفتاری ها و مشکلات و دنیا و زینت دنیا و تشریفات می افتد. خدای متعال به پیغمبرش امر فرمود:

«فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ»؛ (۱) پس از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمیطلبد، اعراض کن! این آخرین حد آگاهی آنهاست؛ پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند بهتر می شناسد، و (همچنین) هدایت یافتگان را از همه بهتر می شناسد!

افرادی که شش دانگ دنیاپرست، ریاست پرست و پول پرست اند، دل انسان را تاریک می کنند. دل را می میرانند. فرمود: از کسانی که فقط همشان دنیاست و دلشان غافل است اعراض کن. لذا حضرت عیسی فرمود: با کسانی معاشرت کنید که معاشرت با آنها شما را به یاد خدا بیندازد، گفت و گوی با آنها علم و فهم و درک شما را بالا ببرد، و رفتار و اعمال آنها شما را به آخرت سوق بدهد. یعنی بی رغبتی به دنیا در شما ایجاد کند.

خیری از سوی خداوند

بسیاری از افرادی که در زندگی تحول پیدا کرده اند، در برخورد با یک شخصیتی فوق العاده بوده است. یک رفیق خوب، یا استاد خوب نصیب او شده و تأثیر پذیر هم بوده است. پیغمبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

ص: ۱۹۷

من أراد الله به خيرا رزقه الله خليلا صالحا؛(۱) هر کس را که خدا خیر او را بخواهد، دوستی صالح و شایسته نصیب او می کند.

اگر خدا اراده کرده باشد به بنده ای خیر برساند و لطف و عنایت و رحمت و محبت خدا شامل حال بندهای شد و در کمند جذبه و محبت خدا قرار گرفت، علامتش این است که خدا یک دوست خوب سر راهش می گذارد تا اگر خواست زمین بخورد یا غفلت بکند، او را یادآوری و کمکش کند.

بهترین دوستان

پشتوانه افراد انسان هایی هستند که به او کمک می کنند. اگر آن را بردارند، انسان در راه می ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

خير إخوانك من أعانك على طاعة الله و صدك عن معاصيه و أمرک برضاه؛(۲) بهترین برادران و دوستان ایمانی تو کسی است که تو را بر اطاعت خدا یاری دهد، و مانع تو از معصیت خدا شود، و به کسب خشنودی خداوند فرمان دهد!

یک همسر خوب هم همین ویژگی را دارد. پیغمبر خدا از امیرالمؤمنین پرسیدند: همسران چگونه همسری است؟ عرضه داشتند:

نعم العون على طاعة الله؛(۳) خوب کمکی بر طاعت و بندگی خداست!

ص: ۱۹۸

۱- نهج الفصاحه، ص ۷۷۶، حکمت ۳۰۶۴.

۲- مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- مناقب آل ابی طالب علیه السلام ج ۳، ص ۳۵۶. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.

بهترین اصحاب و یاران و رفقا، آنهایی هستند که ما را در بندگی خدا و طاعات و کارهای خوب کمک می کنند. اگر دوستی پیدا کردید که در مسیر حق و صحیح شما را کمک می کند، این رفیق مشفق و خوبی است. قدرش را بدان و از او بهره بگیر و استفاده کن و حضورش را مغتنم بشمار.

جهانگیر خان قشقایی

معاشرت با عالمان ربانی مسیر زندگی انسان را عوض می کند. مرحوم جهانگیر خان قشقایی عالم برجسته و عارف و فیلسوف بزرگی است. استاد مرحوم آیت الله بروجردی است. تا آخر عمر عمامه نگذاشت؛ چون خودش را قابل نمی دانست. بسیاری از علمای برجسته در درس ایشان شرکت می کردند.

در حالات این انسان برجسته نوشته اند. ایشان از طایفه قشقایی ها بوده که در اصفهان و شیراز وجود داشتند. پدرش خان بود. ایل و ثروت فراوانی داشتند. در جوانی عشق به تار زدن و نوازندگی داشت.

یک موقع تارش خراب می شود. به اصفهان می آید که تارش را درست کند. به بازار اصفهان می رود. به کاسبی که اهل دل و معنا و آدم فوق العاده ای بوده برخورد می کند. از آن کاسب می پرسد: اینجا آلات نوازندگی و تار را کجا اصلاح می کنند. ایشان یک نگاهی به جهانگیر خان می کند و می بیند زمینه و ظرفیت دارد. به او می گوید: عزیز من، اگر این تار را هم درست کنی مشکل شما را حل نمی کند. گیرم با این موسیقی چند ساعتی دمی گرفتی، ولی محبوب واقعی را باید پیدا کنی. اگر می خواهی او را پیدا بکنی،

باید تار دلت را میزان کنی. اگر خود انسان میزان نباشد، مشکل حل نمی شود. باید تار دلش کوچک و تنظیم باشد. تنظیم دل و روح ما از همه مهم تر است. انبیا آمده اند خود ما را تنظیم کنند. اگر خودمان تنظیم شدیم، همه چیز تنظیم می شود.

در یک کلمه به او گفت: برو تار دلت را تنظیم کن. این مطلب مثل تیری به جانم خورد. پرسید: کجا تار دل را درست می کنند؟ اشاره می کند به مدرسه ای و می گوید: اینجا تار دل را می توانند درست کنند. ایشان از همانجا تار را کنار می گذارد و به پدرش پیغام میدهد که رفته درس بخوانم. می آید درس می خواند و جزء علمای تراز اول اصفهان می شود.

اصلاً نه خانواده و نه مسیرش به این راه ها نمی خورد. ولی یک دوست خوب، یک همسفر خوب، یک رفیق خوب و یک ناصح مشفق سرنوشت انسان را از این رو به آن رو می کند. از جهانگیر خان یک عارف برجسته می سازد که شاید صدها مجتهد پای درسش می نشستند. آدم بسیار متواضع و فروتنی بوده است. به حرمت این که این لباس عظمت دارد، حاضر نشد عمامه بگذارد.

محدث قمی در کشاکش دوران

میرزای نائینی از مفاخر علمای تراز اول نجف بود. بسیاری از شاگردان ایشان مرجع و مجتهد بودند. یک موقعی به آشیخ عباس قمی می رسد. به ایشان می گوید: من پا درد دارم و اذیت می شوم. شما آدم خیلی خوبی هستی، مخلص هستی. برای من دعا کن خدا پا درد مرا خوب کند.

ص: ۲۰۰

مرحوم آشیخ عباس قمی می گوید: من احتمال می دهم با زبانم یک وقت گناه کرده باشم و دعای من زود اجابت نشود، ولی یادم نمی آید که با این دستم و این انگشتانم گناه کرده باشم، میدانم که با این انگشت ها و دست ها هزارها حدیث نوشتم و در مسیر اهل بیت حرکت کردم. اگر اجازه بدهی به جای دعا کردن من این دست را که منتسب به اهل بیت است به پای شما بکشم.

دستش را به پای میرزای نائینی می کشد و درد و مریضی از پای ایشان بیرون می رود. این قدر آدم مخلصی بوده است. رمز این که این همه توفیق کسب کرد چه بود؟

ایشان می گوید: من زمانی که رفتم در نجف درس بخوانم، جوان بودم. دیر هم وارد طلبگی شده بودم. دوره ای بود که اختلاف شدیدی بین علما افتاده بود. علما و مردم دو دسته شدند: مشروطه طلب و استبداد طلب. یک عده این طرف و یک عده آن طرف و دو دستگی و شکافی ایجاد شده بود. در هر مجلس و محله ای میرفتی یک عده طرفدار مشروطه بودند، و یک عده طرفدار استبداد. در ایران هم همین طور بود.

ایشان می گفت: ما در آن گیر و دار رفتیم طلبه شدیم. اول درس خواندن ما بود. یک روز برای استحمام به حمام رفتم. سابق حمام های عمومی دلاک و کیسه کش داشت. گفت: با این دلاک باب گفت و گو را باز کردم. از این پیرمرد پرسیدم: حق با کدام طرف است؟ ایشان کمی با من تند شد. گفت: من شغلم دلاک و کارم کیسه کشیدن و کارگری است. وظیفه الهی من این است که خوب کیسه بکشم و خوب دلاکی کنم. اگر هم یک امری مشتبه

پیش آمد، علما و بزرگان باید نظر بدهند. ما تابع آنها هستیم.

من اگر یک روز طرفدار این حزب و گروه شوم و یک روز طرفدار گروه دیگری، از کار و زندگی ام می مانم. گفت: من به تو نصیحت می کنم که اگر می خواهی موفق شوی، تمام همت را بگذار که درس بخوانی و به جایی برسی. الآن وظیفه ات این است که خودت عالم فرهیخته و مجتهد و صاحب نظر شوی. اگر تو در جناح و گروه و دسته بازی ها بروی، از همه کارهایت وا می ماند. خودت را درگیر نکن. بین خدا چه می خواهد همان را انجام بده.

می گوید: حرف این دلاک وضع زندگی مرا زیر و رو کرد. یک آدمی بود که شاید سواد هم نداشت، ولی حرف پخته ای زد. گفت: الان وظیفه تو این نیست که درگیر این مسائل شوی، وظیفه ات این است که درس بخوانی تا صاحب نظر شوی. حرف این آقا باعث شد که من محکم به درس و بحث چسبیدم و در حدیث و روایات کار کردم و افتخار نوکری اهل بیت نصیبم شد و این همه موفقیت در زندگی ام کسب کردم.

راستگویی و امانتداری

یکی از نشانه ها و معیارهای دوست خوب، راست گفتاری و امانتداری است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

لا تنظروا إلى طول الركوع الرجل و سجوده فإن ذلك شيء اعتاده فلو تركه استوحش لذلك ولكن انظروا إلى صدق حديثه و أداء أمانته؛(۱)

ص: ۲۰۲

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۶۸؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۸.

به طول دادن رکوع و سجود شخص ننگرید؛ زیرا به آن عادت کرده است. اگر آن را ترک کند وحشت می کند. بلکه به راستی گفتار و ادای امانتش بنگرید.

آیا عبادت زیاد می تواند معیاری برای یک دوست خوب باشد؟ طول دادن رکوع و سجده و عبادت زیاد نمی تواند معیار خوبی شخص باشد. چه بسا شخص به این عبادت عادت کرده باشد. اگر آن را ترک کند ممکن است به وحشت بیفتد. آنچه ملاک خوبی افراد است، راستگویی و امانتداری است.

کسی که در زندگی راستگو و امانتدار است بر او صحنه بگذارید و با او دوست شوید. کسی که راستگو نیست، یا در امانت خیانت می کند، اصلاً به درد دوستی نمی خورد. روی آن سرمایه گذاری نکنید.

صداقت در رفتار

یکی دیگر از علائم و معیارهای دوست خوب صداقت در رفتار و محبت است. کسانی که فقط به فکر بهره برداری از انسان هستند، به درد دوستی نمی خورند. فرمود:

أخدم أخاك فان استخدمك فلا ولا كرامه؛^(۱) به برادرت خدمت کن و اگر تو را به خدمت گیرد، نه، و احترامی نیست.

با افرادی دوست شوید که به شما مهر بورزند و محبت و خدمت کنند. اگر با کسی دوست شدی که تو را میخواهد به بردگی و بیگاری بگیرد و

ص: ۲۰۳

۱- الاختصاص، ص ۲۴۳؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۴۹؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۸.

از تو سوء استفاده کند، این به درد دوستی نمی خورد. خدا به ما اجازه نداده است که ذلیل باشیم.

دوستی و مجالست با مساکین

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به اباذر فرمودند:

أحب المساکین و أكثر مجالستهم؛ (۱) مساکن و بینوایان را دوست بدار و فراوان با آنان همنشینی کن.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم خود نیز با فقراى اصحاب سر یک سفره می نشستند. فقیر ترین افراد حضرت را دعوت می کردند و ایشان به خانه آنها می رفتند و می فرمودند:

اللهم أحنی مسکینا و أمتنی مسکینا و الحشرنی فی زمره المساکین؛ (۲) خدایا! مرا مسکین زنده بدار، و مسکین بمیران، و بامساکین محشور کن!

کار مساکین راحت و آسان است. به اندازه گذران زندگی حساب و کتاب دارند. آلوده به دنیا نیستند. حتی فرمودند:

اوصانی بسبع خصال حب المساکین و الدنو منهم؛ (۳) پروردگرم مرا به هفت خصلت وصیت فرمود: دوستی با فقرا و نزدیک شدن به آنها.

سلمان چرا این همه مقام و درجه پیدا کرد؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: سه

ص: ۲۰۴

۱- الخصال، ج ۲، ص ۵۲۶؛ مکارم الاخلاق، ص ۴۷۳.

۲- روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۵۴؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

۳- الاصول الستة عشر، ص ۷۵.

صفت خوب در او بود؛ نخست این که پایش را در جای پای امیر المؤمنین علیه السلام می گذاشت. دوم این که علم و علما را دوست داشت. سوم این که فقرا را دوست داشت و با آنان معاشرت می نمود. (۱)

نشستن با فقرایی که آبرومند هستند منظور است نه گداها. افرادی که تمکن آن چنانی ندارند. زندگی ساده ای دارند. با زحمت می گذرانند. در فامیل و همسایه و دوستان یافت می شوند. این رفت و آمدها، هم آدم را شاکر و قدردان قرار می دهد، و هم قانع و راضی می کند.

عده ای از اشراف مکه به محضر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ما حرفی نداریم به شما ایمان بیاوریم و کمک شما کنیم، ولی این فقیران و اصحاب صفا را از خودت دور کنید تا ایمان بیاوریم. آیه نازل شد:

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا؛ (۲) با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر میخوانند، و تنها رضای او را می طلبند. و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است.

ص: ۲۰۵

۱- کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۸۸؛ سفینه البحار، ج ۴، ص ۲۴۱.

۲- سوره کهف، آیه ۲۸.

مبادا يك وقت اينها را طرد كنى كه خدا با اين هاست. خدا با اين دل شكسته هاست. مبادا دنبال زينت دنيا بروى و بگويى
پولدارها بيايند دورت جمع شوند و اينها را طرد كنى.

ص: ۲۰۶

گفتار یازدهم: الفت وگذشت

اشاره

ص: ۲۰۷

پیغمبر خدا فرمودند:

فی أول ليله من شهر رمضان تغل المردة من الشياطين و يغفر في كل ليله سبعين ألفا فإذا كان في ليله القدر غفر الله بمثل ما غفر في رجب وشعبان و شهر رمضان إلى ذلك اليوم إلا- رجلا- بينه و بين أخيه شحناء فيقول الله عزوجل أنظروا هؤلاء حتى يصطلحوا؛(۱)

در هر شبی از شب های ماه مبارک رمضان، خداوند هفتاد هزار بنده را بیامرزد؛ و چون شب قدر شود، حق تعالی به قدر آنچه در ماه رجب و شعبان و رمضان تا آن زمان آمرزیده است، همه را بیامرزد، به جز کسی که میان او و برادر دینی اش عداوتی باشد. در این صورت خداوند به فرشتگان می فرماید: مهلتشان دهید تا آشتی کنند.

شب قدر خدا به تعداد ماه رجب و ماه شعبان و هر شب و روز ماه رمضان می آمرزد، جز کسانی که با هم قهر هستند. قهر بودن در شب قدر که شب عفو عمومی است، مانع ایجاد می کند و انسان از رحمت و بخشش خداوند محروم می ماند، جز این که آشتی کند.

ص: ۲۰۹

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۷۱؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۸۸.

مرحوم آقای دولابی می فرمودند: خدا و چهارده معصوم و انبیا یگانگی را خیلی دوست دارند. هر کجا که دو دل با هم یکی می شود و «من»ها کنار می رود، و زن و شوهر، دوست و فامیل، خواهر و برادر یکی می شوند، خدا، انبیا و ملائکه و عالم هستی، همه با آن ها هستند. همه اهل آسمان با آن ها هستند. هر کجا یگانگی و انس و الفت و همدلی و محبت باشد، خدا آنجاست. امیر المؤمنین علیه السلام در تعبیر زیبایی فرمودند:

فإن ید الله مع الجماعة و إیاکم و الفرقه (۱)؛ بدون شک دست خدا باجماعت است و بر حذر باشید از جدایی. سعی کنید تفرقه و اختلاف و دو دستگی و جدایی بین شما نباشد. دست خدا یعنی همه انبیا و ملائکه و امامان و امام زمان. همه این ها دست خدا و قدرت خدا و رحمت خدا هستند. هر کجا که دو دل با هم یکی است و به هم جوش می خورد، تمام خیرات عالم بالای سر آن هاست؛ چون «من» در این موضوع کنار رفته است.

میعادگاه شیاطین

مواظب باشید تفرقه و اختلاف بین شما نیفتد. هر کجا که تفرقه است شیاطین، جنایتکارها، جیب برها، دزدها، بدها و اشقیاء آنجا جمع اند. دشمن خدا و اولیای خدا از تفرقه خوششان می آید؛ چون رحمت خدا قطع می شود. بعد فرمودند:

و إیاکم و الفرقه فإن الشاذ من الناس للشیطان كما أن الشاذ من

ص: ۲۱۰

الغنم للذئب؛ زیرا تنها مانده از مردم نصیب شیطان است؛ همان طور که تنها مانده از گله گوسفند طعمه گرگ است. وقتی گوسفند از گله جدا می شود، طعمه گرگ می شود. آدمی هم که از جمع جدا شود، طعمه شیطان می شود.

در روایات و آیات قرآن از تفرقه و اختلاف بسیار مذمت شده است. خدا تفرقه را دوست ندارد. اگر برادر و خواهری با هم قهر باشند، پدر و مادر چقدر زجر می کشند! وقتی دو نفر آشتی می کنند، امام زمان چقدر خوشحال می شود! خدا چقدر خوشنود می شوند! چرا زن و شوهر باید با هم قهر باشند؟! این یک طلاق عاطفی است. خیلی بد است. مرحوم حاج آقای دولابی می فرمودند: در خانواده ای که زن و شوهر قهر هستند، نمی توانم بخوابم؛ چون می بینم رحمت خدا قطع است. مثل خانه ای که آب و برق در آن قطع است. نمی توان در آن زندگی کرد. اگر زن و شوهر و خواهر و برادر و قوم و خویش با هم قهرند، دست خدا و رحمت خدا و لطف خدا بریده و قطع شده است. باید مواظب باشیم.

همبستگی

امیرالمؤمنین تا لحظه شهادت خیرخواهی و نصیحت و دلسوزی و مهربانی می کردند. یک سردرد و گرسنگی ما را بی تاب می کند و همه چیز را فراموش می کنیم. پیشانی حضرت شکافته شده است. سم وارد بدن شده است، به طوری که حضرت بعد از این ضربت نتوانستند از جا بلند شوند. اما چقدر سفارش دشمن خودشان را می کنند. فرمودند:

ص: ۲۱۱

إِن أَعْفَ فَاَلْعَفْوُ لِي قَرَبِهِ وَ لَكُمْ حَسَنَةٌ؛(۱) اگر عفو کنیم، عفو برای من قربت و موجب نزدیکی به خداست و برای شما حسنه است. در وصیت خود به فرزندان خود فرمودند:

علیکم بالتواصل والتبازل و ایاکم التدابر والتقاطع؛(۲) بر شما باد که با هم وابستگی و دوستی و بخشش داشته باشید و بترسید از

پشت کردن به یکدیگر و جدایی از هم. همیشه به هم وصل شوید. ولایت کارش وصل کردن است. شیاطین و دشمنان خدا کارشان جدا کردن و تفرقه ایجاد کردن است. این تواصل را خدا و اهل بیت خیلی دوست دارد. وقتی فامیل و دوست با هم یکی شوند، آثار فراوانی دارند. همه انبیا پشت سر آن هستند. اما وقتی اختلاف و تفرقه باشد، شیطان حاکم می شود. امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ای فرمودند:

و ایم الله ما اختلفت أمة بعد نبیها إلا ظهر باطلها علی حقها؛(۳) به خدا سوگند، هیچ امتی بعد از پیغمبر اختلاف پیدا نکردند، مگر

این که باطل بر حق غالب شد. چون ولی و امام و وصی جایی می آید که یگانگی است. اگر تفرقه افتاد می گوید: من نیستم و باطل می آید.

فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتُمْ تُصِرُّونَ؛(۴)

آن است خداوند، پروردگار حق شما! با این حال، بعد از حق، چه

ص: ۲۱۲

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۳.

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۷؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۵۶.

۳- الأمالی للمفید، ص ۲۳۵؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۷.

۴- سوره یونس، آیه ۳۲.

چیزی جز گمراهی وجود دارد؟! پس چرا (از پرستش او) روی گردان می شوید؟! به محض این که در مملکت ما اختلاف و تفرقه بیفتد، استکبار و دشمن می آید و غالب می شود. همیشه به هم وصل شوید و بذل و بخشش کنید. یکی از چیزهایی که دل ها را به هم نزدیک می کند و کینه ها را می برد، بذل و بخشش و سخاوت و هدیه دادن است. در گفتار، در رفتار، به هر وسیله ای بذل و بخشش کنید. هیچ وقت زن و شوهر با هم قهر نکنند. اگر ناراحتی وجود دارد، با هم حرف بزنند. قهر چیز بدی است. نمازهایشان قبول نمی شود. روزه هایشان قبول نمی شود. عباداتشان قبول نمی شود. پشت به هم کردن، قطع کردن راه خداست.

تعامل با دشمن

_ آیا اگر ما از ظالم بگذریم، ظالم پروری نمی شود؟

اولا- مواظب باشیم حق کسی را پایمال نکنیم. اگر حق ما پایمال شد، در مواجهه با ظلم از راه صحیح دفاع کنیم و حقمان را بگیریم. نمی گوئیم کسی حقش را نگیرد. اما اگر کسی از راه صحیح و شرعی و قانونی نتوانست حقش را بگیرد چه کار کند؟

جاهایی که نمی توانیم حقمان را بگیریم، چند راه داریم. یک راه این است که به خدا واگذار کنیم. این از راه های خوب است. امیرالمؤمنین علیه السلام در شمار اوصاف متقین می فرماید:

ص: ۲۱۳

وإن بغى عليه صبر حتى يكون الله هو الذى ينتقم له؛(۱) و چون براو ستم کنند، شکیبایی پیش گیرد تا خدا انتقام او را بکشد. پیش خدا گم نمی شود. خدا در قرآن فرموده است:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ؛(۲)

پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد، آن را می بیند! و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده، آن را می بیند! هر کسى بازتاب عمل خودش را خواهد دید. امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: من ابن ملجم را بخشیدم. شما ببخشید، ولی خدا کار خودش را می کند. بنابراین، اگر کسی نتوانست از راه صحیح حقش را بگیرد، به خدا واگذار کند. صبر زیادی می خواهد، ولی خدا کمکش می کند. چاره ای نیست. وقتی قاییل می خواست هابیل را بکشد، هابیل به او گفت:

لئن بسطت إلیّ یدک لتقتلنّی ما أنا بباسط یدى إلیک لأقتلک إنی أخاف الله رب العالمین؛(۳) اگر تو برای کشتن من دست دراز

کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی گشایم؛ چون از پروردگار جهانیان می ترسم!

من برادر نمی کشم. تا جایی که زورم برسد دفاع می کنم، اما نمی کشم. در کربلا تا جایی که دشمن تیراندازی نکرد، امام حسین علیه السلام دست به شمشیر نبرد. فرمودند: مظلوم می شویم، ولی ظالم نمی شویم. آن ها آب می بندند، ولی ما آب نمی بندیم. در ظلم آن ها شریک نمی شویم. دفاع می کنیم، ولی

ص: ۲۱۴

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۳۴۵.

۲- سوره زلزال، آیه ۷ و ۸.

۳- سوره مائده، آیه ۲۸.

هر کجا نمی توانیم به خدا واگذار می کنیم. خدا عادل و حکیم است. بگوییم هر طور که خودت صلاح میدانی.

خیری که به وسیله ظالم می رسد!

اگر بدانیم که ظالم به نفع ما کار می کند و به ضرر خودش، آرام می شویم. ظالم وسیله امتحان ماست. یک آدم نادان که به مال و آبروی ما تعدی می کند، در عین این که به اختیار خودش می کند، بدون اراده خدا نیست. همهء امور به مشیت خداست. پشت این قضا و قدر تلخ حکمت هایی خوابیده است. چه بسا این ظالمی که ما را اذیت می دهد، دل ما را می شکند و ما را متوجه خدا می کند. گاهی ظالم ما را از شرک نجات می دهد. ممکن است به کسی دل بسته باشیم. خدا می خواهد دل ما از او کنده شود. امید ما فقط خدا باشد.

این جفای خلق با تو در جهان

گر بدانی گنج زر آمد نهران

خلق را با تو چنین بدخو کنند

تا تو را ناچار رو آن سو کنند

اگر فشارهای افراد نباشد، ممکن است دل ببندیم و اصلا خدا را فراموش کنیم. برای همین فشارمان می دهند. این فشار دادن ها تلخ و سخت و سنگین است، ولی ما بی اختیار آن طرف می رویم. گاهی هم ما را تأدیب می کنند. با ظلم خود به ما می گویند: ما به درد نمی خوریم، خدا به دردت می خورد. می گوییم بشکند دستی که به تو خدمت کرد. من باید به خدا خدمت کنم. مزدم را از خدا بخواهم.

ص: ۲۱۵

حضرت علی فرمودند:

ما أحسن قَطٍ إِلَى أَحَدٍ وَ لَا أَسَأْتُ إِلَيْهِ؛^(۱) من تا به حال به هیچ کس خوبی نکردم و به هیچ کس هم بدی نکردم. از حضرت پرسیدند: چگونه چنین چیزی ممکن است؟! حضرت فرمودند: چون که خدای تعالی می فرماید:

إِنْ أَحْسَيْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا؛^(۲) اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می کنید؛ و اگر بدی کنید باز هم به خود می کنید. یعنی هر کاری کردم در حقیقت به خودم کردم. کمی این مطلب را به خودمان بیاورانیم که اگر کسی کار خوبی می کند، گل به خودش می زند. خیر به خودش می رساند. آن چیز به خودش بر می گردد. اگر خرابکاری کند، به خودش ضرر زده است. اگر مال مرا ببرند، مال من مال من است. ملک من است. ده دست هم بگردد، باز از ملک من بیرون نمی رود. اگر شد خدا در دنیا بر می گرداند. اگر هم نشد ثواب های کسی را که مال مرا خورده است، به من می دهند و گناهان مرا به او. با این تبادل جبران می کند.

خوبی های من همه به خودم بر می گردد. چرا عصبانی می شویم؟ چرا خشمگین می شویم؟ چرا اگر کسی عمل خلافی انجام داد، غضبناک می شویم؟ اگر کسی فحش بدهد، به خودش بر می گردد. این ناراحتی ندارد. چرا من به خاطر بدی دیگران خودم را آزار بدهم؟ بدی او به خودش بر می گردد.

ص: ۲۱۶

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۳۶؛ متشابه القرآن، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲- سوره اسراء، آیه ۷.

حضرت امیر علیه السلام در نامه ای به امام حسن علیه السلام فرمودند:

لا یکبرن علیک ظلم من ظلمک فإنه یسعی فی مضرتہ و نفعک؛^(۱) ستم ستمگر نباید بر تو بزرگ بیاید؛ زیرا او به زیان خود و سود تو تلاش می کند. کسی که درباره شما خطا و ظلم و اذیت و آزاری می کند، برایت بزرگ جلوه نکند. از کوره در نروی، هیجانی نشوی، خودت را نخوری، کینه ای نشوی؛ چون او به ضرر خودش و نفع شما کار می کند. ثواب های خودش را به شما می دهد و گناهان شما را می گیرد.

به شیخ بهایی گفتند: فلانی پشت سر شما بد و بیراه می گوید. ایشان یک مقدار پول در پاکت گذاشت و برایش فرستاد. گفتند: مثل این که آقا گوش هایش سنگین شده است. فکر کرده تعریف او را می کنند. گفتند: غیبت شما را می کند.

فرمود: متوجه شدم. گفتند: پس چرا پول می فرستی؟ فرمود: کسی که غیبت مرا می کند، ثواب هایش را برای من می فرستد. گفتند: معلوم نیست ثواب داشته باشد، آدم فاسقی است. فرمود: ما که گناه داریم. گناهان ما را به خودش منتقل می کند.

بعد از مدتی که ایشان چیزی فرستادند. گفتند: غیبت را نمی کند. گفت: ما هم دیگر پاکت نمی فرستیم. هرکسی هر کاری می کند، به خودش بر می گردد.

ص: ۲۱۷

۱- تحف العقول، ص ۸۲، نهج البلاغه، نامه ۳۱؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۹.

این جهان کوه است و فعل ماندا

سوی ما آید نداها را صدا

اگر کسی تهمت می زند، خرابکاری می کند، بدی می کند، اول به خودش می کند. شعاع و پرتوش به ما می خورد. ما اگر عکس العمل نداشته باشیم طوری نمی شود. کمی تمرین کنیم و باورهایمان را بالا ببریم.

واقعیت تغییر ناپذیر

امام هفتم علیه السلام به هشام فرمودند:

یا هشام لو كان في يدك جوزه و قال الناس في يدك لؤلؤه ما كان ينفعك و أنت تعلم أنها جوزه ولو كان في يدك لؤلؤه و قال الناس إنها جوزه ما ضررك و أنت تعلم أنها لؤلؤه؛ ای هشام، اگر در دست تو یک گردو باشد و مردم بگویند در دست تو یک جواهر و مروارید است، چه سودی برای تو خواهد داشت با این که می دانی یک گردو است. و اگر در دست تو جواهری باشد و مردم بگویند یک گردو است، چه ضرری به تو می رسد با این که تو خود می دانی که آنچه در دست توست جواهر و مرواریدی است.

دل های تهی از فریب و کینه

واقعیت با حرف دیگران عوض نمی شود. معیار ما نباید توهم و خیال باشد. اگر من آدم بی گناهی هستم، هر چه می خواهند بگویند. نباید از کوره در بروم. نباید زیر و رو شوم. حرف دیگران ما را زیر و رو نکند. گاهی با

ص: ۲۱۸

یک کلمه خیلی به هم می ریزیم. کینه به دل می گیریم. کینه صفت بدی است. امام حسین علیه السلام فرمودند:

إِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ سَلَمَتِ قُلُوبِهِمْ مِنْ كُلِّ غَشٍّ وَغُلٍّ وَدَغَلٍ؛^(۱) شیعیان ما کسانی هستند که دل آن ها از هر مکر و حيله و نیرنگ و فریب

و کینه خالی باشد. شیعیان ما کسانی هستند که دل هایشان از هر غل و غش و کینه ورزی پاک است. اگر کسی حرفی زده، یا مالی خورده، به خدا واگذارش می کنیم. از خدا بخواهیم او را ببخشد، ما را هم ببخشد. خدا این حالت را خیلی دوست دارد. اگر بخشیدیم به نفع ماست. وقتی خدای متعال امر به گذشت و عفو می کند، از وجدان و درون ما سؤال می کند:

أَلَمْأ تَجِبُونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛^(۲) آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است! خیلی قشنگ است. بعضی جاها خدا امر و نهی می کند و بعضی جاها سؤال می کند.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؛^(۳) آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده اش کافی نیست؟! آیا نمی خواهید خدا شما را بیامرزد؟! ما که گناهان بی شماری داریم، دوست داریم خدا ما را ببخشد. خدا می گوید: همان طور که من با تو رفتار می کنم، تو هم با دیگران رفتار کن.

ص: ۲۱۹

۱- تفسیر الامام العسکری، ص ۳۰۹؛ البرهان، ج ۴، ص ۶۰۳؛ بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۶.

۲- سوره نور، آیه ۲۲.

۳- سوره زمر، آیه ۳۶.

گاهی آدم مظلوم قرار می گیرد، ولی وقتی می آید انتقام بگیرد، کاری می کند که رو دست آن ظالم می زند. مثلاً اگر در خانه ام صد هزار تومان پول گم شد، می گویم: شاید خانمم دزیده، بچه ام دزدیده، چهل نفر بی گناه را به خاطر صد هزار تومان تهمت می زنم. صد رحمت به دزد. اگر ما خیلی جاها مظلوم هستیم. خیلی جاها ممکن است ظالم باشیم. اگر ما یک جایی ظالم شدیم، دوست داریم دیگران درباره ما چه برنامه ای پیاده کنند. آیا دوست داریم آبروی ما را ببرند، انتقام بگیرند، قصاص کنند و به ما مهلت ندهند؟ نمی گوئیم همه جا عفو کنید. کسی که اراذل او باش است و شمشیر از رو کشیده باید قصاص شود.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ (۱) و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما

تقوا پیشه کنید. چرا کسی را که یک بار عصبانی شده و اصلاً سابقه خلافکاری ندارد، چندین سال زندان کرده ای؟ آیا خدا راضی است؟ دوست دارید خدا با گناهای که شما کردید چه کار کند؟ همان کار را هم شما با دیگران بکنید. قرآن خیلی زیبا گفته است:

أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؛ (۲) آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟!

ص: ۲۲۰

۱- سوره بقره، آیه ۱۷۹.

۲- سوره نور، آیه ۲۲.

می گویند: در عفو لذتی است که در انتقام نیست. اگر جوان ما کسی را کشته بود، آیا دوست داریم قصاص کنند یا عفو کنند؟ امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: من عفو می کنم. شما هم اگر عفو کنید بهتر است. «العقولی قربه ولکم حسنه (۱) عفو و بخشش برای من موجب تقرب به خدا، و برای شما حسنه و نیکی است.»

تمرین عفو و گذشت آدم را خیلی بزرگ می کند. اولش سنگین است. با تمرین راحت می شود. کسی که می خواهد وزنه بردارد، کم کم بر می دارد. از روز اول کسی فوتبالیست قوی نمی شود، ولی تمرین آدم را بزرگ می کند.

آقای دولابی می فرمودند: کسی که شما را اذیت کرد، بلند شوید وضو بگیرید و دو رکعت نماز بخوانید و بگویید: خدایا، ببخش! به خودت هم بگو: بخشیدم، بخشیدم. می بینی که آرام می شوی. این تمرین ها اثر دارد.

ص: ۲۲۱

گفتار دوازدهم: رنجاندن و رنجیدن

اشاره

ص: ۲۲۳

یگانگی و وحدت و همدلی ریشه همه خوبی هاست. هر کجا خیر و برکت و لطف و عنایت و بهشت و اوصاف بهشت و نعمت های بهشتی است، مال یگانگی و همدلی است. اهل بهشت هر چقدر هم زیاد باشند، با هم همدل هستند، هر چند در درجات متفاوت باشند. امام راحل فرمودند: اگر ۱۲۴ هزار پیغمبر با هم جمع شوند، با هم دعوا و نزاع ندارند. با این که اختلاف درجه و رتبه انبیا بسیار متفاوت بوده است. گاهی حوزه رسالت یک پیغمبر یک شهر کوچک بوده است و حوزه و گستره رسالت پیغمبری مثل پیغمبر ما «كَافَّةً لِلنَّاسِ؛ (۱)» برای همه مردم است. برای اولین و آخرین است. حیات اولین و آخرین به دست او بوده است.

این همدلی و هماهنگی پیامبران به خاطر این است که منیت و خودیت و کینه ورزی در آن ها نیست. در میان اهل بهشت کینه نیست. بر خلاف اهل جهنم که بینشان دعوا و نزاع است. اگر کسی جهنم نقد می خواهد، دعوا و کینه و اختلاف جهنم نقد است. بهشت نقد هم یگانگی و همدلی و صفاست.

ص: ۲۲۵

نماز ستون دین است. روزه آن قدر اهمیت دارد که خوردن عمدی آن شصت روز روزه گرفتن جریمه دارد. همه اعمال را خدا به وسیله ملائکه و دیگران می گیرد مگر صدقه را که خود خدا به طور مستقیم و بدون واسطه می گیرد.

امام سجاده علیه السلام وقتی صدقه می دادند دستشان را می بوسیدند. از آن حضرت در این باره پرسیدند. فرمودند:

لأنها تقع في يد الله قبل أن تقع في يد السائل؛ (۱) صدقه قبل از آن که به دست فقیر برسد، در دست خدا قرار می گیرد. آیا از نماز و روزه و صدقه چیزی بالاتر داریم؟ پیغمبر خدا فرمودند:

ألا أخبركم بأفضل من درجة الصيام و الصدقة و الصلاة؛ آیا می خواهید شما را از چیزی که بهتر از روزه و صدقه و نماز است خبر بدهم؟

گفتند: بله یا رسول الله! فرمودند: صلاح ذات البین؛ صلح و آشتی بین مردم.

بعد فرمودند:

و فساد ذات البین و هی الحالقه؛ (۲) و فاسد و خراب بودن رابطه بین مردم هلاک کننده است. یعنی صلح و آشتی از همه این ها بالاتر است. رمزش این است که نماز

ص: ۲۲۶

۱- عده الداعی، ص ۶۸.

۲- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۹.

برای این است که دل آدم با خدا و خلق خدا یکی شود. و صلح و آشتی نتیجه نماز و روزه و صدقه است. اول خودمان با خدا و خلق آشتی کنیم و بعد هم بین دل ها صلح ایجاد کنیم. ریشه تمام برکت ها و لطف ها و عنایات الهی صلح و آشتی و یگانگی است.

اتصال و جدایی

یک سیب با یک دم نازک به درخت وصل است. تا وقتی که این سیب به درخت وصل است، از آفتاب بهره می برد. آفتاب او را پرورش می دهد و بارور می کند. باد و نسیم او را بارور می کند. از خاک و آب به وسیله ریشه و تنه تغذیه می کند، و تا وقتی که وصل است از آفتاب و باران انرژی و نیرو می گیرد و به کمال می رسد. ولی اگر این سیب از درخت جدا شد، همان خورشید او را فاسد می کند. اگر در آب بماند فاسد می شود. تا وقتی که ما به خدا وصل هستیم، به امام زمان وصل هستیم، به اهل بیت و به خانواده و قوم و خویش و رفقای خوب وصل هستیم، تمام عالم و هستی کمک ما هستند. تمام فرشته ها، تمام انبیا، باد و خورشید و آب و زمین و خاک همه حامی ما هستند. لامپ ها و نور افکن ها تا وقتی که به کارخانه برق وصل باشند فایده دارند. بهترین لامپ اگر به برق اتصال نداشته باشد، فایده ندارد. اتصال مهم است. شیر آب وقتی به منبع وصل است، آب می دهد. وقتی وصل نباشد،

آهن پاره است به درد نمی خورد. اتصال خیلی مهم است. کار خدا و پیغمبر و انبیا اتصال دادن است.

تو برای وصل کردن آمدی

نی برای فصل کردن آمدی

اگر پیغمبر یا امامی بخواهد فاصله بیندازد، خدا برکنارش می کند.

مهر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام

وقتی یک دل شدید، دست خدا بالای سر همه شماست، ولی وقتی از هم جدا شدید، گرگ ها و شیطان ها به سراغ شما می آیند. پیغمبر عظیم الشان فرمودند:

ما اختلط حبی بقلب عبد فأحبنى إلا حرم الله جسده على النار؛^(۱) محبت من با قاب بنده ای آمیخته نشد و مرا دوست نداشت، جز این که خداوند بدن او را بر آتش حرام کرد. محبت رسول الله با دل هیچ بنده ای قاطی نمی شود، مگر این که خداوند بدن او را بر آتش جهنم حرام می کند. وقتی شما به پیغمبر وصل هستی، آتش جهنم آنجا راه ندارد. این اتصال ها را قطع نکنیم. قهر بدترین حربه هاست. چرا فوری از گزینه قهر استفاده می کنیم؟! «تا توانی پا منه اندر فراق».

مبغوض ترین چیزها نزد پیغمبر خدا جدایی است. پیامبر فرمودند: هر کس مهر و عشق من با دلش قاطی شود، جذبه ای او را می کشد و به بهشت می برد. محال است آتش جهنم عاشق پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام را

ص: ۲۲۸

۱- کنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۹۳۹.

بسوزاند. نه تنها به او راه ندارد، بلکه آتش ها را هم خاموش می کند یک علامت مؤمن این است که هر کجا قدم می گذارد آتش را خاموش می کند. نه تنها آتش بیار معرکه نیست، بلکه دل ها را به هم جوش می دهد. کار انبیا و اولیا اتصال و جوش دادن است. دل ها را به هم جوش می دهند. کار طاغوت و شیاطین هم تفرقه است. می گویند: تفرقه بینداز و حکومت کن. هر جا که اختلاف است، شیطان هم حاکم است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

لکل شیء أساس و أساس الإسلام حبنا أهل البيت؛^(۱) هر چیزی پایه و اساسی دارد. پایه و بنیاد اسلام محبت ما اهل بیت است.

پیوند جزء با کل

پیوند با خدا، پیوند با اهل بیت، پیوند با دوستان خوب. از پایه های محکم اسلام است. اگر از فامیل قطع کنی، فکر نکن یک دست از صد تا دست کم می شود، نود و نه دست از شما کم می شود. یعنی همه فضای شما را آلوده می کند. به غربت و بیراهه می روی و طعمه شیاطین می شوی □ مثنوی در تعبیر زیبایی گفته است:

گفت پیغمبر شما را ای مهان

چون پدر هستم شفیق و مهربان

در روایات آمده است که پیغمبر و امیر المؤمنین و امامان علیهم السلام پدران ما هستند. از پدر و مادر نزدیک تر و مهربان تر هستند.

ص: ۲۲۹

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۰؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۶؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۹۱.

زان سبب که جمله اجزای منید

جزء را از کل چرا بر می کنید

جزء از کل قطع شد بیکار شد

عضو از تن قطع شد مردار شد

تا نپيوندد به کل بار دگر

مرده باشد نبودش از جانی خیر

خدا دست سالم به ما داده است. خدا را باید بی نهایت شکر کنیم که دستمان سالم است. اگر دست نباشد نمی توانیم یک دستشویی برویم. چه کسی باید ما را بشوید؟ اگر دست نباشد، نمی توانی لباس بپوشی. نمی توانی چیزی بنویسی. باید بگوییم: خدایا، ممنون که انگشت سالم، دست سالم، چشم سالم و ... به ما دادی!

این انگشت ها و دست های ما این همه کار آیی دارد و ما غافل هستیم. این انگشت و دست چه وقت کارایی دارد؟ وقتی که وصل به بدن باشد. وقتی این جزء به کل وصل باشد. اگر انگشت ما قطع شد، دیگر به درد نمی خورد، یک تکه گوشت است. باید دفنش کنیم.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: من کل هستم و شما جزء. پدر و مادر و فامیل کل هستند و ما جزء هستیم. ما باید وصل به این کل باشیم. شجره انبیا و اولیای خدا روح و جان ما را جلا می دهند. هم جسم و ظاهر ما را جلا می دهند و هم روح ما را.

مثنوی می گوید: پیغمبر کل هست و شما جزء هستید. این جزء وقتی کارایی دارد و اثر گذار است که وصل به کل باشد. اگر از این کل جدا شود، از بین می رود و در حقیقت مرده است. از این رو می فرماید: هیچ وقت خودتان را از کل جدا نکنید. اگر از کل جدا کردید، طعمه آتش جهنم هستید. اگر وصل باشید، محال است آتش جهنم شما را بسوزاند.

در اسلام هر چیزی که این اتصال ها را زیاد می کند، یا واجب شده یا مستحب. می توانیم قاعده کلی پیدا کنیم که اساس مکتب ما بر همین محور است. هر چیزی که ما را به خدا و به انبیا و اولیای الهی نزدیک می کند و بین مردم و خودمان یگانگی ایجاد می کند، یا واجب شده یا مستحب. نماز پیوند ما با خداست، صله رحم پیوند ما با خویشان است. احترام به پدر و مادر و اولاد، هدیه دادن، زیارت، بذل و بخشش، تکریم ها، یا واجب است یا مستحب.

تمام احکام اسلام را می توان در یک کلمه خلاصه کنیم که هر چیزی که ارتباط و اتصال را زیاد می کند، یا واجب است یا مستحب. هر چیزی که قهر و اختلاف و جدایی و تفرقه ایجاد کند، یا گناه کبیره و جرم است، یا مکروه.

شاید طلاق عاطفی بدتر از طلاق رسمی باشد. آدم آتش می گیرد. خانم در یک طبقه زندگی می کند و مرد در یک طبقه دیگر. چون دعوا و اختلاف دارند. از طرفی مسائلی وجود دارد که نمی توانند رسماً از هم جدا شوند. سالیان سال است که با هم ارتباط ندارند. این چه زندگی و چه مسلمانی است؟! خدا این را دوست ندارد.

مرنج و مرنجان

برای زیارت و ملاقات یک بزرگواری به یکی از شهرها رفتیم. دیدم تابلوی بزرگی در اتاق زده و این دو کلمه را نوشته است: «مرنج و مرنجان».

چکیده اسلام در روابط و اخلاق و معاشرت ها در همین دو کلمه است: «مرنج و مرنجان». اگر کسی به این دو کلمه عمل کند، به همه دین عمل کرده است.

عفو و گذشت مرنج است. البته کار مشکل و سختی است. مرنجان هم خیلی مهم است. یعنی علل و اسباب رنجش را باید بر طرف کرد. باید به افرادی که زمینه ظلم را فراهم می کنند، وسیله رنجش فراهم می کنند و باعث و بانی قهر و جدایی و طلاق می شوند، هشدار بدهیم.

رنجانیدن و اذیت و آزار رساندن به دیگران، یکی از بدترین گناهان کبیره است. اگر ما به مظلوم می گوییم ببخشید، معنایش این نیست که به کسی چراغ سبز نشان بدهیم که ظلم کند، دروغ بگوید و خیانت کند. اول می گوییم کسی آن کار را نکند. اما اگر خدای ناکرده اتفاقی افتاد، گذشت کنیم.

برترین جهاد

پیغمبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله وسلم به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

یا علی أفضل الجهاد من أصبح لایهم بظلم أحد؛^(۱) برترین جهاد آن است که چون صبح سر از بالین برداری به فکر ستم به کسی نباشی.

بالاترین جهادها و کوشش ها را کسی دارد که صبح که از خواب بلند می شود، نیتش این باشد که اذیت و آزارش به کسی نرسد. کسی را نرنجاند

ص: ۲۳۲

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۲؛ من لا یحضر الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۳؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۱۴.

و باعث رنجش کسی هم نشود. مسیر خودش را برود. همش این باشد. آدم وقتی جلوی نفس اماره اش را بگیرد و اذیت و آزارش به کسی نرسد، بالاترین جهادها را کرده است.

این که آه مظلوم پشت سر آدم نباشد، این مرنجان است. البته اگر اتفاقی و به طور ناخواسته ظمی به کسی شد، باید جبران و استغفار و عذرخواهی کنیم. در این حد عیب ندارد. ولی بنایش این باشد که وسایل رنجش کسی را فراهم نکند. این بالاترین جهادهاست. مسلمان واقعی از دید قرآن و روایات همین است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

المسلم من سلم الناس من يده و لسانه و المؤمن من ائتمنه الناس على أموالهم وانفسهم؛^(۱) مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان او آسوده باشند و مؤمن کسی است که مردم وی را بر اموال و جان های خود امین بدانند.

نشانه ایمان

ما نوعا مسلمان شعاری و مسلمان شناسنامه ای هستیم. ولی آیا از نظر قرآن و روایات هم مورد تأیید هستیم؟ قرآن می فرماید: الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ؛^(۲) (آری)، آنها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آن آنهاست؛ و آن ها هدایت یافتگان اند!

ص: ۲۳۳

۱- معانی الأخبار، ص ۲۳۹؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۵۱.

۲- سوره انعام، آیه ۸۲.

اهل ایمان يك علامت دارند. و آن این است که ایمانشان را با ظلم آمیخته نمی کنند. لباس ظلم نمی پوشند. آزار و اذیتشان به خواهر و برادر و پدر و مادر و فامیل و مشتری نمی رسد. اگر نرسید در امن کامل و از آتش جهنم محفوظ هستند. برات آزادی از آتش برایشان صادر شده است. هدایت کامل پیدا کرده اند. مسلمان واقعی کسی است که دیگران از دست و زبانش در امان باشند. با دست و زبانش کسی را آزار ندهد.

حفظ زبان

یکی از بالاترین اذیت ها و آزارهایی که وسیله رنجش را فراهم می کند، آزارهای زبانی است؛ زخم زبان و نیش زبان است. اگر کسی با این زبان بتواند آزار و رنجش دیگران را فراهم نکند، بسیاری از اختلافات، دعوایها و قهرها می خوابد. مواظب باشیم با زبانمان به کسی نیش نزنیم. زبان دم دست است. راحت غیبت می کند، تهمت می زند، فحاشی می کند، طعنه و کنایه می زند. چرا با این زبان موجب رنجش دیگران می شویم؟! این زبان را کنترل کنیم. پیغمبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

من حفظ لسانه فکأنما عمل بالقرآن؛(۱) کسی که زبانش را حفظ کند، گویا به قرآن عمل کرده است. حدیث کوتاه است، ولی دریایی از معانی است. چه کسی به همه قرآن عمل می کند؟ کسی که مهار زبانش را در دست داشته باشد. زبانش مهار گسیخته نباشد. امام صادق علیه السلام فرمودند:

ص: ۲۳۴

المؤمن ملجم؛ (۱) مؤمن افسار گسیخته نیست. مؤمن لجام دارد، افسار گسیخته نیست که هر کار بکند و هر چه از دهانش در بیاید بگوید.

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمودند: بعضی ها زبانشان که باز می شود مثل کوره های آتش زبانه می کشد. این ها جهنم است.

دوزخ شعله ور

مرحوم سید عبدالکریم کشمیری می فرمودند: کسی خدمت آقای حداد آمده بود. از آدم های شرور بود. آقای حداد این آیه را خواندند:

وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ؛ (۲) و در آن هنگام که دوزخ شعله ور گردد. یعنی شعله های آتش جهنم را می بینی؟! بین چقدر شعله ور شده است. آتش جهنم برای بد زبان هاست. پیغمبر ما فرمودند:

إن الله حرم الجنة على كل فحاش بذى قليل الحياء لا يبالي ما قال ولا ما قيل له؛ (۳) خداوند بهشت را بر هر فحاش بد گفتار کم حیا که باکی ندارد چه می گوید و چه به او گفته می شود، حرام کرده است.

بر اساس روایات بیشتر اهل جهنم را زبان جهنمی می کند. این مختصر گوشت را کمی کنترل کنیم. بی ادبی ها، توهین ها، تحقیرها، شکنجه ها، تهمت ها، غیبت ها، سخن چینی ها، همه از زبان است. حدود چهل گناه برای زبان بر شمرده اند.

ص: ۲۳۵

۱- معانی الأخبار، ص ۱۷۰؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۵.

۲- سورۀ تکویر، آیه ۱۲.

۳- کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۹۵۶؛ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۴۳؛ بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۰۷.

مگر هر حرفی در مورد کسی زده شد. من باید به او برسانم. کسی پشت سر شخصی حرف زد. یک سخن چین رفت به او گفت. آن شخص گفت: من از تو بیشتر ناراحت شدم. گفت: چرا؟ گفت: چون فلانی تیری در تاریکی به طرف من پرتاب کرده که به من نخورده است. تو آمدی این تیر را به قلب من فرو کردی. با این کارها دل ها را از هم جدا می کنیم. کسانی که آتش بیار معرکه هستند، از همه بدترند.

عذاب زبان

روز قیامت عذاب زبان سخت ترین عذاب هاست. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

يعذب الله اللسان بعذاب لا يعذب به شيئا من الجوارح فيقول أي رب عذبنی بعذاب لم تعذب به شيئا فيقال له خرجت منك كلمة فبلغت مشارق الأرض ومغاربها فسفك بها الدم الحرام و انتهك بها المال الحرام و انتهك بها الفرج الحرام و عزتي و جلالی لا عذبك

بعذاب لا أعذب به شيئا من جوارحك؛(۱) خدا زبان را عذابی کند که هیچ یک از اعضا را آنچنان عذاب نکرده باشد. زبان می گوید: پروردگارا، مرا عذابی نمودی که چیزی را آن گونه عذاب نکردی؟ به او گفته می شود: تو یک جمله گفتی که به مشارق و مغارب زمین رسید و به وسیله آن خون محترم ریخته شد و مال محترم غارت شد و ناموس محترم هتک حرمت شد. به عزت و

ص: ۲۳۶

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۱۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۱؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۰۴.

جلالم سوگند که تو را چنان عذاب کنم که هیچ یک از اعضای دیگر را عذاب نکرده باشم.

تخریب دیگران

بعضی وقت ها آدم حرفی می زند که آبروی کسی می رود. مرحوم حاج آقای دولابی می فرمودند: بنده و شما داریم نان آبرویمان را می خوریم. اگر آبرو نباشد کسی ما را تحویل نمی گیرد. به ما کار نمی دهد. جواب سلام ما را نمی دهد. ما همه در گرو آبرویمان هستیم. آبرویی که با یک تهمت برود، مگر می شود آن را جمع کرد. بیایم رنجش ها را کم کنیم. امام صادق علیه السلام فرمودند:

من روی علی مؤمن روایه یزید بها شینه و هدم مروءته لیسقط من أعین الناس أخرجه الله من ولايته إلى ولاية الشيطان لا يقبله الشيطان؛(۱) هرکس علیه مؤمنی حکایتی نقل کند و قصدش عیب او و ریختن آبرویش باشد که از چشم مردم بیفتد، خداوند او را از ولایت خود به ولایت شیطان براند و شیطان هم او را نپذیرد. کسی که با زبانش چیزی نقل کند، یا با نوشته و یا پیامکی شایعه پراکنی کند و در صدد ریختن آبروی مؤمن باشد و بخواهد ننگی بچسباند، یا مروتش را زیر سؤال ببرد، از ولایت خدا خارج می شود و به سوی ولایت شیطان سوق داده می شود. و آن قدر بیچاره می شود که شیطان هم او را نمی پذیرد.

ص: ۲۳۷

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۵۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۹۴.

بعضی افراد به هر قیمتی شده می خواهند رقیب خود را از صحنه خارج کنند. در زمان انتخابات یکی از نمایندگان در ستادش نوشته بود، راضی نیستیم به هیچ عنوان از رقیب ما حرفی به میان بیاید و تخریب یا غیبت شود. من از این کار خیلی خوشم آمد. چند نفر این کار را می کنند؟

یک بقال خوب کسی است که جنس خوب تحویل مردم بدهد. چرا باید رقبا را تخریب کند؟ چرا برای بالا بردن خودمان دیگران را می کویم؟

بر اساس روایت امام صادق علیه السلام اگر کسی علیه آدم بی گناهی چیزی را انتشار بدهد، مخصوصا در شبکه های مجازی و قصدش تخریب او باشد، اتصال او با خدا و اولیای الهی قطع می شود. خدا می گوید: از ولایت ما بیرون برو. خدا می گوید: من تو را به خودت واگذار کردم.

به او می گویند: برو در ولایت شیطان. شیطان هم به او می گوید: من قبولت ندارم. خیلی عجیب است. بنابراین، مواظب باشیم کسی را مرنجانیم و زبان که یکی از اسباب مهم رنجاندن است را کنترل کنیم.

کمال عقل و آسایش تن

نخستین قدم در راه خدا و راه ایمان و سیر و سلوک این است که انسان مواظب باشد اذیت و آزارش به کسی نرسد. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید:

كف الأذى من کمال العقل و فيه راحة البدن عاجلا و آجلا؛(۱) خودداری از آزار، نشانه کمال عقل و آسایش تن در دنیا و آخرت است.

ص: ۲۳۸

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۰؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۴.

انسان عاقل کسی است که اذیت و آزارش به کسی نرسد و کسی را نرنجاند و دلی را آزار ندهد. چنین شخصی همیشه در آرامش و آسایش است.

آه مظلوم

امام حسین علیه السلام در واپسین لحظات عمرشان وقتی به خیمه آمدند تا خداحافظی کنند، به فرزندشان امام سجاد علیه السلام فرمودند:

یابنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرًا إلا الله؛^(۱) ای فرزند عزیزم، مبادا به کسی که در برابر تو یآوری جز خدا ندارد ستم کنی.

عقوبت ظلم به کسی که پناهی جز خدا ندارد بسیار سنگین است. آه مظلوم کار خودش را می کند. از امام مجتبی علیه السلام پرسیدند: فاصله زمین تا آسمان چقدر است؟ فرمودند:

بین السماء و الأرض دعوه المظلوم؛^(۲) فاصله میان آسمان و زمین به اندازه دعا و آه مظلوم است.

یعنی آه و نفرین مظلوم این فاصله طولانی را طی می کند. مرحوم حاج آقای دولابی میفرمودند: از آه مظلوم بترسید که بسیار تأثیر گذار است. اگر یک مظلومی را بی گناه به گوشه زندان بیندازند، اگر گوشه زندان آه بکشد، از آدم های رده بالای مملکت تا آن پیرزنی که پشت کوه است و از این ظلم خبر ندارد، نمازش درست بالا- نمی رود، دعاهایش بالا نمی رود، بی برکتی می آید و بارندگی کم می شود. ظلم چیزی است که تبعاتش کل عالم را می گیرد.

ص: ۲۳۹

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱؛ تحف العقول، ص ۲۴۶؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۸.

۲- تحف العقول، ص ۲۲۹؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۴۱؛ بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۳۹.

مسائل آبرویی، دل شکستن، تهمت زدن، تحقیر کردن، همه از مصادیق ظلم است. بزرگی به من فرمود: فلانی من خیالم از طرف خدا راحت است. خدا ارحم الراحمین است. سریع الرضاست. از همه مهربان تر است. ولی همین خدا می گوید: من از ظلم ظالم نمی گذرم، از حق الناس نمی گذرم، مواظب باش آه مظلوم پشت سرت نباشد. اگر هست برو حلالیت بطلب، عذرخواهی بکن، از دلش در بیاور. ما اگر اینجا خودمان را نشکنیم، با فشار قبر و آتش جهنم و گرز ملائکه غلاظ شداد ما را می شکنند. در دعا می خوانیم: اللهم إني أسألك خشوع الإيمان قبل خشوع الذل في النار؛ (۱) خدایا، از تو درخواست می کنم که از روی ایمان و شوق زار و نالان باشم، پیش از آن که در آتش دوزخ به ذلت و خواری بنالم! این دعایی است که در سحرهای ماه رمضان می خوانیم. بترس از آه مظلوم، بترس از آه همسر، بترس از آه پدر و مادر! گاهی هم پدر و مادرها در حق بچه ها ظلم می کنند و بچه ها آه می کشند و عاق بچه ها می شوند. این آه اثر وضعی دارد. اگر کسی سم خورد بدنش مسموم می شود، بدانند یا ندانند. دانستن شرط نیست. آه مظلوم هم همان طور اثر خود را دارد. گره هایی را در زندگی پیش می آورد.

گشودن گره ها

افرادی برای حل مشکلاتشان خدمت مرحوم آیت الله انصاری همدانی

ص: ۲۴۰

۱- مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۹۸؛ مفاتیح الجنان، ص ۳۵۷، اعمال مشترک سحرهای ماه رمضان.

می آمدند. اولین کاری که ایشان می کردند، این بود که گره ها را باز می کردند. شخصی خدمت آقای انصاری همدانی می آید، ایشان در همان جلسه اول می گوید: چرا این قدر همسرت را اذیت می کنی؟ راه را بر خودت بسته ای. دست می گذارد روی آن گره کوری که حواسش نبود.

خیلی مواقع ما خودمان را ظالم نمی دانیم. می گوییم کارمان درست است. وقتی مرحوم آیت الله انصاری این تلنگر را می زند، می گوید: درست است. من در زندگی ام به خانمم خیلی ظلم کردم. به تهران بر می گردم و شروع به محبت کردن و مدارا کردن و گذشت کردن می کند. خانمش می گوید: تو عوض شدی. گره ها باز می شود و زندگی شان متحول می شود.

جوانی که سخت جان می داد

به پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله وسلم خبر دادند که جوانی در حال جان دادن است. حضرت به بالینش حاضر شدند. وجود خود پیغمبر تمام نکبت ها را دور می کند. فرشته های رحمت را می آورد. ولی باید طرف هم ظرفیت داشته باشد. باید حق الناس را اصلاح کرده باشد، یا اصلاح کند.

پیغمبر کنار بستر این جوان که در حال جان دادن بود آمدند و فرمودند: شهادتین بگو. زبانش بند آمد. نتوانست بگوید. هر چه پیغمبر تلقین می کردند، نمی توانست بگوید. گره کوری داشت. باید ببینیم کجا پیاله شکسته است.

حضرت توجهی کردند و فرمودند: این جوان مادر دارد؟ یک خانمی آن نزدیک ها بود. گفتند: بله، این مادر جوان است. فرمودند: شما از او راضی

هستی؟ گفت: ابدأ راضی نیستم. شش سال است با او قهر هستم.

خیلی زشت است که خواهر و برادر و پدر و مادر و اولاد با هم قهر باشند. حضرت وساطت کردند و فرمودند: بیا از او بگذر. یعنی اگر با این وضع از دنیا برود، ملائکه او را عذاب می کنند. در آتش جهنم می سوزد. بگذر. نباید راضی باشیم که به خاطر ما کسی در آتش بیفتد. هرچند اولاد ما نباشد. غریبه باشد.

این خانم به احترام پیغمبر عرض کرد: به خاطر شما من از او گذشتم و راضی شدم. آن جوان «لا اله الا الله» گفت. حضرت دعای کوتاهی به او یاد دادند. فرمودند بگو:

یا من یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر انک انت الغفور الرحیم؛ ای آن که عمل اندک و ناچیز بندگان را می پذیری و از گناه بسیار در می گذاری، از من این عمل کم را بپذیر و از گناهان بسیارم در گذر؛ که تو بسیار مهربان و آمرزنده ای!

آن جوان وقتی این دعا را خواند، حضرت فرمودند: چه می بینی؟ عرض کرد: دو موجود هولناک سیاه چهره بسیار مهیبی بر من وارد شدند.

فرمودند: دوباره بخوان. خواند. پیامبر پرسیدند: چه می بینی؟ گفت: آن دو موجود سیاه از من دور شدند و دو موجود سفید نورانی بر من وارد شده اند. و اکنون به من نزدیک شدند و مشغول قبض روح من هستند. و در همان لحظه از دنیا رفت. (۱)

ص: ۲۴۲

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۲؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۷۵.

این جوان به برکت قدم پیغمبر و به برکت رضایت این مادر نجات یافت. بدون رضایت مادر مشکلش حل نمی شد، هرچند پیغمبر وساطت کرده باشد. حق الناس را جدی بگیرید. از ظلم بپرهیزید. مشکل بیشتر مردم حق الناس و رنجش و ظلمی است که به مردم دارند. اگر این ظلم را در دنیا پاک کنیم، ان شاء الله صحیح و سالم و راحت از دنیا می رویم و راحت به آخرت وارد می شویم.

ص: ۲۴۳

گفتار سیزدهم: ظلم و حماقت

اشاره

ص: ۲۴۵

چنان که گفتیم، همه اخلاق و آداب معاشرت در دو کلمه خلاصه می شود: مرنج و مرنجان. از یک طرف کسانی که رنجش پیدا می کنند عفو و گذشت کنند. از طرف دیگر اسباب رنجش را فراهم نکنند. نرجاندن باید در رأس کارهایمان قرار گیرد. امام صادق علیه السلام در شمار خصلت ها و ویژگی های مؤمن فرمودند:

لا یظلم الأعداء؛ به دشمنان هم ستم نکنند.

یک علامت مؤمن این است که هیچ وقت به کسی ظلم نمی کند، هرچند دشمن باشد. به یک مجرم دشمن فحاشی و هتاکی و بی ادبی و جسارت و تحقیر و توهین نمی کند، چه برسد به دوست و فامیل و نزدیکان.

در ادامه می فرمایند:

والناس منه فی راحه؛^(۱) و مردم از ناحیه او در آسایش اند.

یعنی هیچ اذیت و آزاری نسبت به مردم ندارد. مردم با او احساس راحتی و امنیت می کنند. خیالشان از او راحت است. اطمینان قلبی در مردم ایجاد می کند که از ناحیه او هیچ صدمه و گزندی نمی خورند.

ص: ۲۴۷

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۷؛ التمهیص، ص ۶۶؛ بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۲۶۸.

ما فکر می کنیم به یک شخص ظلم می کنیم، ولی بر اساس آیات و روایات فراوان، ظلم به یک شخص ظلم به یک فرد نیست، ظلم به کل اهل بیت است، ظلم به عالم هستی است. چون دلی را که میشکنیم، با پیغمبران و امامان رابطه دارد. این مخلوق با همه عالم سر و کار دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

من اذی مؤمناً فقد اذنی ومن اذنی فقد اذی الله ومن اذی الله فهو ملعون فی التوراه والإنجیل و الزبور و الفرقان و فی خبر آخر فعليه لعنة الله و الملائکه و الناس أجمعین؛^(۱) هر کس مؤمنی را بیازارد مرا آزرده است. و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده است. و هر کس خدا را بیازارد، در تورات و انجیل و زبور و فرقان ملعون شمرده شده است. و در خبر دیگر آمده است: لعنت خدا و فرشتگان

و همه مردم بر او باد!

فکر نکنید به فامیل و همسر و اولاد ظلم می کنید. این ظلم بازتابش حتی پیغمبران و امامان و اولیای خدا را می گیرد. امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند در شب معراج به پیامبرش فرمود:

یا محمد من أهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربه و دعانی إلیها؛^(۲) ای محمد، هر کس به دوستی از من اهانت کند، آشکارا به جنگ من آمده است.

ص: ۲۴۸

۱- جامع الاخبار، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۵۰.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۲۸.

اگر کسی به دوست من اهانت کند، با من خدا به جنگ و محاربه و مبارزه برخاسته است. خدا یعنی هستی مطلق، خدا یعنی بندگانش. مصداق اذیت کردن خدا کجاست؟ آزار و اذیت بندگانش.

تعامل با خدا

از آن طرف هم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

من أكرم مؤمنا فإنما يكرم الله عزوجل؛ (۱) کسی که مؤمنی را تکریم کند، بی تردید خداوند عزوجل را تکریم کرده است.

مصداق احترام گرفتن از خدا، احترام گرفتن از یک مؤمن است. اگر می‌خواهم به خدا خدمت کنم و عاشق خدا هستم، خدا می‌گوید: به بندگان من خدمت کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

أشدكم حبا لله أشدكم حبا للناس؛ (۲) کسی خداوند را بیشتر دوست می‌دارد که مردم را بیشتر دوست بدارد.

اگر می‌خواهی به خدا عشق بورزی، به همسرت، به پدر و مادرت، به فرزندان عشق بورز. به آنها رسیدگی کن. خدا در خلقش تجلی کرده است. خدا نه غذا می‌خورد، نه نیاز دارد و نه قرض می‌خواهد، اما می‌گوید:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيَضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً؛ (۳) کیست که به خدا «قرض الحسنه ای» دهد، تا آن را برای او چندین برابر کند؟

ص: ۲۴۹

۱- المؤمن، ص ۵۴: مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۱۹.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۵۸.

۳- سوره بقره، آیه ۲۴۵.

خدایی که محتاج شود، ارزشی ندارد. پس چرا چنین می گوید؟ چون قرض دادن به بندگان خدا، قرض دادن به خود خداست. آن کسی خدا را از همه بیشتر دوست دارد که مردم را بیشتر دوست داشته باشد. به آنها خدمت کند، دلشان را نشکند، گره از کارشان باز کند.

نیازم ز خود هرگز دلی را

که می ترسم در آن جای تو باشد

خداوند در حدیث قدسی می فرماید:

لا یسعی أرضی و لا سمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن؛^(۱)

آسمان و زمین مرا فرا نگیرد، اما دل بندۀ مؤمن مرا فرا گیرد.

یعنی من در آسمانها و زمین جایم نمی شوم، در دل بندۀ مؤمنم جا می شوم.

در برابر هستی مطلق

امام سجاد علیه السلام نیز فرمودند:

أشکرکم لله أشکرکم للناس؛^(۲) شکر گزارترین شما برای خدا کسی است که شکر گزارترین نسبت به مردم باشد.

چه کسی از همه بیشتر شاکر و سپاسگزار خداست؟ آن کسی که شکرگزاری اش نسبت به واسطه های نعمت از همه بیشتر است. تشکر از معلم، مربی، پدر، مادر، دوست و رفیق و هر کسی به او خدمت کرده، تشکر از خداست. اینها حقیقت است. خدا یعنی هستی مطلق.

ص: ۲۵۰

۱- عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷؛ بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۹۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۱۰؛ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۸.

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ (۱) خداوند نور آسمانها و زمین است.

خدا که - نعوذ بالله - موجود مستقل از خلق و جدا از خلق نیست.

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ؛ (۲) (هرگز) نزاده و زاده نشد.

این تعبیر خیلی قشنگ است. یعنی هیچ کس از خدا جدا نشده، و گرنه عبارت «نژاد و زاده نشد» درباره خدا معنا ندارد. خدا که حامله نمی شود و حمل ندارد. منظور این است که هیچ کس از خدا جدا نشده است، خدا هم از هیچ کس جدا نیست.

بنابراین، خدمت به خلق و بندگان خدا و به هستی و حتی به یک جماد و یک گیاه خدمت به خداست. چون با خدا رابطه برقرار می کند.

چرا در روایت آمده است که اگر گیاهی را بیجا بکنی، ملائکه لعنت می کنند؛ چون به حریم خدا تعدی کرده ای. رحمت و علم خدا وسعت دارد. همه موجودات را فرا گرفته است.

اگر بنده ای را از در خانه ات رد کنی. خدا را رد کرده ای. اگر بنده ای را تحقیر کنی، به خدا کرده ای. فرمود: کسی که دوست من را اهانت کند، به جنگ با من خدا آمده و شمشیر را از رو بسته است. مثنوی می گوید:

ای بسا کس را که صورت راه زد

وصف الله کرد و بر صورت بزد

شما اگر به بچه ات می زنی، اگر به شاگرد و دوست و رفیق میزنی، یعنی به خدا میزنی، به قرآن می زنی، به صورت پیغمبر میزنی.

ص: ۲۵۱

۱- سوره نور، آیه ۳۵.

۲- سوره اخلاص، آیه ۳.

ابو هارون می گوید: من در خدمت امام صادق علیه السلام به بودم. به چندین نفر فرمودند:

مالکم تستخفون بنا؛ چرا شما ما را سبک میشمارید؟!

مردی خراسانی برخاست و گفت: به خدا پناه می بریم از این که به تو یا چیزی از او امر تو بی توجه باشیم و آن را سبک انگاریم. امام علیه السلام فرمودند:

بلی إنک أحد من استخف بی؛ آری تو خود یکی از کسانی هستی که مرا سبک میشماری.

آن شخص گفت: به خدا پناه می برم از این که شما را سبک بشمارم.

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! وقتی که ما نزدیک جحفه بودیم، آیا نشنیدی که فلانی به تو می گفت: مرا به مسافت یک میل سوار کن که به خدا وامانده ام؟ و به خدا سوگند تو به او نگاه هم نکردی و هیچ پاسخی به او ندادی و او را سبک شمردی. بعد فرمودند:

من استخف بمؤمن فبنا استخف و ضیع حرمة الله عزّ وجلّ؛ (۱) هر کس مؤمنی را سبک شمرد، ما را سبک شمرده است و احترام خداوند را تباه ساخته است.

این جزءها به کل وصل اند. اگر این مسأله جا بیفتد، بسیاری از مشکلات حل می شود. اگر به این بینش برسیم که وقتی این طفل معصوم گریه می کند، شلوغ کاری می کند، بر سر او جیغ میزنی، بر سر امام زمان علیه السلام زده ای، حواسمان جمع می شود.

ص: ۲۵۲

یکی از مهم ترین مشکلات که ریشه رنجاندن است، این است که بسیاری از افرادی که ظالم و مجرم و تبهکار هستند، حاضر نیستند قبول کنند که تبهکارند. حق را به خودشان می دهند. می گوئیم تندی نکنید، خانم به آقا می گوید: تو گوش کن. آقا به خانم می گوید: به تو می گوید. پدر و مادرها می گویند: بچه ها گوش کنید. این خیلی بد است.

بدترین معضل اجتماعی آدمهای جاهلی هستند که جهل مرکب دارند. یعنی نمیدانند و نمی دانند که نمی دانند. اگر انسان متوجه باشد که نمی فهمد، می رود فهم و درک پیدا می کند. آدمی که بیمار است و نمی داند که بیمار است، بیماری او را از بین می برد. اگر فهمید بیمار است، می رود مداوا می کند و خوب می شود.

بدتر از ندانستن این است که نمی داند و خودش را دانا می داند. این طور آدم ها انتقاد پذیر نیستند. به هیچ وجه حاضر نیستند مشاوره بروند. حاضر نیستند تغییر کنند. اینها بدترین آدمها و جایگاهشان ته جهنم است. معاند و لجوج اند.

همه ما ممکن است گرفتار ظلم و گناه و معصیت باشیم. معصوم هم نیستیم. ولی ما دو نوع ظالم و مجرم و فاسق داریم. یکی آن که به اشتباهش پی برده و اقرار می کند و می گوید: من ظلم کردم، ای خانم، ای آقا، ای رفیق، حق با شماست و اقرار می کند. این به نجات خیلی نزدیک است.

اما آقای بداخلاق، پدر بداخلاق، معلم بداخلاق می گوید: نه کار من

درست است. از گناه بدتر، قبول نکردن گناه است. از گناه بدتر، پافشاری و لجبازی و اصرار بر گناه و توجیه گناه است. افرادی که از خود راضی اند، حاضر نیستند نظر دیگری را هم بپذیرند. حاضر نیستند انتقاد را بپذیرند. حاضر نیستند مراقبه و محاسبه داشته باشند. حاضر نیستند خودشان را نقد کنند. انعطاف ندارند.

مراتب حماقت

فرمودند: با آدم های احمق رفیق نشوید؛ چون می خواهد خیر برساند عقلش نمی رسد و ضرر بزرگی بر شما وارد می کند.

احمق مراتب دارد: یک احمقی است که مثل آدمهای ساده است و اذیت و آزار ندارند. یک احمقی است که درجه اش بالاتر است، خوب تشخیص نمی دهد، اما اگر به او بگویی ممکن است قبول بکند.

یک احمق هم درجه اش خیلی بالاست. ان شاء الله نصیب هیچ کس نشود. آدم هایی که خودشان را عقل کل میدانند و عیب خود را به دیگران نسبت می دهد و می گوید: شما این عیب ها را دارید. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

كفى بالمرء عيباً أن يبصر من عيوب الناس ما يعمى عنه من أمر نفسه أو يعيب على الناس أمراً هو فيه لا يستطيع التحول عنه إلى غيره؛(۱) برای انسان همین عیب کفایت می کند که عیب های مردم را بنگرد و عیوب خود را نادیده بگیرد. با آن که مردم را

ص: ۲۵۴

۱- الزهد، ص ۳: الکافی، ج ۲، ص ۴۶۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۸۹.

عیب جوئی نماید بر عیبی که خود مبتلای به آن است و توان گریز از آن را ندارد.

خودش این عیب ها را دارد و قبول نمی کند. به دیگران می گوید: چرا توهین و بد اخلاقی می کنید؟ چهل سال است بد اخلاق است، اما قبول نمی کند که بد اخلاق است. رابطه های نامشروع دارد، خلاف می کند، ظلم می کند، رشوه می گیرد، اما می گوید: کارم درست است، خرابی ها از شماست. امام صادق علیه السلام فرمودند:

من أعجب بنفسه هلك و من أعجب برأيه هلك؛ کسی که خودپسند شد، هلاک می شود. و هر کس استبداد به خرج داد نابود می گردد.

درمان احمق

بعد فرمودند: عیسی بن مریم علیه السلام می فرمود:

داویت المرضی فشفیتهم بإذن الله و أبرأت الأکمه و الأبرص بإذن الله و عالجت الموتی فأحییتهم بإذن الله و عالجت الأحمق فلم أقدر علی إصلاحه؛(۱) من بیماران را مداوا و به اذن خدا شفا دادم. افراد کور و کسانی که بیماری پیسی دارند، به اذن خدا سالم گرداندم و مردگان را به اذن خدا زنده کردم، ولی نتوانستم احمق را معالجه کنم.

می فرماید: کور مادر زاد که قابل علاج نیست علاج کردم. کسی را که

ص: ۲۵۵

۱- الاختصاص، ص ۲۲۱؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۲۰.

بیماری پیسی دارد مداوا کردم و خوب شد. از این بالاتر، مرده ها را به اذن خدا زنده کردم. هیچ دکتری نمی تواند مرده را زنده کند.

در قرآن خلق کردن به حضرت عیسی نسبت داده شده است. چرا بعضی ها از این مطلب وحشت میکنند؟! به اذن خداست. حضرت عیسی علیه السلام مرده ای را که روح از بدنش جدا شده بود به اذن خدا زنده می کرد. اما می گوید: من این طور آدم های از خود راضی و احمق را نتوانستم معالجه کنم.

بازنگری در خود

باید ببینیم آیا من همسر خوبی هستم، شوهر خوبی هستم، پدر خوبی هستم، روحانی خوبی هستم؟ حتما بازنگری کنیم. امام هفتم علیه السلام فرمودند:

لیس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم؛(۱) از ما نیست کسی که هر روز محاسبه نداشته باشد.

خیلی تعبیر تندی است. یعنی از ما جدا می شود. ما همواره می خواهیم حساب دیگران را برسیم. در مسائل اجتماعی هم همین طور است. ما همه گناهان را به گردن دولت می اندازیم. دولت به گردن ما می اندازد. آیا ما هیچ گناهی نداریم؟ نه هر کدام در حد خودمان ممکن است خطا کنیم.

اولیای خدا خودنگر بودند. خودشان را بازنگری می کردند. توپ را در زمین طرف مقابل نمی انداختند.

مرحوم حاج احمد آقا خمینی در خانه با پدر خیلی خصوصی بود. یک

ص: ۲۵۶

بار سؤال می کند: از این کرامات و تشرفات و چیزهای پشت پرده به من هم بگویید. خیلی اصرار کرده بود. حضرت امام فرموده بودند:

این مدعیان در طلبش بی خبران اند

آن را که خبر شد خبری باز نیامد

اگر خدا چیزی از این امور به کسی داده باشد، نباید بگوید. اگر بگوید، دلیل بر این است که مدعی است. خلاصه هیچ اظهار نکرده بودند.

متهم ساختن خویشان

نکته ای که مهم است این است که یک موقع حاج احمد آقا به ایشان خیلی پيله کرده بود که شما الآن محبوب مردم ایران و مسلمانان دنیا هستید. اگر فردا صبح مردم ایران از خواب بلند شدند و گفتند امام خمینی را نمی خواهیم، شما چه کار می کنید؟

ایشان فرموده بودند: من می روم قم به خانه ای که قبلاً داشتم می نشینم بینم من خمینی چه کار کرده ام که مردم از من ناراحت شدند. نمی گوید: مردم فلان فلان شده هستند.

این از هزاران کرامت بالاتر است. عیب را به خودش می زند، به مردم و دیگران نمی زند. می گوید: باید بینم من چه کار کرده ام که مردم از من ناراحت شدند و از من برگشتند. این خیلی مهم است. امیر المؤمنین علیه السلام در اوصاف متقین می فرماید:

قهم لأنفسهم متهمون؛^(۱) آنان خویشان را متهم می کنند.

اولیای خدا و متقین واقعی کسانی هستند که همیشه خودشان را متهم و

ص: ۲۵۷

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۳۱۶.

مقصر می دانند. ولی ما برعکس عمل می کنیم. می گوییم: کارم خیلی درست است. شک ندارم. هر کس حرفی میزند بیخود می گوید.

حقیقت حماقت

حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: من مرده را زنده کردم، اما احمق را خواستم معالجه کنم، قدرت بر اصلاح او نداشتم. از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند: «یا روح الله و ما الأحمق؛ ای روح الله، احمق کیست؟» فرمود:

المعجب برأیه و نفسه الذی یری الفضل کله له لا- علیه ویوجب الحق کله لنفسه و لایوجب علیها حقا فذاک الأحمق الذی لا حیلہ فی مداوایه؛(۱) کسی که خودرأی و خودپسند است و همیشه برتری را از آن خود می داند، نه علیه خود، و همواره حق را به نفع خود میدانند و برای دیگران حقی قائل نیست، این چنین شخصی احمق است که هیچ راهی برای مداوای او نیست. کسی که من از معالجه اش نا امید شدم احمقی است که به رای و فهمش مغرور است. می گوید: هر چه من می فهمم. خودش را عقل کل میدانند و خودبین و از خود راضی است. می گوید: کار من درست است. فهم من درست است. همه شما بیخود می گوید. خودش را عقل کل میدانند.

می گوید: خانم بیخود کرده است. بچه ها بیخود کرده اند. همواره به دیگران بد و بیراه می گوید. می گوید: کار من درست است و کار همه خراب است. مثل شیطان همه حق را به خودش می دهد و دیگران را ناحق می داند. فرمود:

ص: ۲۵۸

۱- الاختصاص، ص ۲۲۱؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۲۰.

این احمق واقعی است که حيله ای برای مداوای او پیدا نکردم.

لکل داء دواء يستطب به

إلا الحماقه أعيث من يداويها(۱)

برای هر دردی دارویی است که با آن مداوا می شود. مگر حماقت که طیبیان از مداوای آن درمانده اند.

هر دردی درمانی دارد، مگر حماقت. دلها را می رنجاند و اختلاف می اندازد. جهل و حماقت دارد. غرور و تکبر دارد. همیشه می گوید: کار من درست است. کار او خراب است. خودت را بازنگری کن.

داروی محبت

می گویند: یک عروسی می خواست مادر شوهرش را بکشد. رفت از حکیم دارویی بگیرد. آن حکیم هم دانا بود. دارو میداد. گفت: اگر فوری کشته شود، می آیند و تو را می کشند. دارویی داد و گفت: تدریجا باید کشته شود. بعد گفت: ممکن است باز به تو سوء ظن پیدا شود. طوری رفتار کن که به تو شک نبرند. رفتارت خیلی با مهر و محبت باشد که نگویند: از او بدت می آمده و با او دشمنی داشته ای.

اخلاق و رفتارش را درست کرد. با مهربانی با مادر شوهر رفتار می کرد. مادر شوهر هم درست شد.

آن عروس آمد به حکیم گفت: من پشیمان شدم. نمی خواهم او کشته شود. حکیم گفت: نگران نباش. آن دارو بی خاصیت بود. درمان واقعی، همان اخلاق و رفتار و محبت ورزیدن تو بود.

ص: ۲۵۹

۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۴: اساس البلاغه، ص ۳۸۲.

می گویند: نسبت به دیگران حسن ظن داشته باشید و به خودتان سوء ظن. ما برعکس عمل می کنیم. به دیگران سوء ظن داریم و به خودمان حسن ظن.

بزرگواری می فرمود: وقتی می خواهیم از خانه بیرون بیاییم، جلوی آینه می رویم و خودمان بررسی می کنیم که عیب و ایرادی در ظاهر ما نباشد. قیافه ما به هم ریخته نباشد. مبادا دیگران تذکر دهند و از تذکر دیگران ناراحت شویم. اعمال و باطن و صفاتمان را هم باید مقابل آینه قرار بدهیم و اصلاح کنیم.

آدم گاهی خودش را مقابل خودش قرار بدهد و بیند آیا پدر خوبی، مادر خوبی، همسر خوبی و فرزند خوبی هستم، یا نه. نیم نگاهی هم به خودمان داشته باشیم.

این که اولیای خدا در شبانه روز دقایقی را به محاسبه و مراقبه می پرداختند، بی حساب نیست. به نظر من از نان شب واجب تر است.

ای خانم و آقای که از دیگران گلایه می کنید، آیا خود شما هیچ عیب و مشکلی ندارید. می گوید: شوهر من چنین و چنان است. آیا شما معصوم کامل هستی؟ خودت را درست کن. ممکن است رفتار ما باعث رفتار او شده باشد.

گفتار چهاردهم: پذیرش اشتباه

اشاره

ص: ۲۶۱

گفتیم بیشترین رنجش ها از طرف کسانی است که خود را ظالم و مقصر نمی دانند. و این یک آفت بسیار خطرناک و مهلک است. حضرت عیسی علیه السلام فرمودند: من مرده ها را زنده کردم، بیماران را علاج کردم، ولی از علاج آدم احمق که همه حقها را به خودش نسبت می دهد و دیگران را ناحق میدانند عاجزم. امیر المؤمنین علیه السلام هم فرمودند:

أحمق الناس من ظن أنه أعقل الناس؛^(۱) احمق ترین انسانها کسی است که فکر کند از همه عاقل تر است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

من قال انا عالم فهو جاهل؛^(۲) هر کس بگوید: من عالمم، البته او جاهل است. کسی که از خود تعریف و خود ستایی کند و بگوید من خیلی چیز می فهمم. من عالم و دانشمند هستم، آدم جاهلی است. نباید از خودمان تعریف کنیم.

ص: ۲۶۳

۱- عیون الحکم، ص ۱۱۳؛ تصنیف غرر الحکم، ص ۷۷.

۲- منیه المرید، ص ۱۳۷؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۰.

دو نوع ظالم

دو نوع ظالم داریم: یکی ظلوم جهول، و دیگری ظالم جاهل. ظالم جاهل نادم و منفعل و شرمنده و پشیمان و متوجه اشتباهش می شود و جبران و عذرخواهی می کند. اما ظلوم جهول کارش مشکل است. ظلم ملکه او شده است و خودخواهی و خودبرتربینی عادت اوست.

ظالم هایی که ناراحت و متأثر و پشیمان اند و طاقت آه مظلوم را ندارند، امیدوار باشند. خدای مهربان هم قول داده که گناه افراد نادم و پشیمان را می بخشد و دوستشان دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

کل بنی آدم خطاء وخیر الخطائین التوابون؛^(۱) همه فرزندان آدم خطاکارند و بهترین خطاکاران توبه کنندگان اند.

فرزند بنی آدم خطاکار است. ممکن است زیاد خطا کند و زمین بخورد؛ چون نفس اماره هست، شیطان هست، پیشامدها و امتحانات هست. ولی بهترین خطا کارها آنهایی هستند که توبه می کنند. نادم و پشیمان اند. جبران می کنند.

انگشت اتهام به سوی خویش

یکی از راه هایی که برای همه مفید است، حتی آنهایی که فکر می کنند ظالم نیستند و آدم های خوب متدین اند. این است که همیشه انگشت اتهام را به طرف خودشان بگیرند. در هر حادثه ای احتمال بدهیم ما هم یک تقصیری کرده ایم. هم خود را بازنگری کنیم، هم به طور جدی انگشت اتهام

ص: ۲۶۴

۱- نهج الفصاحه، ص ۶۰۹، ح ۲۱۴۹.

را به سمت خودمان بگیریم.

می گویند: دزدی ماشین کسی را برد. فامیل جمع شدند و همه به او هجوم آوردند که چرا بیمه نکرده بودی؟ چرا قفل نزده بودی؟ چرا دزدگیر نگذاشته بودی؟ خلاصه تمام تقصیرها را به گردن آن بیچاره انداختند. گفت: طوری صحبت می کنید که دزد تقصیری ندارد.

ما هم فرافکنی می کنیم و تقصیرها را گردن این و آن می اندازیم. فرافکنی خیلی بد است. اگر کسی می خواهد از بحران ظلومیت و جهولیت رها شود، انگشت اتهام را به سمت خودش بگیرد.

دو کلمه نجاتبخش

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدای متعال از یک عرب بیابانی به خاطر گفتن دو کلمه گذشت کرد. به خدای متعال عرض کرد:

اللهم إن تعذبني فأهل لذلك أنا و إن تغفر لي فأهل لذلك أنت؛(۱) خدایا، اگر مرا عذاب کنی، این منم که شایسته و سزاوار آنم؛ و اگر مرا بیامرزی، این تویی که شایسته و سزاوار آنی؟

گفت: پروردگارا، من گنهکار و مقصرم. خودم را مقصر می دانم و حق با توست. من ناحق هستم. اگر عذابم بکنی، من مستحق ام. یعنی حق با شماست. ولی اگر بخشی از کرم توست. من خودم را مقصر می دانم.

چون حق را به خدا داد و خودش را محکوم کرد، امام صادق علیه السلام فرمودند: به خاطر این دو کلمه اقرار، خدا او را بخشید.

ص: ۲۶۵

۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۷۹؛ روضه الواعظین، ج ۲، ص ۳۲۷؛ بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۹۱.

تفاوت ابلیس و آدم علیه السلام

فرق حضرت آدم و ابلیس در این دو کلمه است: یکی شد ملعون و مطرود و ته جهنم باید بسوزد و مظهر اضلال و گمراهی شد. یکی هم خلیفه الله و صفی الله شد.

انبیا صد در صد معصوم بودند و دست کم خطای مهم نداشتند. برخی خطاهای ریز داشتند که از آن به ترک اولی تعبیر می کنیم. با این وجود می گویند: من به خودم ظلم کردم. چنان که حضرت آدم به خدا عرضه داشت:

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛^(۱) پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم! و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود!

حضرت آدم مثل شیطان با خدا چک چک نکرد. شیطان گفت: من را از آتش آفریدی و او را از خاک. و آتش بهتر است. تو مرا گمراه کردی. حضرت آدم هم بلد بود از این حرف ها بزند و بگوید: تو همه چیز را حلال کردی. فقط گندم را گفتی نخور و حرص مرا در آوردی. هر کجا می رفتم گندم می دیدم. می توانست بگوید: تو این را رزق و روزی من کرده بودی. می توانست توجیه کند؛ چون بعضی جاها قابل توجیه هم است.

ادب آدم علیه السلام

در بعضی روایت آمده است: خدا می خواست گندم را بخورد تا در

ص: ۲۶۶

۱- سوره اعراف، آیه ۲۳.

دنیا بیاید. خواست خدا بود. ما معتقدیم هیچ برگ درختی بدون اذن خدا نمی افتد.

حضرت آدم هم می توانست مثل شیطان به گردن خدا بیندازد. ما و قوه ما و شهوت ما، همه از خداست، ولی صحیح این است که از راه ادب وارد شویم. بگوییم: خدایا، بدی ها مال من است و خوبی ها مال توست. سرمان را پایین بیندازیم و به خدا بگوییم: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا». همان چیزی که حضرت آدم و حوا پدر بزرگ و مادر بزرگ ما گفتند. و خدا آنها را برگزید و انتخاب کرد.

اما شیطان آکنده از غرور و تکبر است. همواره می گوید: من بهترم، من چنین و چنانم. همین چیزها او را زمین زده است. هر کسی این کار را بکند زمین می خورد. این سخن هیچ وقت نباید از زبان و دل ما بیفتد. انگشت اتهام را به طرف خودم بگیرم.

اقرار حضرت یونس علیه السلام

حضرت یونس پیغمبر است. هرچه کرد قومش اصلاح نشد. آخر الامر نفرین کرد. منتها بعد از نفرین راه علاج و مفری برای آنها قرار نداد و رفت. منتظر بود اینها از بین بروند و برگردد. خداوند هم او را به شکم ماهی فرستاد.

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ؛ (۱)

ص: ۲۶۷

یونس را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت؛ و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت؛ اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت، در آن ظلمتهای (متراکم) صدا زد: «خداوندا!» جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از

ستمکاران بودم!»

خداوند می فرماید: یونس فکر کرد ما به خاطر نفرینی که کرده و علاجی برای امتش انجام نداده بود به او تنگ نمی گیریم. خدای متعال با کسی تعارف ندارد. آنهایی که ظلم و جهول اند این طور نیست که خدا رهاشان کند. خدا با ابتلائات، با فشارها و سختی ها و گرفتاری ها ناله شان را در می آورد. اگر اینجا در نیورد در آخرت در می آورد.

لا یمکن الفرار من حکومتک؛ (۱) امکان فرار از حکومت تو وجود ندارد.

هیچ شقی، هیچ نمرود و فرعون، هیچ انسان خوب و بدی نمی تواند از دست خدا در برود. آیا کسی می تواند پیر نشود؟ آیا می تواند نمیرد؟

حضرت یونس یک ترک اولی کرد. یعنی گزینه بهتر این بود که می آمد و علاج می کرد. یک راه حلی، یک راه برون رفتی از این مشکل برای امتش درست می کرد. ولی بعد از نفرین اینها را رها کرد. خدای متعال هم یونس پیغمبر را به شکم ماهی برد. هیچ زندانی را از این سخت تر نمی توان پیدا کرد. نه راه فراری وجود دارد، و نه برای گرما و سرما تدبیری می توان کرد. نه نور است و نه بهداشت. در قعر دریاست.

حضرت یونس برای نجات از شکم ماهی از چه راهی وارد شد؟ گفت:

ص: ۲۶۸

۱- دعای کمیل.

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ؛ (۱) خداوندا، جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستمکاران بودم!

در این آیه چندین تأکید است؛ یعنی خدایا، من همیشه ظالم و ظلوم بوده ام. این اقرار چقدر قشنگ است! کسانی که می خواهند از این جهل ها و خود محوری ها بیرون بیایند، از انبیا و از امامان یاد بگیرند. ذکر یونسیه خیلی مهم است.

نکته قابل توجه این است که حضرت یونس اگر اقرار به گناه خود نمی کرد، نجات پیدا نمی کرد. گفت: تو خوبی، تو پاکی، جز تو خدایی نیست، همه خوبی ها مال توست، من باعث شدم در شکم ماهی بروم. من کوتاهی کردم. این اقرارها باعث شد که خداوند او را نجات دهد. خداوند فرمود:

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ؛ (۲) ما دعای او را به اجابت رساندیم؛ و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم؛ و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم!

ذکر یونسیه

بنابراین، اقرار به ظالم بودن خودمان، همان بیرون آمدن از بن بست است. بعضی ها می گویند: ما مدتها ذکر یونسیه را گفتیم، ولی نجات پیدا نکردیم. حضرت یونس این ذکر را چهار صد بار نگفته، شاید یک بار گفته

ص: ۲۶۹

۱- سوره انبیا، آیه ۸۷.

۲- سوره انبیا، آیه ۸۸.

است. من و شما هم اگر با همه وجودمان بگوییم و باور داشته باشیم، نجات پیدا می کنیم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: من تعجب می کنم از کسی که به بحران و غم و بن بست می خورد، چرا به ذکر یونس پناه نمی برد. (۱) آیت الله بهجت می فرمودند: ذکر حضرت یونس با توجه و حقیقت و حال واقعی چه اعجازی می کند که او را از قعر دریا و شکم ماهی به اوج عزت می رساند. چون خدا می فرماید:

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ (۲) و اگر او از تسبیح کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند!

اگر این اقرار را نمی کرد و این تسبیح را نمی گفت، تا روز قیامت در شکم ماهی حبسش می کردم. بیاید با یک اقرار از عمق جان این طلسم را بشکنیم. نگوئیم: ما کارمان خیلی درست است. این طلسم «من» است.

چرا برخی از ماها این قدر مغرور هستیم؟ به خود می بالیم که من کارم خیلی درست است. من خوش اخلاق هستم. آیا نمی خواهی در خود بازنگری کنی بینی دیگران در باره شما چه قضاوتی می کنند؟ بچه های شما، پدر و مادرهای شما، شما را چگونه می بینند؟

چرا به شما بر می خورد؟ چرا انتقاد پذیر نیستید؟ مدیر، مسئول، معلم، سرپرست، روحانی صندوق پیشنهادات بگذارند نترسند.

چرا برخی از افراد حق را تاب نمی آورند؟ حق تلخ است، ولی باید آن

ص: ۲۷۰

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۹۳؛ روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۵۰؛ بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۸۴.

۲- سوره صافات، آیه ۱۴۳ و ۱۴۴.

را تحمل کنیم. چرا حاضر نیستیم این «من» را بشکنیم. انگشت اتهام را به سوی خودمان بگیریم. «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ». واقعیت را بپذیریم. عذرخواهی کنیم.

حالات طلبی

عالم بزرگواری می فرمود: من هر چند روز یک بار از خانمم حلالیت می طلبم. خانم ها همین طور. از همسرانشان حلالیت بطلبند. بر اساس روایات، در قیامت عقبه و موقفی هست که تا همسر راضی نباشد، اجازه رد شدن به انسان نمی دهند. یک موقفی است که پدر و مادر باید راضی باشند، اولاد باید راضی باشند تا انسان بتواند رد شود.

چرا برخی از آقایان در خانه همیشه طلبکار هستند؟ بداخلاقی و تندی می کنند. خودش را بهترین آدم می داند. این خیلی بد است.

عاقبت به خیری

امام کاظم علیه السلام به یک شخصی فرمودند: این دعا را همیشه بخوان:

اللهم لا تجعلني من المعارين ولا تخرجني من التقصير؛(۱)خدایا، مرا از کسانی که ایمانشان عاریتی است قرار مده و مرا از حد و مرز تقصیر و کم دیدن عبادت خود بیرون مکن!

برخی ایمانشان عاریه است. با این وجود به ایمانمان می بالیم. از کجا معلوم که عاقبت به خیر باشیم؟ باید مرتب به خدا التماس کنیم و بگوییم:

ص: ۲۷۱

یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک؛^(۱) ای تغییر دهنده و برگرداننده دل ها، دل مرا بر دین خود ثابت بدار!

چه کار کنیم که مثل زبیر ایمان ما عاریه ای نباشد. امام صادق علیه السلام فرمودند:

ومنهم من أَعیرَ الإیمان عاریه فإذا هو دعا و أَلحَ فی الدعاء مات علی الإیمان؛^(۲) و برخی از مردم ایمانشان عاریتی است. پس اگر دعا کنند و در دعا اصرار ورزند با ایمان از دنیا می روند. اگر کسی خودش را بشکند و دعا کند و در دعا اصرار کند، اگر در لوح محفوظ ایمان موقت داشته باشد، خدا به او ایمان واقعی و عاقبت به خیری مرحمت می کند و با ایمان از دنیا می رود.

سرانجام زبیر

جناب زبیر پسر عمه پیغمبر بود. جزء بهترین رزمنده ها بود. به قول خودش عاشق حضرت علی بود، ولی این ایمان و عشق را تا پایان راه نتوانست حفظ کند. جنگ جمل را به پا کرد و هجده هزار نفر را در یک روز به کشتن داد. این یک واقعیت تاریخی است. حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

ما زال الزبیر رجلاً منا أهل البيت حتى نشأ ابنه المشئوم عبد الله؛^(۳) زبیر همواره مردی از ما اهل بیت بود تا وقتی که پسر شوم او عبدالله پدید آمد.

ص: ۲۷۲

-
- ۱- مهج الدعوات، ص ۳۳۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۹.
 - ۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۱۹؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۵۹.
 - ۳- نهج البلاغه، حکمت ۴۵۳؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۵.

تا وقتی که پسرش عبدالله بزرگ نشده بود و مخ پدر را نزده بود، از حامیان اهل بیت و امیر المؤمنین علیه السلام بود. اما وقتی پسر مخ پدر را زد و او را به ریاست و پست و مقام دعوت کرد، با همدستی طلحه و عایشه جنگ جمل را به راه انداخت.

این یک واقعت تاریخی است. در این جنگ هجده هزار نفر کشته شدند. اینها را چه کسی جواب می دهد. خلیفه به حق امیر المؤمنین علی علیه السلام است. زبیری که از اهل بیت بود، در برابر آن حضرت ایستاد.

این مطلب پشت آدم را می لرزاند. چرا به خودمان می بالیم؟ چرا به سابقه مان تکیه می کنیم که من چنین و چنان ام، من ریشه ام خیلی محکم است، اصالت خانوادگی دارم؟ همه اینها کشک است.

اگر این نفس فرعون ما، این شمر ما، و این هوا و هوس ما کنترل نشود و خدا حفظ نکند و او را به ایمان وا ندارد، هر کس باشد زمینش می زند.

تفاوت زبیر با حر

— بعضی وقت ها متوجه اشتباهمان می شویم، ولی احساس می کنیم که اگر عذرخواهی کنیم، طرف مقابل پررو میشود.

بشود. من وظیفه دارم وقتی خطا کردم عذرخواهی کنم. کسر شأن نیست. این افتخار است که محکم بایستد بگوید من اشتباه کردم.

فرق زبیر با حر چیست؟ زبیر پایان کار پشیمان شد. حضرت امیر علیه السلام او را خواستند و به او گفتند: یادت هست پیامبر به تو خبر دادند که مقابل علی می ایستی؟ گفت: بله، یادم هست. فرمود: پس بیا جبران کن. جبران نکرد.

اگر می آمد در جمع لشکر و می گفت: ایها الناس من اشتباه کردم، حق با علی است، حداقل از اطراف سپاه جمل متفرق می شدند. قبول کرد که اشتباه می رود، ولی عارش شد بگوید من اشتباه کردم. وقتی آدم عارش می شود، هم خودش را جهنمی می کند، و هم دیگران را.

اما حر این طور نبود. برگشت و جبران کرد. حر گفت: به خدا قسم خودم را بین بهشت و جهنم می بینم. بدنش لرزید و گفت: به خدا قسم چیزی را بر بهشت مقدم نمی کنم، هر چند بدنم قطعه قطعه و سوخته شود.

ریشه بدی ها

ما بارها بین بهشت و جهنم قرار می گیریم، ولی حق را انتخاب نمی کنیم. چرا باید ده پانزده میلیون پرونده در قوه قضائیه داشته باشیم؟ یکی می گوید: حق با من است. دیگری هم می گوید: حق با من است. چرا این قدر آمار طلاق باید بالا باشد؟ چرا این قدر طلاق های عاطفی وجود دارد؟ چون هر کدام می گویند حق با من است.

این از این فرعونیت و منیت و جهل و نفهمی است. جهل با صاحبش کاری می کند که دشمن با دشمن نمی کند. جهل همان منیت و خودخواهی و خود پسندی است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

الجهل أصل كل شر؛ (۱) اصل و ریشه همه شرور و بدی ها جهالت است.

من خودم را همه چیز دان می دانم. مرد می گوید: حق با من است، زن

ص: ۲۷۴

می گوید حق با من است. پدر و مادر و اولاد هر کدام می گویند حق با من است. اصلاً مقصری در عالم وجود ندارد. دیگران مقصراند. اگر یک طرف کوتاه بیاید، طرف مقابل رحمتش طلوع می کند. اگر ظالم هم باشد، می گوید حق با توست. خود او هم ممکن است متحول و تسلیم شود. تسلیم هم نشود، ما برد کرده ایم، ضرر نکرده ایم.

گام نخست علاج این است که انگشت اتهام را همیشه به طرف خودمان بگیریم. بگوییم ممکن است من مقصر باشم. ممکن است من کوتاهی کرده باشم. اول خودمان را کاملاً چک کنیم. این خیلی مهم است. خود نگری و باز نگری خودمان در مرحله نخست است.

برخورد امام هشتم علیه السلام با زید

امام هشتم علیه السلام برادری به نام زید بن موسی، معروف به زید النار دارند. بدون اجازه امام و برخلاف فرمان و نظر امام در مدینه قیام کرد و خانه بنی هاشم را آتش زدند و مشکلاتی برای اهل بیت بنی هاشم درست شد. و به زید النار معروف شد. این آقا برادر امام رضاست.

چرا زیارت حضرت معصومه بهشت را واجب می کند؟ حضرت معصومه سلام الله علیها نه امام است و نه پیغمبر، بلکه امام زاده است، ولی امام رضا علیه السلام می فرماید:

من زارها عارفاً بحقها فله الجنة؛^(۱) اگر کسی با معرفت او را زیارت کند، بهشت بر او واجب می شود.

ص: ۲۷۵

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۶۶، مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۶۸.

این خواهر امام رضا است. ببینید چه برکاتی دارد. میلیون ها انسان در پرتو او رستگار می شوند و بهشت می روند و از محضر این بانو استفاده می کنند.

زید فرزند بلافصل امام هفتم است. همین زید بن موسی وقتی خدمت امام هشتم علیه السلام آمد و به حضرت سلام کرد، حضرت جواب او را ندادند. خیلی عجیب است. ما این همه می گوئیم با بدها خوبی کنید، مدارا کنید، جواب سلام دهید، قطع رحم نکنید. اما این آقا به قدری از خودراضی و خودمحور و مصداق ظلم جهول بوده است که امام هشتم ما که امام مهربانی هاست، از پدر و برادر مهربان تر است، از هر کس مهربان تر است، ولی چون این آقا را باید معالجه کرد، جواب سلامش را ندادند، تحویل نگرفتند، اجازه نشستن به او ندادند. به قول ما خوردش کردند.

حضرت به او فرمودند: آیا این روایت که آتش جهنم اولاد حضرت زهرا سلام الله علیها را نمی سوزاند و جهنم نمی روند تو را مغرور کرده است؟! فکر کردی می توانی هر کاری بکنی و بگویی آتش جهنم مرا نمی سوزاند؟ آتش جهنم فرزندان بلافصل حضرت زهرا، مثل امام حسن امام حسین و حضرت زینب را نمی سوزاند؛ آنهایی که از دامن حضرت زهرا آمده اند. ولی آنهایی که با فاصله هستند خیر.

چه ضمانتی است که اگر تو معصیت و گناه بکنی، خدا تو را بالای بهشت برد و پدرم را هم که یک عمری عبادت کرده کنار تو بگذارد. پس تو از پدرت پیش خدا عزیزتری. برای این که پدرت که یک عمری سجده و دعا و عبادت کرد و در زندان به سر برد بهشت برود، تو هم که یک عمری گناه کردی بهشت بروی. این حرفها نیست. فرمودند:

و الله ما ينال أحد ما عند الله عز وجل إلا بطاعته و زعمت أنك تناله بمعصيته فيئس ما زعمت؛ (۱) به خدا سوگند، کسی به بهشت خداوند دست نمی یابد، مگر به اطاعت او. و تو گمان کرده ای که با

معصیت خدا می توانی به بهشت دست یابی، این بدگمانی است.

آمادگی برای مرگ

کسانی که انگشت اتهام را به طرف خودشان می گیرند و در خودشان بازنگری می کنند که حقی را ضایع نکرده باشند، دلی را نشکسته باشند، خدای متعال آرامش عجیبی به آنها می دهد. «آن را که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است.»

با چند تا از دوستان به دیدن آقای که از اولیای خدا بود رفتیم. جالب این است که راننده بود. مرحوم علامه امینی و علما را این طرف آن طرف می برد. راننده علما بود. اواخر هم در قم ساکن شده بود. پیرمرد سیدی بود.

به ما گفت: آن گوشه اتاق چیست؟ دیدیم یک بقچه سفیدی است. گفت: این بقچه سفید کفن من است. تربت در آن گذاشته اند. چهل نفر امضا کرده اند. همه کار کرده اند. دعا نوشته اند. همه چیز آماده است. اگر حضرت ملک الموت جناب عزرائیل بر بیاید، با خوبی و خوشی - ان شاء الله - بغلش میکنم.

اموال آدم را از خدا غافل می کند. حاضر نیست بدهی اش را بدهد. فرمود: خمس دادم و زکات دادم، حق الناس ندارم. از همه حلالیت طلبیدم

ص: ۲۷۷

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۱۷.

و تسویه حساب کامل کرده ام و آماده رفتن هستم.

کسانی هم هستند که هزارها حق دیگران به گردنشان هست. معلوم نیست چگونه می خواهند بروند. چه کار می خواهند بکنند. بیایم حساب خودمان را برسیم و تسویه حساب کنیم.

ص: ۲۷۸

فهرست ها

اشاره

ص: ۲۷۹

أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢١٩، ٢٢٠

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ١٥٩

الْحَيَّاتُ لِلْحَيَّاتِ وَالْحَيُّونَ لِلْحَيَّاتِ وَالْحَيَّاتُ لِلْحَيَّاتِ ٤٥

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ٢٣٣

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ٢٥١

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ٢١٩

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا ٢١٦

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ١٦٠

أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى ٤١

إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ٢٧١

ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ ٥٢

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٢٦٦، ٢٦٧

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ٨٨

فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ٢٦٩

فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ
بِمَنْ اهْتَدَى ٥١، ١٩٧

فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ٢١٢

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلِثَّ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ٢٧٠

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صِدِّيقٍ حَمِيمٍ ١٤٦

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ١١٤، ٢١٤

كَافَّةً لِلنَّاسِ ٢٢٥

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ٢١٤

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ٢٦٩

لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ وَكُنَّا نَحْوُضَ مَعَ الْخَائِضِينَ ٥٧

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ٢٥١

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ٥٧

مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً ٢٤٩

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا ٢٠٥

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ٧٨

وَقَلِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ٤٢

وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا ١١٥

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ٨٢، ٥٢

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ١١٧

وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَئِنِّي لَمَّ أَتَّخِذَ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ٦١

وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا ١٢٤

وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي ٤٣

وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ٢٣٥

وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ٥٩

وَإِذَا النُّونُ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لِمَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
..... ٢٦٧

وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ٦٢

وَكَوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ٩٦

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ٢٢٠

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ١٠٥

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ١٥٨

ص: ٢٨٣

احب المساكين و اكثر مجالستهم... ٢٠٤

احكم الناس من فر من جهال الناس... ٧٧

احمق الناس من ظن انه اعقل الناس... ٢٦٣

الاخ المكتسب فى الله اقرب الاقربا و احم من الامهات و الابا... ١٣٩

اخدم اخاك فان استخدمك فلا و لا كرامته... ٢٠٣

اخوای و مونسای و محدثای... ١٤١

اذا احتشم المومن اخاه فقد فارقه... ١٦٦

اذا كان لك صديق فولى ولايه فاصبته على العشر مما كان لك عليه قبل ولايته فليس لك بصديق سو... ١٦٣

ارسلوا الى اصدق خديجه... ١٤٩

استكثروا من الاخوان فان لكل مومن دعوه مستجابة و قال استكثروا من الاخوان فان لكل مومن شفاعه و قال اكثروا من مواخاه

المومنين فان لهم عند الله يدا يكافئهم بها يوم القيامة... ١٠٩

أسعد الناس من خالط كرام الناس... ١٩٣، ١٩١

اشدكم حبا لله أشدكم حبا للناس... ٢٤٩

أشكركم لله أشكركم للناس... ٢٥٠

أطع أخاك و إن عصاك و صلّه و إن جفاك... ١٧٠

أعجز الناس من عجز عن اكتساب الإخوان، وأعجز منه من ضيع من ظفر به منهم... ٤١

أكثر الطعام بركه ما كثرت عليه الأيدي... ١٤٤

ألا أخبركم بأفضل من درجة الصيام و الصدقة و الصلاة... ٢٢٦

الجهل أصل كل شر... ٢٧٤، ٧٩

العقولى قربه و لكم حسنه... ٢٢١

الغريب من لم يكن له حبيب... ١٤٦

المؤمن اخ المؤمن من أبيه و أمه أبوه النور وامه الرحمه... ١٧١

المؤمن ملجم... ٢٣٥

إليك عنى لا تحرقنى بنارك... ٧٤

الإمام الأنيس الرفيق و الوالد الشفيق و الأخ الشقيق و الأم البره بالولد الصغير ومفزع العباد فى الداهيه الناد... ١٣١

إن أعف فالعفو لى قربه و لكم حسنه... ٢١٢

إن العبد إذا كذب تباعد منه الملك من نتن ما جاء منه ٧١

إن الله حرم الجنته على كل فحاش بذى قليل الحياء لا يبالى ما قال ولا ما قيل له... ٢٣٥

إن المؤمن ليسكن إلى المؤمن كما يسكن الضمان إلى الماء البارد... ٩٥

إن المرء يحشر يوم القيامة مع من أحب... ١٧

إن شيعتنا من سلمت قلوبهم من كل غش و غل و دغل... ٢١٩

أنا أحبك و آهوى فلان... ٦٣

أنا فى المدينه بمنزله الشعيره اتقلقل حتى أرى الرجل منكم فأستريح إليه... ٩٥

أنت الآن أعور... ٦٣

انظروا من تحادثون فإنه ليس من أحد ينزل به المؤت إلا مثل له أصحابه إلى الله إن كانوا خيارا فخبارا و إن كانوا شرارا فشرارا و

ليس أحد يموت إلا تمثلت له عند موته... ٣٥

انما هي أعمالكم ترد اليكم... ١١٠

ص: ٢٨٥

انه ليغان على قلبي واني لأستغفر بالنهار سبعين مره...٢٩

إني لأحب حبيها...١٤٩

إني لأستريح اذا رايتك...٩٤

أو في عرى الإيمان أن تحب الرجل في الله و تبغض في الله...١٨

أوصاني بسبع خصال حب المساكين والذنو منهم...٢٠٤

اي عرى الإيمان أوثق...٣٢

اياك و مصاحبه الكذاب فانه بمنزله السراب يقرب لك البعيد ويباعد لك القريب...٧٠

إياك و معاشره الأشرار فانهم كالنار مباشرتها تحرق...٧٩

أيما مسلمين تهاجرا فمكتنا ثلاثا لا يصطلحان إلا كانا خارجين من الإسلام و لم يكن بينهما ولايه فايهما سبق إلى كلام أخيه

كان السابق إلى الجنه يوم الحساب...١٧٤

بلى إنك أحد من استخف بي...٢٥٢

بين السماء والأرض دعوه المظلوم...٢٣٩

التمسوا الجار قبل سري الدار و الرفيق قبل الطريق...٥٠

الجار ثم الدار...٤٩

الحب في الله و البغض في الله توالى ولى الله و تعادى عدو الله...٣٣

حتى كاد يغلبنا...١٤٠

خليل المر دليل على عقله...٢٦

خير إخوانك من أعانك على طاعه الله و صدك عن معاصيه و أمرك برضاه...١٩٨

داويت المرضى فشفيتهم بإذن الله و أبرأت الأكمه و الأبرص بإذن الله و عالجت الموتى فأحييتهم بإذن الله و عالجت الاحمق فلم

أقدر على إصلاحه...٢٥٥

رؤيه الحبيب جلاء العين...٩٩،٩١

الرجال اربعة سخي و كريم و بخيل و لثيم فالسخي الذي ياكل ويعطى و الكريم الذي لا ياكل ويعطى و البخيل الذي ياكل ولا يعطى و اللثيم الذي لا ياكل ولا يعطى...١٩٢

ص: ٢٨٦

الرفيق ثم الطريق... ٤٩،٤٧

سل عن الرفيق قبل الطريق وعن الجار قبل الدار... ٤٦

السنخيه عله الإنضمام... ٩٦

شرط الألفه إطراح الكلفه... ١٦٨

صحبته الاحمق عذاب الروح... ٥١

صحبته الأخيار تكسب الخير كالريح إذا مرت بالطيب حملت طيبا... ٢٨

صحبته الأشرار تكسب الشر كالريح إذا مرت بالنتن حملت نتنا... ٢٨

الصديق أقرب الأقارب... ٣٩

صديق كل امرئ عقله وعدوه جهله... ١٨٧

صلاح ذات البين... ٢٢٦

ظلمت نفسى... ١٨٨

عاتب أخاك بالإحسان إليه و اردد شره بالإنعام عليه... ١٦٩

عليكم بالاخوان فانهم عدو في الدنيا والآخرة... ١٤٦

عليكم بالتواصل والتبازل و اياكم التداير والتقاطع... ٢١٢

عن المرء لا تسأل وسل عن قرينه فكل قرين بالمقارن يقتدى... ٢٤

عند ذكر الصالحين تنزل الرحمه... ١٠٤

فاتقوا الله جل جلاله و ظاهرنا على انتياشكم من فتنه قد أنافت عليكم... ١٣٤

فاما جلست معه و تركتنا و إما جلست معنا وتركته... ٦٣

فان الله عزوجل لم يخلق أفضل منهم على وجه الأرض بعد النبيين... ٩٢

فإن يدالله مع الجماعه وإياكم والفرقه... ٢١٠

فانتم الطلقاء... ١٧٧

فاولها أن تكون سريره وعلايته لك واحده... ١٦٢

فليعمل كل امرء منكم بما يقرب به من محبتنا وليتجنب ما يدنيه من كراهتنا وسخطنا... ١٣٣

ص: ٢٨٧

فليمت يهوديا أو نصرانيا... ١١٢

فما أرغم أنف الشيطان بشيء مثل الصلاة فصلها و ارغم أنف الشيطان... ١٣٣

فما بال المظلوم... ١٧٢

فهم لأنفسهم متهمون... ٢٥٧

فى أول ليله من شهر رمضان تغل المردده من الشياطين ويغفر فى كل ليله وسبعين ألفا فإذا كان فى ليله القدر غفر الله بمثل ماغفر فى رجب وشعبان و شهر رمضان إلى ذلك اليوم إلا- رجلايينه و بين أخيه شحناء فيقول الله عزوجل أنظروا هؤلاء حتى يصطلحوا... ٢٠٩

قولكم حكم و حتم... ٨٩

كف الأذى من كمال العقل و فيه راحة البدن عاجلا و آجلا... ٢٣٨

كل بنى آدم خطاء و خير الخطائين التوابون... ٢٦٤

كفى بالمرء عيباً أن يبصر من عيوب الناس ما يعمى عنه من أمر نفسه أو يعيب على الناس أمرا هو فيه لا يستطيع التحول عنه إلى غيره... ٢٥٤

لا تجهل نفسك فان الجاهل معرفه نفسه جاهل بكل شيء... ١٨٩

لا تصحب الشريفان طبعك يسرق من طبعه شرا و أنت لا تعلم... ٨٠

لا تصحبوا أهل البدع و لا تجالسوهم فتصيروا عند الناس كواحد منهم... ٨١

لا تفعل فإن أهل قم يدفع عنهم بك... ١٢٨

لا تقطع أوداء أبيك فيطفى نورك... ١٤٩

لا تقطع صديقا و إن كفر... ١٦٨

لا تكون الصداقه إلا بحدودها فمن كانت فيه هذه الحدود أو شيء منها فانسبه إلى الصداقه و من لم يكن فيه شيء منها فلا تنسبه إلى شيء من الصداقه... ١٦١

لا تنظروا إلى طول ركوع الرجل و سجوده فإن ذلك شيء اعتاده فلو تركه استوحش لذلك و لكن انظروا إلى صدق حديثه و أداء أمانته... ٢٠٢

لا يحل لمسلم أن يهجر أخاه فوق ثلاث... ١٧٢

ص: ٢٨٨

لا يسعنى أراضى و لاسمائى و لكن يسعنى قلب عبدى المؤمن ... ٢٥٠

لا يظلم الأعداء ... ٢٤٧

لا يكبرن عليك ظلم من ظلمك فإنه يسعى فى مضرتة و نفعك ... ٢١٧

لا يمكن الفرار من حكومتك ... ٢٤٨

لا ينبغى للمؤمن أن يجلس مجلسا يعصى الله فيه و لا يقدر على تغييره ... ٧٢

لأنها تقع فى يد الله قبل أن تقع فى يد السائل ... ٢٢٤

لكل شىء أساس و أساس الإسلام حبا أهل البيت ... ٢٢٩

لكل ما قلتم فضل وليس به ... ٣٣

لكل داء دواء يستطب به إلا الحماقة أعيت من يداويها ... ٢٥٩

لم يزل يحدثنى و أحدثه حتى طلع الفجر ثم قام صلى الله عليه و آله و سلم و صلى صلاة الفجر ... ١٣٠

لمجلس اجلسه إلى من أثق به أوثق فى نفسى من عمل سنه ... ٨٨

لوسكت الجاهل ما اختلف الناس ... ٧٨

لوقمت المقام المحمود لشفعت لأبى و أمى و أخ كان لى مواخيا فى الجاهليه ... ١٧٧

لو كشف لكم لألفيتم أرواح المؤمنين فى هذه حلقا حلقا يتزاورون و يتحدثون ... ١٠٥

اللهم أحنى مسكينا و أمتنى مسكينا و احشرنى فى زمرة المساكين ... ٢٠٤

اللهم إن تعذبنى فأهل لذلك أنا و إن تغفر لى فأهل لذلك أنت ... ٢٤٥

اللهم إنى أسألك خشوع الإيمان قبل خشوع الذل فى النار ... ٢٤٠

اللهم كن لوليک ... ١٣٦

اللهم لا تجعلنى من المعارين و لا تخرجنى من التقصير ... ٢٧١

ليس شىء انكى لإبليس و جنوده من زياره الإخوان فى الله بعضهم لبعض ... ١٢١

ليس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم... ٢٥٦

المؤمن إذا كذب من غير عذر لعنه سبعون ألف ملك وخرج من قلبه نتن حتى يبلغ العرش

ص: ٢٨٩

فيلعنه حملة العرش... ٧٠

المؤمن بركة على المؤمن و حجه على الكافر... ١٨٠

ما أحسنت قط إلى أحد و لا أسأت إليه... ٢١٦

ما اختلط حبي بقلب عبد فأحبنى إلا حرم الله جسده على النار... ٢٢٨

ما بال المظلوم لا يصير إلى الظالم فيقول أنا الظالم حتى يسطلحا ... ١٧٢

ما زال الزبير رجلا منا أهل البيت حتى نشأ ابنه المشوم عبد الله... ٢٧٢

مالككم تستخفون بنا... ٢٥٢

ما من مؤمنين اهتجروا فوق ثلاث إلا و برئت منهما في الثالثة... ١٧٢

مجالس الصالحين داعيه الى الصلاح... ١٩١

مجالسه الأخيار تلحق الأشرار بالأخيار و مجالسه الفجار لابرار تلحق الفجار بالأبرار ... ٢٨ مجالسه الأشرار تورث سوء الظن
بالأخيار... ٦٦

المرء على دين خليله و قرينه... ٢٢

المسلم من سلم الناس من يده و لسانه و المؤمن من ائتمنه الناس على أموالهم و انفسهم ... ٢٣٣

معاشره ذوى الفضائل حياه القلوب... ٩١

المعجب برأيه و نفسه الذى يرى الفضل كله له لا- عليه و يوجب الحق كله لنفسه و لا يوجب عليها حقا فذاك الأحمق الذى لا
حيله فى مداواته... ٢٥٨

ملعون ملعون رجل يبدؤه اخوه بالصلح فلم يصالحه... ١٧٥

من اذى أخاً فى الله رفعه الله له درجه فى الجنة لا ينالها بشىء من عمله... ١٢١

من آذى مؤمنا فقد آذانى و من آذانى فقد آذى الله و من آذى الله فهو ملعون فى التوراه و الإنجيل و الزبور و الفرقان و فى خبر
آخر فعليه لعنة الله و الملائكه و الناس أجمعين ٢٤٨

من أراد الله به خيرا رزقه الله خليلا صالحاً... ١٩٨

من استخف بمؤمن فينا استخف ضيع حرمه الله عزوجل... ٢٥٢

من استفاد أخاً في الله فقد استفاد بيتاً في الجنة... ١٢٢

ص: ٢٩٠

من أشرف أفعال الكريم غفلته عما يعلم... ١٩٣

من أعجب بنفسه هلك و من أعجب برأيه هلك... ٢٥٥

من أكرم مؤمناً فإنما يكرم الله عز وجل... ٢٤٩

من بات وحده في بيت فهو ملعون من سافر وحده فهو ملعون من اكل زاده وحده ملعون... ١٤٣

من جالس أهل الريب فهو مريب... ٦٢

من حفظ لسانه فكأنها عمل بالقرآن... ٢٣٤

من روى على مؤمن روايه يريد بها شينه و هدم مروءته ليسقط من أعين الناس أخرجه الله من ولايته إلى ولايه الشيطان فلا يقبله الشيطان... ٢٣٧

من زار أخاه إلى منزله لا لحاجه منه إليه كتب من زوار الله و كان حقيقاً على الله أن يكرم زائره... ١٢٤

من زار أخاه في الله قال الله عز وجل اياى زرت و ثوابك على و لست أرضى لك ثواباً دون الجنة... ١٢٥

من زارها عارفاً بحقها فله الجنة... ٢٧٥

من زكريا بن آدم القمى المأمون على الدين و الدنيا ... ١٢٩

من غضب عليك ثلاث مرات و لم يقل فيك سوء فاتخذة لنفسك خليلاً... ١٦٦

من قال انا عالم فهو جاهل... ٢٦٣

من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يواخين كافراً و لا يخالطن فاجراً... ٧٣

من لا صديق له لا ذخر له... ١٤٥

من لم يصحبك معينا على نفسك فصحبته وبال عليك إن علمت ... ١٠٧

من لم يقدر على صلتنا فليصل صالحى شيعتنا يكتب له ثواب صلتنا و من لم يقدر على زيارتنا فليزر صالحى موالينا يكتب له ثواب زيارتنا... ١٢٦

من لم يكن له واعظ من قلبه و زاجر من نفسه و لم يكن له قرين مرشد استمكن عدوه من عنقه... ٩٧

من يذكر الله رويته و يزيد فى علمكم منطقته ويرغبكم فى الآخره عمله...١٩٦

موده عشرين سنه قرابه...١٦٠

نعم العون على طاعه الله...١٩٨

واطلب مؤاخاه الأتقياء و لو فى ظلمات الأرض وإن أفنيت عمرك فى طلبهم ...٩٠

واعلموا أنه من لم يعن على نفسه حتى يكون له منها واعظ و زاجر لم يكن له من غيرها لا زاجر ولا واعظ ...٩٧

و الثالثه ان لا تغيره عليك و لايه ولا مال ...١٦٣

و الثانى ان يرى زينك زينه و شينك شينه ...١٦٢

والخامسه وهى تجمع هذه الخصال أن لا يسلمك عند النكبات ...١٦٤

والرابعه أن لا يمنعك شيئا تناله مقدرته ...١٦٤

و الله ما ينال أحد ما عند الله عز وجل إلا بطاعته و زعمت انك تناله بمعصيته فبئس ما

زعمت...٢٧٧

والناس منه فى راحه ...٢٤٧

وان بغى عليه صبر حتى يكون الله هو الذى ينتقم له ...٢١٤

و إياك و مصاحبه الأحمق فانه يريد أن ينفحك فيضرك ...٧٥

و إياك و مصاحبه البخيل فانه يخذلك فى ماله أحوج ما تكون إليه ...٧٤

وإياك و مصاحبه الفاسق فانه بائعك بأكله أو أقل من ذلك ...٧١

و إياك و مصاحبه القاطع لرحمه فإنى وجدته ملعونا فى كتاب الله عز وجل فى ثلاثه مواضع ...٧٦

وإياكم و الفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان كما أن الشاذ من الغنم للذئب ... ٢١١

و إيم الله ما اختلفت أمه بعد نبيها إلا ظهر باطلها على حقها ...٢١٢

و فساد ذات البين و هى الحالقه... ٢٢٦

ولقد امر على اللئيم يسبنى فمضيت ثم قلت لا يعنينى... ١٩٣

ص: ٢٩٢

ولم يزل يحدثني و احدته... ١٣٠

ومن كان آخى كافره او خالط فاجرا كان كافرا فاجرا... ٧٣

ومن يقبض يده عن عشرته فإنما يقبض عنهم يدا واحده وتقبض عنه منهم أيدي كثيره... ٧٦

ومنهم من أعير الإيمان عاريه فإذا هو دعا و ألح في الدعاء مات على الإيمان... ٢٧٢

وينصره ظالما و مظلوما فأما نصره ظالما فيرده عن ظلمه و امانصره مظلوما فيعينه على أخذ حقه ولا يسلمه و لا يخذله... ١٦٧

ود المؤمن للمؤمن في الله من أعظم شعب الإيمان... ٣٤

هو في رحمه الله ولكن النقمه إذا نزلت لم يكن لها عمن قارب المذنب دفاع... ٦٥

يا أبا بصير قد وفينا لصاحبك... ١٥١

يا ابا ذر تعرض أعمال أهل الدنيا على الله من الجمعة إلى الجمعة في يومين الإثنين والخميس فيغفر لكل عبد مؤمن إلا عبدا

كان بينه وبين أخيه شحنا فقال اتركوا عمل هذين حتى يصطلحا... ١٧٥

يا إسحاق صانع المناق بلسانك و أخلص ودك للمؤمن وإن جالسك يهودى فاحسن مجالسته... ١١٥

يا بن اتخذ ألف صديق و ألف قليل ولا تتخذ عدوا واحدا و الواحد كثير... ١٥٧

يا بنى انظر خمسه فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم في طريق... ٦٩

يا بنى اياك و ظلم من لا يجد عليك ناصرا إلا الله... ٢٣٩

يا بنى من يصحب صاحب السوء لا يسلم... ٧١

يا حمران انظر إلى من هو دونك في المقدره ولا تنظر إلى من هو فوقك في المقدره فان ذلك اقنع لك بما قسم لك و أخرى

أن تستوجب الزيادة من ربك... ٨٢

يا روح الله من نجالس... ١٩٦

يا روح الله و ما الأحمق... ٢٥٨

يا على أفضل الجهاد من أصبح لا يهتم بظلم أحد... ٢٣٢

يا محمد من أهان لى وليا فقد بارزنى بالمحاربه و دعانى إليها... ٢٤٨

يا مقلب القلوب ثبت قلبى على دينك.... ٢٧٢

يا من يقبل اليسير ويعفو عن الكثير اقبل منى اليسير واعف عنى الكثير انك انت الغفور الرحيم ٢٤٢

يا هشام ان الله على الناس حجتين حجه ظاهره و حجه باطنه فاما الظاهره فالرسل والأنبياء و الأئمه عليهم السلام و أما الباطنه فالعقول ١٨٨

يا شام لو كان فى يدك جوزه وقال الناس فى يدك لؤلؤه ما كان ينفحك و أنت تعلم أنها جوزه و لو كان فى يدك لؤلؤ وقال الناس إنها جوزه ماضرك و أنت تعلم أنها لؤلؤه ٢١٨

يعذب الله اللسان بعذاب لا يعذب به شيئاً من الجوارح فيقول أى رب عذبتنى بعذاب لم تعذب به شيئاً فيقال له خرجت منك كلمه فبلغت مشارق الأرض ومغاربها فسفكك بها الدم الحرام و انتهب بها المال الحرام وانتهك با الفرج الحرام وعزتى وجلالى لأعذبنك بعذاب لا أعذب به شيئاً من جوارحك... ٢٣٦

ص: ٢٩٤

۱. قرآن کریم.
۲. الاحتجاج علی اهل اللجاج (للطبرسی) / طبرسی، احمد بن علی، نشر مرتضی، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
۳. احیاء العلوم/ابوحامد، محمد بن الغزالی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۱ ق ۱۹۹۱ م.
۴. الاختصاص / مفید، محمد بن محمد، المؤتمر العالمی لالفیه شیخ المفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۵. ارشاد القلوب الی الصواب (للدیلمی) / دیلمی، حسن بن محمد، الشریف الرضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۶. الاصابه فی تمییز الصحابه / ابن حجر عسقلانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۷. الاصول الستة عشر / عده ای از علما، دار الشبستری للمطبوعات، قم، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.
۸. اعلام الدین فی صفات المؤمنین / موسسه آل البیت علیهم السلام قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.

٩. الأمالى للطوسى /طوسى، محمد بن الحسن، دار الثقافه، قم، چاپ اول، ١٤١٤ ق.

١٠. الأمالى للمفید / محمد بن محمد (شیخ مفید)، کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول، ١٤١٣ ق.

١١. امتاع الأسماء بما للرسول من الأنباء و الأموال و الحفده و المتاع /تقى الدين ابو العباس، احمد بن على المغريزى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤٢٠ ق - ١٩٩٩ م.

١٢. بحار الانوار / مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق.

١٣. البرهان فى تفسير القرآن / بحراني، سيد هاشم بن سليمان، موسسه بعثه، قم، چاپ اول، ١٣٧٤ ش.

١٤. تحف العقول / ابن شعبه حرانى، حسن بن على، جامعه مدرسين، قم، چاپ دوم، ١٤٠٤ ق.

١٥. تصنيف غرر الحكم و درر الكلم / تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، دفتر تبلیغات، قم، چاپ اول، ١٣٦٦ ش.

١٦. تفسير القمى /على بن ابراهيم، دار الكتاب، قم، چاپ سوم، ١٤٠٤ ق.

١٧. التفسير المنسوب الى الامام الحسن العسكري عليه السلام / حسن بن على عليه السلام، امام يازدهم، مدرسه الامام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.

١٨. التمهيص / ابن همام الكافى، محمد بن همام بن سهيل، مدرسه الامام المهدي عليه السلام، قم، چاپ اول، ١٤٠٤ ق.

۱۹. توحيد المفضل / مفضل بن عمر، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، تهران.
۲۰. تهذيب الاحكام / طوسي، محمد بن الحسن، دارالكتب الاسلاميه تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۲۱. جامع احاديث الشيعة / بروجردي، آقا حسين، انتشارات فرهنگ سبز، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش.
۲۲. جامع الاخبار (لشعيري) / محمد بن محمد شعيري، مطبعه حيدريه، نجف، چاپ اول.
۲۳. دعائم الإسلام / ابن حيون، نعمان بن محمد مغربي، مؤسسه آل البيت عليهم السلام قم، ۱۳۸۵ ق.
۲۴. ديوان خواجه حافظ شيرازي / به اهتمام سيد ابوالقاسم انجوي شيرازي، سازمان انتشارات جاويدان، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۸ ش.
۲۵. رجال الكشي (اختيار معرفه الرجال) / محمد بن عمر كشي، مؤسسه آل البيت عليهم السلام قم، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.
۲۶. روضه الواعظين و تبصره المتعظين / فتال نيشابوري، محمد بن احمد، انتشارات رضی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۵ ق.
۲۷. سفينه البحار / شيخ عباس قمي، دارالأسوه للطباعه و النشر، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۲۸. شرح آقا جمال خوانساري بر غررالحكم و درر الكلم / محمد بن حسين، آقا جمال خوانساري، دانشگاه تهران، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶ ش.

۲۹. شرح نهج البلاغه لابن ابى الحديد / ابن ابى الحديد، عبد الحميد بن هبه الله، مكتبه آيت الله المرعشى النجفى، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.

۳۰. عده الداعى و نجاح الساعى / ابن فهد حلى، احمد بن محمد، دار الكتب الاسلامى، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

۳۱. علل الشرايع / ابن بابويه، محمد بن على، كتاب فروشى داورى، قم، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.

۳۲. عوالى اللئالى العزیزیه فى الأحادیث الدینیة / ابن ابى جمهور، محمد بن زین الدین، دار سید الشهداء للنشر، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.

۳۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام / ابن بابويه، محمد بن على، نشر جهان، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق.

۳۴. عیون الحکم و المواعظ / لیثى واسطى، على بن محمد، دار الحديث، قم، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.

۳۵. الغارات / ثقفى، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال، انجمن آثار ملی، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۵ ق.

۳۶. الغیبه للنعمانى / ابن ابى زینب، محمد بن ابراهیم، نشر صدوق، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۷ ق.

۳۷. الفضائل / ابن شاذان القمى، ابو الفضل شاذان بن جبرئیل، رضى، قم، ۱۳۶۳ ش.

۳۸. قرب الاسناد / حمیرى، عبد الله بن جعفر، مؤسسه آل البيت عليهم السلام قم،

۱۴۱۳ ق.

ص: ۲۹۸

۳۹. الکافی / کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۴۰. کتاب سلیم بن قیس الهلالی / الهادی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
۴۱. کشف الریبه / زین الدین بن علی، شهید ثانی، دارالمرتضوی للنشر، چاپ سوم، ۱۳۹۰ ق.
۴۲. کشف الغمه فی معرفه الأئمه علیهم السلام / اربلی، علی بن عیسی، بنی هاشم، تبریز، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
۴۳. الکشکول بحرانی / شیخ یوسف بحرانی، دار و مکتبه الهلال، بیروت، ۱۹۹۸ م.
۴۴. کلیات سعدی / به اهتمام محمد علی فروغی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۴۵. کلیات شمس تبریزی / مولانا جلال الدین محمد مولوی، نشر پیمان، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۱ ش.
۴۶. کنز العمال / المتقی الهندی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق - ۱۹۸۹ م.
۴۷. کنز الفوائد / کراجکی، محمد بن علی، دارالذخائر، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۴۸. المؤمن / حسین بن سعید کوفی اهوازی، مؤسسه الامام المهدي علیه السلام، قم، ۱۴۰۴ ق.
۴۹. متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب) / ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، دار بیدار للنشر، قم، ص ۱۳۶۹ ق.
۵۰. مثنوی معنوی / جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، به کوشش و اهتمام رینولدالین نیکلسون، نشر طلوع، تهران، ۱۳۷۳ ش.

۵۱. مجمع البحرين / الشيخ فخر الدين الطريحي، مرتضوى، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش.
۵۲. مجموعه ورام / ورام بن ابى فراس، مسعود بن عيسى، مكتبه فقيه، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۵۳. المحاسن / احمد بن محمد بن خالد برقى، دارالكتب الاسلاميه، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ش.
۵۴. المحججه البيضاء فى تهذيب الأحياء / الفيض الكاشانى، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ۱۴۲۸ ق.
۵۵. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل / نورى، حسين بن محمد تقى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۵۶. مشارق انوار اليقين فى اسرار امير المؤمنين عليه السلام / حافظ برسى، رجب بن محمد، اعلمى، بيروت، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۵۷. مشكاه الأنوار فى غرر الاخبار / طبرسى، على بن حسن، المكتبه الحيدريه، نجف، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ش.
۵۸. مصباح الشريعه (ترجمه مصطفوى) / منسوب به جعفر بن محمد عليه السلام امام ششم، انجمن اسلامى حكمت و فلسفه ايران، تهران، ۱۳۶۰ ش.
۵۹. مصباح المتهدد و سلاح المتعبد / طوسى، محمد بن الحسن، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۶۰. معانى الاخبار / ابن بابويه، محمد بن على، دفتر انتشارات اسلامى، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.

۶۱. معدن الجواهر و رياضه الخواطر / كراچكى، محمد بن على، المكتبه المرتضويه، تهران، ۱۳۹۴ ق - ۱۳۵۳ ش.
۶۲. مفاتيح الجنان / حاج شيخ عباس قمى، چاپ و نشر قدسيان، قم، چاپ اول، ۱۳۸۹ ش.
۶۳. مفتاح الفلاح / شيخ بهايى، محمد بن حسين، نشر دارالاضواء، بيروت، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
۶۴. مكاتيب / عبدالله قطب بن محيى، انتشارات قائم آل محمد عليه السلام، قم، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
۶۵. مكارم الاخلاق / طبرسى، حسن بن فضل، شريف رضى، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ ق.
۶۶. من لا يحضره الفقيه / ابن بابويه، محمد بن على، دفتر انتشارات اسلامى، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.
۶۷. مناقب آل ابى طالب عليه السلام / ابن شهر آشوب مازندرانى، محمد بن على، علامه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
۶۸. منهاج البراعه فى شرح نهج البلاغه / هاشمى خويى، ميرزا حبيب الله، مكتبه الاسلاميه، تهران، ۱۴۰۰ ق.
۶۹. منيه المرید / شهيد ثانى، زين الدين بن على، مكتب الاعلام الاسلامى، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۷۰. مهج الدعواه و منهج العباد / ابن طاووس، على بن موسى، دار الذخائر، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.

۷۱. نهج البلاغه / شریف الرضی، محمد بن حسین، هجرت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

۷۲. نهج الفصاحه / ابوالقاسم پاینده، دنیای دانش، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ ش.

۷۳. وسائل الشیعه / شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.

ص: ۳۰۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

